

آریاییان در منابع کهن خاور نزدیک در سومین و دومین هزاره پیش از میلاد

جهانشاه درخشانی

مقدمه

تاریخ هیچ یک از سرزمین‌های کهن همچون ایران باستان در تاریکی زمان فرو نرفته است. علت این امر شیوه برخورد دانش امروز با تاریخ ایران است.

از دیدگاه تاریخی این سرزمین و مردم آن همواره بخش‌های کوچک و پاره‌پاره‌ای بوده‌اند که به یکدیگر وابستگی نداشته‌اند. بدین سان از دیدگاه اروپاییان، در فلات ایران کشورها و اقوام گوناگونی پدیدار شده‌اند: پارسیان، مادها، پارت‌ها، کیمریان، خوارزمیان، باکتریان، سغدیان، سکاها و زرنگیان و جز آنها. از سوی دیگر، دست کم بخش بزرگی از تاریخ ایران باستان را تاریخ نگاران بیگانه نگاشته‌اند. در این میان، روایات سستی ایرانیان، تقریباً کوچکترین نقشی در تدوین تاریخ بومی این سرزمین نداشته است؛ در حالی که در نگارش تاریخ اقوام خاور نزدیک از روایات سستی به گونه‌ای کارساز بهره گرفته شده است. تاریخ اسرائیلیان تماماً از تورات گرفته شده است. امروزه حضرت داود و سلیمان از شخصیت‌های تاریخی به شمار می‌آیند. در میانرودان (بین‌النهرین) هم جز این نیست. امروزه گیل‌گمش دیگر چهره‌ای افسانه‌ای از سرزمین سومر نبوده، بلکه به وی شخصیتی تاریخی نیز داده شده است، تا بدانجا که حتی زمان فرمانروایی وی (حدود ۲۷۰۰ ق م)^(۱) نیز مشخص شده است. پس در حالی که تورات و اسطوره‌های میانرودان، راهنمای تاریخ نگاری خاور نزدیک به شمار می‌آیند، چنین نقشی به روایات ایرانی، اوستا و تاریخ سستی ایران داده نشده است. بدین سان از دیدگاه پژوهشگران باخترزمین، دیرین‌ترین دوران تاریخی ایران تنها در گزارش‌های هرودوت گردآوری شده است. لیکن حتی گزارش‌های او از دوران کهن‌تر ایران نیز نادیده گرفته شده است. از آن گذشته، به‌اشاره‌های گوناگونی که از دوران دیرین آریاییان در کهن‌ترین متن‌های خاور نزدیک آمده است نیز توجهی نشده است.

حضور دیرین آریاییان در خاور نزدیک و میانه، موضوع پژوهشی است که نگارنده با بهره‌گیری از شواهد باستان‌شناختی و زبان‌شناختی به‌انجام رسانده است. بخش کوچک آن منتشر شده و بخش بزرگ‌تر این اثر که در سراسر رساله حاضر به‌اختصار «آریاییان» خوانده شده است، به‌زودی به‌چاپ خواهد رسید.^(۲) این رساله چکیده‌ای از مبحث شواهد زبان‌شناختی است که در کتاب «آریاییان» به‌طور جامع بررسی شده و در اینجا پیش از انتشار رسمی به معرض بحث و گفتگو نهاده می‌شود. کتاب «آریاییان» به مبحث حضور آریاییان در کهن‌ترین دوران می‌پردازد. در کنار بررسی متن‌ها و روایات خاور

1- CAH 1, 2: 998.

2- Derakhshani, *Grundzüge der Vor- und Frühgeschichte Irans. Geschichte und Kultur des Alten Ostiran*. Band I, Heft 1: *Die Zeit Zarathustras, Rekonstruktion der Altiranischen Chronologie*, Tehran 1995; id. Heft 2: *Die Arier im Alten Vorderen und Mittleren Orient. Evidenzen seit dem 4. Jahrtausend v. Chr. vom iranischen Hochland bis Ägypten*, Tehran 1998; zu beziehen durch Fa. Harrassowitz, Wiesbaden.

باستان، از هندوستان تا مصر، شواهد باستان‌شناختی نیز برای اثبات حضور این مردم در دوران دیرین بررسی شده است. شواهد موجود در متن‌های ایرانی و هندی که بازگوی تاریخ فرهنگ بخشی از آریاییان‌اند و همچنین بازتاب آن در روایات مردم خاور نزدیک تا اروپا، بخش‌گزیده رساله حاضر را تشکیل می‌دهد.

۱ § دیدگاه‌های تاریخ‌نگاری

تاریخ بازتاب رویدادهای راستین در دوران کهن نبوده، بلکه سلسله دیدگاه‌هایی است که بیشتر پژوهشگران امروزی درباره آنها هم‌سخن‌اند. در واقع این برداشتی رایج از فرضیه تاریخ است. نگارنده بر این گمان است که این‌گونه داوری درباره تاریخ قوم‌ها می‌تواند پرلغزش و گمراه‌کننده باشد، چرا که نتیجه آن می‌تواند تحت تاثیر انگیزه‌های فردی و یا حتی سیاسی قرار گیرد. برخی از خاورشناسان شوروی مثال‌های خوبی را در این مورد ارائه داده‌اند. از این روست که امروزه تاریخ‌نگاری معمولاً تحت تأثیر شدید سیاست و یا جو سیاسی قرار دارد.

برای دست‌یابی به نتیجه‌ای علمی و پایدار، باید روشی عام یافت که از سویی متضمن استقلال پژوهش بوده و از سوی دیگر در پژوهش‌های مشابه نیز تکرارپذیر باشد. از این روی رساله حاضر، تاریخ اقوام را حاصل هم‌سخنی گروهی برگزیده از پژوهشگران ندانسته، بلکه آن را ارتباط منطقی شواهدی می‌داند که یکدیگر را تأیید نموده و به‌ویژه منابع کهن و مستقل در مورد آن هم‌سخن باشند. در اینجا با مثالی ناهم‌آهنگی دو دیدگاه را نمایان می‌سازیم، که در یک مورد پژوهشگران و در مورد دیگر منابع کهن هم‌سخن‌اند: پژوهشگران امروزی عموماً بر این باورند که تمدن انسان از میانرودان برخاسته است. ولی منابع کهن و حتی منابع دیرین میانرودان، خود به منشأ شرقی تمدن که فلات ایران است معترفند (۱۲-۴-۵ §).

مشکل بعدی بررسی و تعبیر درست متن‌ها و روایات کهن است. برای دست‌یابی به تاریخ فرهنگ اقوام، دیگر نمی‌توان از یک رشته دانش خاص سود جست. پژوهش‌های زبانشناختی و باستان‌شناختی نمی‌توانند به‌تنهایی دوران تاریک گذشته را روشن سازند، بلکه تجمع شواهدی که همراه با بازسازی حلقه‌های گمشده باشد می‌تواند تا اندازه‌ای تصویر تاریخ گذشته را به‌دست دهد.

در اینجا به‌جز شواهد باستان‌شناختی و شواهد زبانی و متن‌های تاریخی به‌هیچ روی نمی‌توان از روایات سنتی چشم پوشید، چرا که گذشته از آنکه این روایات دربردارنده آگاهی‌های ارزشمند تاریخی‌اند، در بسیاری از موارد تنها وسیله موجود نیز می‌باشند.

۲ § فرضیه مهاجرت آریاییان

پژوهشگران در ارزش تاریخی روایات سنتی ایران نسبت به دوران دیرین تردید دارند. علت آن است که دانش تاریخ گمان را بر «مهاجرت آریاییان» به نجد ایران نهاده است، در حالی که تاریخ سنتی ایران خلاف آن را گزارش می‌کند. ایران در روایات بومی خاستگاه آریاییان گزارش شده که گرداگرد آن، دیگر کشورهای جهان کهن قرار دارند. از سوی دیگر فرضیه مهاجرت بر پایه محکمی استوار نیست. پژوهشگران چه در مورد خاستگاه آریاییان و چه در مورد زمان و مسیر فرضی مهاجرت آنان هم‌سخن نیستند. به‌طور کلی فرضیه مهاجرت بر چهار استدلال استوار شده است:

فرضیه «مهاجرت آریاییان» به باختر ایران را که پژوهشگران در آخر هزاره‌ی دوم پیش از میلاد، یعنی حدود سده ۱۱ تا ۱۰ پیش از میلاد می‌دانند^(۳) اغلب متکی بر منابع آشوری است که درباره‌ی پارسیان و مادها روایت کرده‌اند. این منابع دربردارنده‌ی گزارش‌هایی از برخورد آشوریان با پارسیان و مادها است. سلیمانصر سوم (۸۲۴-۸۵۸ ق.م) از لشکرکشی خود در سال سیزدهم فرمانروایی‌اش به سرزمین‌های خاوری گزارش می‌دهد که به کشور پارسوا (یا پرسوآش، پرسوآش) رسیده و از شاهان آنجا غنیمت گرفته است.^(۴) وی در بیستمین سال فرمانروایی‌اش دگربار رو به خاور کرده و بر پارسیان (پارسوا) و ۲۷ شاه آنان و نیز مادها (مَدی) چیره می‌شود.^(۵) پژوهشگران این گزارش‌ها را نخستین اشاره تاریخی به پارسیان و مادها می‌انگارند و نتیجه می‌گیرند که این دو قوم ایرانی بایستی اندکی پیش از ذکر نخستین آنان در این گزارش‌ها به باختر ایران مهاجرت کرده باشند. این استدلال درست نیست، زیرا نام این دو قوم ایرانی از دیرباز، یعنی از سومین هزاره پیش از میلاد، بارها در اسناد سومری و آکدی آمده است (۲-۲-۶؛ ۲-۱-۶-۶-۶).

۲-۲ § شواهد باستان‌شناختی

آثار ویرانی در مراکز شهرها، مثلاً تپه حصار در دامغان و تپه گیان در کردستان و دگرگونی‌های فرهنگی ناشی از آن، اغلب شاهدی برای مهاجرت تهاجمی آریاییان به نجد ایران تلقی می‌شود.^(۶) این نتیجه‌گیری الزامی نبوده و تاکنون با شواهد مستقل دیگر تأیید نشده است. آثار ویرانی در یک نقطه و یا حتی یک منطقه نهایتاً کار جنگجویانی بوده است که چه‌بسا آریایی بوده‌اند و به‌هیچ روی دلیلی برای مهاجرت یک قوم یا یک تیره بیگانه نیست. افزون بر آن، سفال خاکستری همواره نشان شناسایی اقوام آریایی به‌شمار رفته است.^(۷) بنا بر دیدگاهی که پژوهشگران پذیرفته‌اند، تیره‌هایی که به‌شیوه ساختن سفال خاکستری تسلط داشتند و با اسبان اهلی و ارابه سفر می‌کردند، در پایان هزاره چهارم پیش از میلاد از دشت‌های شمالی آمده و به مناطق شمال شرقی ایران کوچ کرده‌اند.^(۸) از دیدگاهی دیگر، سفال خاکستری در پایان دوران حصار سوم (IIIc) همراه با کوچندگان به باختر ایران آورده شده است.^(۹) لیکن این دیدگاه‌ها نمی‌توانند پاسخ‌گوی تردیدهای بجای دانش تاریخ باشند، زیرا باید در نظر داشت که سفال خاکستری و گسترش آن در دنیای کهن، الزاماً بستگی به گسترش اقوام آریایی ندارد.^(۱۰) به قول معروف «کوزه‌ها شناسنامه اقوام نیستند».^(۱۱) با آنکه سفال خاکستری به گمان به دست آریاییان ساخته و گسترش یافته است، لیکن فقدان آن در یک مکان نمی‌تواند دلیلی بر عدم حضور آریاییان در آن منطقه باشد؛ همان‌گونه که نبودن فرش‌های دست بافت ایرانی را در بسیاری از مناطق ایران نمی‌توان مدرکی برای عدم حضور تیره‌های ایرانی در آن مکان‌ها دانست.

3- R. Schmitt 1987, "Aryans", *EncIran* II, 7: 685b.

4- *ARAB* I, 587.

5- *ARAB* I, 581.

6- Crossland 1971, *CAH* 1, 2: 852; (همچنین نک →) Gordon 1951, "The Chronology of the Third Cultural Period at Tepe Hissar", *IRAQ* 13: 60.

7- Mallory 1989, *In Search of the Indo-Europeans*: 39.

8- Ghirschman zit. von Mallory 1989: 39.

9- Young 1967, "The Iranian Migration into the Zagros", *IRAN* 5: 24; Parpola 1988: 233 n. 273.

10- Mallory 1989: 40.

11- Brentjes 1986, *Altorientalische Forschungen* 13, 1: 224.

در جستجوی خاستگاه آریاییان، آسیای میانه، یعنی حوالی سغد، خوارزم و بلخ و نیز مناطق شمالی آن، نظر برخی پژوهشگران را جلب کرده است، زیرا در این مناطق رد پای مطمئنی از اقوام غیرآریایی پیدا نشده است.^(۱۲) برخی از نام‌های جغرافیایی خاور ایران که در اوستا و نیز متن‌های کهن پارسی به آنان اشاره شده است، در منابع کهن آریایی یافت می‌شوند. برای مثال نام اوستایی هرو-ایووَ (Harōiua)، پارسی کهن هَرْتِیَوَ (Haraiva) «سرزمین آریا»، اگدی آری-ایمو (ari-emu)، با نام سَرِیو (Sarāyu) «هوا، باد و نام رودی در هندوستان» در زبان هندی باستان هم معنا است؛ و یا نام هَرَخَوَائیتی (Haraxvaiti) در اوستا با هَرَاوَوَتی (Harauvati) «سرزمین آراخوزی» در پارسی باستان و آروَهَتی (aru-hati) در زبان اگدی و سَرَشَوَتی «پر آب، نام یک رود» در زبان هندی باستان یک معنا را می‌دهد و مثال‌هایی جز آن.^(۱۳) این شواهد در مناطق نام‌برده، گرچه مؤید حضور آریاییان از دوران کهن در آنجاست، لیکن دلیلی برای عدم حضور آریاییان در دیگر مناطق نیست. زیرا استدلال‌های ارائه شده در این زمینه، که: ۱- شواهد مشابه از دوران دیرین در فلات ایران یافت نمی‌شود؛^(۱۴) ۲- استان‌های ایران به وسیله آریاییان مهاجم نام‌گذاری نشده، بلکه این نام‌ها از مردم بومی آنجا گرفته شده است؛^(۱۵) ۳- پیش از ۸۷۹ ق م هیچ‌گونه نام ایزانی در باختر ایران به چشم نمی‌خورد^(۱۶) که از همین روی فلات زیستگاه دیرین آریاییان نبوده، هیچ‌یک با حقایق انطباق نداشته و قابل رد است. نام‌های جغرافیایی بسیار کهن، مانند اَرَتَه، اَرین، اَرِتَه، سوبارتو، پَرَشی (=واژه‌نگاری مَرَهشی، نک به پانویس^(۱۷))، مادَه، مَرُتو، آمورو، مَرُذَمَن، دَپَرَه و جز آن که نهایتاً از سومین هزاره ق م نزد مردم میانرودان و بخشی از مصر رایج بوده‌اند و همچنین نام‌های کهن‌ترین اقوام خاورزمین، یعنی مَرُتو، آمورو، آری، هاری، اَکِیَه و جز آن، در میان تمامی زبان‌های شناخته شده خاور باستان، تنها از راه زبانهای آریایی قابل ریشه‌یابی‌اند. (۱-۴-۵، ۱-۱-۶ و ۲-۱-۶ §§). این شواهد با نام‌های پرشمار خاص و عام در زبان‌های خاور نزدیک که به‌ویژه به‌عناصری از نجد ایران مانند اسامی گیاهان، نام طبقات خاصی از اجتماع و غیره، وابسته‌اند، (۲-۱-۵، ۵-۱-۵ و ۲-۱-۶ §§) همراه می‌شوند.

۴-۲ § شواهد نامی

پی‌جویی و تعبیر نام‌های فردی خاور باستان می‌تواند در کنار سایر شواهد، پشتیبانی برای شواهد دیگر بوده و حضور قومی را در یک سرزمین ویژه تایید کند. نام‌های فردی در حقیقت جزو شواهد زبانی به‌شمار می‌آیند، لیکن با توجه به اینکه اقوام گوناگون فرزندان خود را با قواعد ویژه‌ای نام‌گذاری می‌کرده‌اند، این مبحث به‌طور جداگانه بررسی می‌گردد.

۴-۲-۱ § تقسیم نام‌های کهن به گروه آریایی و غیرآریایی، دارای قواعد الزامی و ثابت نیست. ضوابط ویژه‌ای که در این

12- R. Schmitt 1987, "Aryans", *EncIran* II, 7: 685a; id. 1989, "Altiranische Period", *CLI*: 25.

13- Kent 1953, *Old Persian Grammar*. 213b; R. Schmitt 1987, *EncIran* II, 7: 685a; id. 1989, *CLI*: 25; برای سَرِیو و Hillebrandt 1927, *Vedische Mythologie* I: 69. 232. 526; Macdonnell 1912, *Vedic Index of Names and Subjects* II: 433 und 434-437.

14- König 1934, *Älteste Geschichte der Meder und Perser*: 8; R. Schmitt 1989, "Altiranische Periode", *CLI*: 25.

15- Szemerényi 1966, "Iranica II", *Sprache* 12: 191. 16- Frye 1962, *Die Perser*: 121.

۱۷- بسیاری واژه‌نگارها نمایانده آواهای گوناگونی هستند. برای مثال نشان UT دربردارنده آواهای tām و per نیز هست. بنابراین گویش درست باید از ساختار جمله درک شود. (21) (Riemschneider 1968, *Lehrbuch des Akkadischen*, 6. Aufl.: 21) بدین سان پی بردن به گویش نام‌های بیگانه بسیار دشوار می‌شود، به‌ویژه اگر نام مشابهی از آن دوران در دست نباشد.

مورد ارائه شده است، نمی‌تواند در همه دورانهای تاریخی و برای همه اقوام و تیره‌های آریایی یکسان بوده و در هر حالتی معتبر باشد. برای مثال، در حالی‌که شاپور در دوران ساسانی و پس از آن نامی شناخته شده و رایج بود، چه در پارسی باستان و چه در اوستا شاهی از آن وجود ندارد. در مقابل در اوستا نام‌های ایرانی بسیاری به ثبت رسیده‌اند که در دوران پسین اثری از آن‌ها نیست. در این زمینه مثال‌های پرشماری وجود دارد مبنی بر این که ایرانیان در دوران‌های گوناگون، بسته به تکوین تاریخی زبان، پندارها و موقعیت جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی، فرزندان خود را به شیوه‌های گوناگون نام‌گذاری می‌کرده‌اند. بدین ترتیب بررسی نام‌های ایرانی و آریایی دوران دیرین که از آن‌ها اسناد نبشته بر جای نمانده است، به دلیل عدم وجود نام‌های قابل قیاس دچار اشکال می‌گردد. این واقعیت باعث شده است که بسیاری از نام‌های خاور نزدیک که با مراجعه به نامنامه‌های شناخته شده در خاور باستان، ریشه مناسبی برای آن‌ها پیدا نشده و نیز در ادبیات آریایی اثری از آن‌ها نیست، جزو نام‌هایی با منشأ مجهول رده‌بندی شوند، در حالی که در همان نام‌ها جزءهای آریایی آشکارا قابل شناسایی است. علت این امر را باید اغلب در روش نادرست تعبیر نام‌ها جست زیرا نام‌های خاور باستان به‌طور کلی با معیارهایی شناسایی می‌شود که با مکان و زمان بیگانه‌اند. به‌ویژه در این نام‌ها عناصری جستجو می‌شوند که در دوران‌های پسین به فرهنگ و زبان آریایی وارد شده‌اند، مانند: «آرته» «نظام راستین»، «میتره» «ایزد مهر»، «خَشْتَرَه» «فرمانروایی» و غیره. در مقابل، این امر نادیده گرفته می‌شود که عناصر آریایی کهن، مانند «مَرِت» «مرد»، «آمو» «بی‌مرگی»، «جاودانگی»، «آری» «آریایی»، «کوی» «شاه»، «هَخا» «یار، دوست»، «سَر» «پیشوا، سرکرده»، «تنو» «تن»، «آب» «آب» و غیره (۱-۶ §) در هزاره سوم و دوم پیش از میلاد در بخشی سترگ از نام‌های خاور نزدیک یافت می‌شوند. اینگونه نام‌ها را پژوهشگران تاکنون جزو نام‌هایی می‌دانند که ریشه مجهول دارند.

۲-۴-۲ § افزون بر آن تحول نام‌های آریایی در زبان‌های بیگانه و همچنین دگرگونی مجدد این نام‌ها در نگارش آنان مشکل بعدی را به وجود می‌آورد. باید در نظر داشت که در آن دوران شیوه نگارش خاصی برای آن دسته نام‌های بیگانه که گهگاه پدیدار می‌شده‌اند وجود نداشته است. همچنین به علت چندآوایی واژه‌نگارها در خط میخی، تلفظ دقیق نام‌های باستانی به شکل نخستین‌شان میسر نبوده و از این روی تلفظ گوناگون برای نگارش یک نام را ممکن می‌سازد. بدین سبب خطر لغزش در خواندن نام‌ها افزایش می‌یابد.

۳-۴-۲ § جذب فرهنگ‌های بیگانه از سوی آریاییان مانع بعدی را برای دستیابی به منشأ اصلی آنان ایجاد می‌کند. مثلاً اگر با نام‌هایی در دوران و سرزمین به خصوصی مواجه شویم که از راه زبان‌های سامی قابل ریشه‌یابی باشند، در اینصورت دارندگان این نام‌ها را همواره از قومی سامی می‌پندارند. بی‌اعتباری این روش را می‌توان از مثال‌های گوناگون در عصر حاضر و نیز در گذشته دریافت. اگر امروز می‌خواستیم تنها از راه نام شناسی منشأ قومی ایرانیان را بررسی کنیم، نام‌های یونانی رایج در این کشور مانند اسکندر و مغولی مانند تیمور و چنگیز، و از تورات مانند موسی، یوسف و یعقوب، از انجیل مانند عیسی و سرانجام انبوه نام‌های عربی رایج امروز در ایران، هرگونه نتیجه‌گیری را ناممکن می‌ساخت و یا دست کم ما را گمراه می‌کرد.

۳ § دیرین‌ترین رد پای زبان آریایی

۱-۳ § حضور دیرین آریاییان در خاستگاه کهن‌شان توسط وامواژه‌های آریایی که در زبان‌های دیگر یافت می‌شود به اثبات می‌رسد. در باختر به گروه زبانهای فنلاندی-مجاری بر می‌خوریم که زبانهای فنلاندی، استونی و مجاری از آن برخاسته و

دربدارنده تعدادی وامواژه‌های هندوایرانی (و نه هندواروپایی مقدم) هستند.^(۱۸) تاریخچه برخورد های زبانی میان اقوام فنلاندی، مجاری و ایرانیان مقدم به هزاره پنجم قبل از میلاد می‌رسد، که در دوران پسین ادامه یافته و تا پارسی میانه قابل ردیابی است.^(۱۹) همچنین بررسی های زبانی در مورد دوران دیرین زبان هندوایرانی به این نتیجه رسیده است که جدایی آریاییان از اقوام بالتیک و اسلاوی در دوران آغاز کشاورزی صورت گرفته بوده است. این جدایی به اوایل هزاره پنجم پیش از میلاد منسوب است.^(۲۰) در خاور نیز وامواژه‌هایی از زبان ایرانی مقدم (و باز نه به صورت عام از هندواروپایی) در زبان چینی و کره‌ای ثبت شده که نشان نفوذ گروهی از ایرانیان مقدم به چین و کره است.^(۲۱) احتمال ارتباط میان زبان‌های هندوآریایی و دراویدی در هزاره چهارم پیش از میلاد نیز داده می‌شود.^(۲۲) وامواژه‌های پیش ایرانی در زبان سومری را نگارنده در کتاب «آریاییان» پژوهش کرده است. حضور فراوان این وامواژه‌ها در زبان اکدی و دیگر زبان‌های سامی، پیش‌تر بررسی شده است.^(۲۳) تأثیر زبان‌های آریایی در زبان‌های آسیای کوچک و یونان باستان به اثبات رسیده است (نک به کتاب «آریاییان»). از آن گذشته بیشتر نام‌های جغرافیایی در سوریه و فلسطین سامی نبوده^(۲۴) و بیشتر با ریشه یابی آریایی مفهوم می‌گردند (۶-۲-۱-۲ و ۳-۲-۳-۴-۵ §§). بسیاری از نام‌های جغرافیایی کنار دریای سیاه نیز ایرانی‌اند (۵-۳-۲-۶ §). در بخشی از آفریقا، یعنی از کناره دریای بزرگ تا دماغه، زبان بانتو رایج است که به خانواده زبان‌های آریایی تعلق دارد.^(۲۵)

۳-۲ § بنابراین خاستگاه آریاییان با توجه به شواهد زبانی در اروپا نبوده، بلکه باید در شرق جستجو شده و یا دست‌کم گسترش دیرین آنان در مناطق پهناور بین مرزهای چین و مغولستان تا اروپای شرقی و آسیای باختری، حتی تا آفریقا بوده باشد.^(۲۶) مرزهای زیستگاه دایمی آریاییان پیش از آغاز سومین هزاره پیش از میلاد از این قرار بوده است: در خاور تا پنجاب، در باختر در آنسوی کوه‌های زاگرس تا سوریه و فلسطین و مرزهای مصر و در شمال باختری تا سرزمین‌های کنار دریای سیاه (پیش از آغاز دومین هزاره پیش از میلاد). در نتیجه همین گسترش بزرگ واژه‌های آریایی نه تنها به زبانهای یادشده دربالا، بلکه نهایتاً در آغاز دومین هزاره ق م به زبان مصری نیز راه یافته است (۵-۴-۱-۱۲ و ۵-۴-۱-۸ §§).

18- Burrow 1973, *The Sanskrit Language*: 23-27; Mallory 1989: 149.

19- Harmatta 1992, "The emergence of the Indo-Iranians: the Indo-Iranian Languages", Dani & Masson (eds.), *History of civilization of Central Asia I*: 362; id. 1978, *AAH* 26: 186.

20- Harmatta 1978, "Migration of the Indo-Iranian Tribes", *AAH* 26: 186.

21- Harmatta 1978, *AAH* 26: 194.

22- Harmatta 1978, *AAH* 26: 193.

۲۳- برای مثال واژه اکدی شیش یا شیش (šēššat, šēššat) «شش»، شیشو (m) (šēššu(m)) «ششم، یک ششم» و شیشاتو (m) (šēššātu(m)) «یک ششم» برگرفته از ریشه هندواروپایی سواکس، سیکس، گیکس، کسواکس (sweks, seks, kseks, ksweks) «شش»، اوستایی خوش (khšvaš)، پارسی میانه شش و فارسی شش، برابر با هندی باستان ست (sat) بوده که تبدیل به عربی سیت، آرامی شیت و عبری شیش شده است (نک ← AHW III: 1220b. 1250a; Pokorny 1959, *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*: 1044; KEWA III: 407; s. Brunner 1969, *Die gemeinsamen Wurzeln des semitischen und indogermanischen Wortschatzes*: 110). همچنین واژه اکدی سبه، سبه (sebe, seba) «هفت»، سبوم (m) (šebū(m)) «هفتمین»، سبوتوم (sebitum) «هفتمین روز ماه» = آشوری کهن سبه (šeba) «هفت»، سامی شبع (šaba') = عبری سبه = عربی سب «هفت» برگرفته از ریشه هندواروپایی سپتم (septm) «هفت»، هندی باستان سبه و اوستایی هپته است (AHW II: 1033b. 1034a; Pokorny 1959: 909; KEWA III: 431). Brunner 1969, 571 نک همچنین نک کتاب «آریاییان» و نیز ← Brunner 1969 *passim*; Dolgopolsky 1989, "Cultural Contacts of Proto-Indo-European and Proto-Indo-Iranian with Neighbouring Languages", *Folia Linguistica Historica* 18, 1-2: 3-36.

24- Sethe 1926, *Die Ächtung feindlicher Fürsten, Völker und Dinge auf altägyptischen Tongefäßscherben des Mittleren Reiches*, *AbhAk(Berlin)* 5: 24; Clay 1921, "The Amorite Name Jerusalem", *JPOS* 1: 29.

25- Child 1926, *The Aryans*: 11, cf. Johnson 1919, *The Bantu Language*: 25; نیز نک کتاب «آریاییان».

۲۶- برای شواهد حضور آریاییان در آفریقا (مصر علیا) در هزاره سوم پیش از میلاد نک کتاب «آریاییان».

۳-۳ § بدیهی است آریاییان همگی نمی توانسته‌اند در این گستره بزرگ دارای یک نوع گویش و یا مذهب مشترک بوده باشند. از همین روی سنت نام‌گذاری آنان نیز که معمولاً بیشتر به مذهب بستگی داشت تا به زبان و نژاد، یکدست نبوده است. بنابراین در حالی که بخشی از سنت آریاییان خاوری (ایران و هندی) در اوستا و ریگ‌ودا ثبت شده است، سنت آریاییان باختری به گونه‌ای ناقص و ناپیوسته مستند است، گرچه ردپای آنان در اوستا و تاریخ سستی ایران و نیز در متن‌های خاور نزدیک قابل پی‌گیری است. به همین گونه ردپای آریاییان شمال خاوری (سکاها) در آسیای میانه بر جای مانده است.

۴ § آریاییان در متن‌های باستانی

۴-۱ § در زبان هندوآریایی کهن واژه آری *ari* به معنای «بیگانه» بوده که بعدها معنای «میهمان» و سپس «دشمن» را نیز به خود گرفته است. از ریشه «اری» معانی ودایی آریه (*aryā*) «پشتیبان بیگانگان» < «سرور»، آریه (*āriya, āriya*) «سرور خانه، سرور» و آریه (*ārya*)، نام قوم آریایی برگرفته شده است. (۲۷) این قوم آشکارا در میان اقوام گوناگون دنیای باستان اکثراً با همان نامی که برای خود برگزیده بود پدیدار شده است، مانند آری *āri* یا آری *ari* در سومری به معنای «صحرائشین»، ایری *iry* «یار» (۲۸) و ایری پات *irypat* «شاهک» (۲۹) در مصری، که احتمالاً به معنای «شاهک آریایی» > (۳۰) آری پاتی *ari-pāti** بوده (نک واژه هندوآریایی پاتی ~ *pāti* در واژه سومری *patesi* (۴-۲-۲-۶§)، و نیز در واژه مصری *harri* به معنای «ساکنان فلسطین» (۳۱)، آریه *orja* در زبان فنلاندی به معنای «برده»، آره *ara* در زبان هیتی به معنای «یار» (۳۲) و جز آن. در عین حال همین قوم به گمان با مفهوم اصلی نام خود «بیگانه» نیز در متن‌های خاور باستان به چشم می‌خورد، مانند گوئیم *Goim* «بیگانه» در زبان عبری (سفر پیدایش ۱۴). (۳۳)

همچنین در هزاره سوم پیش از میلاد به جزء آری *ari* در بسیاری از نام‌های خاور نزدیک برمی‌خوریم. اطلاق این جزء به واژه هوری آر *ar* «دادن» که اغلب پذیرفته‌اند، در بیشتر موارد نامفهوم می‌شود، در حالی که معنای آن «آریایی» مجاب‌کننده است، مانند آرداته *Ardata* > آری‌داته *Ari-data* «آریا داد». (۳۴)

۴-۲ § اوستا آریاییان را مردم سرزمین‌های آریایی نامیده (۳۵) و ریگ‌ودا آنان را نژادی سپیدپوست در برابر دسیوهای

27- Thieme 1938, *Fremdling in Rigveda*: 10ff. u. *passim*; *EWAia* I: 111-12; Pokorny 1959: 24.
28- *ĀHW*: 15; *GHwĀD*: 82a-28 میان واژه‌های مصری کهن ایری (*iry*) و اوگاریتی آری (*āry*) با واژه آریایی آری و آریه معتقد است، لیکن (آشکارا) با توجه به فرضیه «مهاجرت آریاییان»، برای این واژه‌ها منشأ خاور نزدیک پیشنهاد می‌نماید. لیکن این امر بدین معنی است که بخشی کوچک از آریاییان پس از برخوردی کوتاه با اقوام خاور نزدیک، نامی بیگانه برای قوم خود گزیده و آن را در پهنه گسترده‌ای از هند تا ایران (و حتی تا ایرلند) رواج داده‌اند. از آنجا که چنین رویدادی با تجربه تاریخی مغایرت دارد، این فرضیه قابل پذیرش نیست. استدلال این نویسنده که همجواری دو واژه آری به معنای «بیگانه» و آری به معنای «خویشاوند و یار» در یک نظام زبانی میسر نیست (همان ص 149)، با مثال مترادف دیگر قابل رد است: در زبان لاتین واژه هوستیس (*hostis*) به معنای «بیگانه و دشمن» است که بعدها از آن معنای «میهمان» برخاسته است (*EWAia* I: 111).

29- *ĀHW*: 15 s.v. *irj*; *GHwĀD*: 464b.

۳۰- برای *rpct* «شاهک» نک + *GHwĀD*: 464b; *ĀHW*: 94.

۳۱- برای بحث درباره واژه «هاری» یا «خاری» = «آریایی» نک کتاب «آریاییان».

32- Szemerényi 1977, *Acta Iranica* VII: 147.

33- Cornelius 1960, "Genesis XIV", *ZATW* 72: 3.

۳۴- نک ۳-۲-۴-۵§؛ نام‌های آمیخته با «آری» بسیار فراوان‌اند. این نام‌ها در کتاب «آریاییان» با معادل‌های احتمالی‌شان در منابع ایرانی آورده شده‌اند.

۳۵- یشت ۱۳، بند ۱۴۳؛ ۱۰، بند ۸۷؛ ۵، بندهای ۴۹، ۵۸، ۱۱۷؛ ۱۹، بندهای ۵۶، ۶۹؛ وندیداد ۱۹، بند ۳۹ و جز آن.

تیره پوست خوانده است.^(۳۶) در یکی از کتیبه‌های داریوش، «آریایی» لفظ عامی است که پارسیان و هخامنشیان را در بر می‌گیرد.^(۳۷) پس این واژه یک معنی عام بوده که برای نامیدن تیره‌های گوناگون با وابستگی‌های مردمی و فرهنگی به کار می‌رفته است؛ به عبارت دیگر این معنی به مفهوم نام مردمی با فرهنگ ویژه آریایی است. به استناد منابع کهن، پارسیان، مادها و اقوام ایران خاوری، سکاها و همچنین هندی‌ها جزو مردمان آریایی بوده‌اند.

۳-۴ § زبان‌های آریایی (هندوایرانی کهن) در هیچیک از دورانهای تاریخی زبان نژاد ویژه‌ای نبوده است. امروز نیز نژادهای گوناگون به زبان‌های آریایی تکلم می‌کنند. بنابراین معنی «آریایی» نشان نام یک نژاد نیست، بلکه بیشتر نمودار یک فرهنگ با ویژگی‌های خود می‌باشد. نشانه‌های این فرهنگ در زبان، جهان‌بینی، سنت‌ها، اسطوره‌ها و مذاهب گوناگون مردم آریایی (۳-۵ در برابر ۴-۵ §) تجلی می‌کند.

۵ § جهان‌بینی آریاییان و گسترش آن در میان اقوام خاور نزدیک

ردپای آریاییان را در جهان کهن می‌توان از جهان‌بینی آنان در میان اقوام دیگر پی جست، زیرا بسیاری از عناصر فرهنگی دیگر نیز از همین سرچشمه منشعب می‌شوند.

۱-۵ § فلسفه بی‌مرگی

۱-۱-۵ § یمه^(۳۸) از شخصیت‌های اساطیری ایرانی است که ردپایش را می‌توان تا دوران کهن هندواروپایی دنبال کرد. یمه یکی از نامدارترین شاهان کهن است که نماد دوران دیرینی از فرهنگ آریایی است. دوره هزار ساله وی عصری طلایی بود که در آن مرگ، پیری، سرما و گرما و یا هرگونه رنجی وجود نداشت.^(۳۹) او نخستین انسان است که سرزمین بی‌مرگان یا جاودانگان را بنیان گذارد. از آنجا که یمه به فشردن گیاه هئومه نیز شهرت دارد که افشرداش سبب بی‌مرگی می‌شده است، می‌توان جاودانگی قوم او را تنها به دلیل مصرف شیرۀ هئومه «گیاه زندگی بخش» دانست. دوران فرمانروایی و کامروایی یمه تا زمانی ادامه یافت که مغرور شد و این غرور او را به گفتار و ادعاهای پلید واداشت. وی تنها خود را بانی این خوشبختی دانست و از مردم خواست تا او را همچون خدایی ستایش کنند.^(۴۰) پس یمه به خشم خداوند گرفتار شد و فَر (خورنه) که پشتیبان فرمانروایی او بود، از وی جدا شد.^(۴۱) از وی دهاک^(۴۲) که دجال و هیولایی بیگانه بود، فرمانروایی را از یمه ستاند. ملیت‌های گوناگونی در متن‌ها به او نسبت داده شده و وی را در چهره پرهیبت بسیاری از دشمنان ایران، از جمله بابلیان^(۴۳) و یا تازیان^(۴۴) در آورده‌اند. فردوسی توصیف

۳۶- ریگ‌ودا، کتاب ۱، بخش ۱۰۰، بند ۱۸؛ کتاب ۳، بخش ۳۴، بند ۹؛ کتاب ۹، بخش ۴۱، بندهای ۱-۲.

37- DNa, 14.

۳۸- نک اوستایی یمه = هندی یمه = هندواروپایی * یمو (*Yemo) «دوقلو»؛ پارسی میانه یم، فارسی جمشید > اوستایی یمه خَشِیْتَه «یمه‌ی درخشان».

۳۹- یسنا ۹، بند ۴؛ یشت ۹، بند ۹؛ ۱۷ بند ۲۹؛ وندیداد ۲، بند ۵؛ مینوخرد ۲۷، بند ۲۴ تا ۲۶ و جز آن.

۴۰- داستان دینیک ۳۹، بند ۱۶؛ شاهنامه؛ اغلب منابع ایرانی و اسلامی در این روایت هم‌سخن‌اند.

۴۱- یشت ۱۹، بندهای ۳۱ تا ۳۸.

۴۲- اوستایی آزی = هندی آهی «مار»؛ اوستایی دهاکه = هندی دَاشه «بربر، غیر آریایی»؛ پارسی میانه آزی‌دهاک، آژدهاک؛ فارسی آژدها؛ در شاهنامه به شکل عربی صَحَاک آمده است.

۴۳- یشت ۵، بند ۲۹؛ دینکرد کتاب ۷، فصل ۴، بند ۷۲.

۴۴- دینکرد کتاب ۸، فصل ۱۳، بند ۸؛ بندهش هندی ۳۱، بند ۶.

می‌کند که چگونه دهاک «مار پلید» در سرزمین تازیان رشد کرده و زیر نفوذ شیطان قرار می‌گیرد و نیز چگونه ایرانیان از بیمه رویگردان شده و ایران نصیب دهاک می‌شود و شاه نگون بخت از او می‌گریزد. در این گریز، بیمه برای صد سال ناپدید می‌شود. سپس در خاور دور در کنار دریای چین پدیدار می‌شود که دهاک او را دستگیر نموده و یکی از یاران وی به نام سپیتی‌یورا^(۴۵) با آزه او را به دو نیم می‌کند^(۴۶).

۵-۱-۲ § اندیشه سرزمین بی‌مرگی به اقوام خاور نزدیک نیز راه یافت و آرزوی دست‌یابی به بی‌مرگی، مضمون بسیاری از حماسه‌های سومری گردید و نگاه‌ها همواره رو به سوی فلات ایران شد. چنین است که لوگال‌بنده Lugabanda از شهر اوروک Uruk رو به خاور و کشور آرتا Aratta (۵-۱-۶ و ۵-۱-۷ §§) نهاد و به «گیاه بی‌مرگی» که «ایلیانوم» یا «ارانو» (ilium/erānu)^(۴۷) نام دارد، دست‌یافت. این گیاه به زبان اکدی به شکل ایری‌آنوم، ایری‌ینو، لزنوم، ایری‌آنوم، (گیش) ایری‌ینوم، (گیش) ایری‌ینوم، ایلی‌ینوم و (گیش) ایلنو «درخت یا بته»^(۴۸) راه یافته و به گمان اشاره به خاستگاهش ایران = ایران دارد.

۵-۱-۳ § گیلگمش، فرزند لوگال‌بنده، برای دست‌یابی به بی‌مرگی بار دیگر به خاور لشکر می‌کشد. در آنجا هومبابا Humbaba در سرزمین پر جنگل ایرین Erin فرمانروایی می‌کند. ایرین در جاهای دیگر نیز نامی جغرافیایی است،^(۴۹) و احتمالاً بازتاب نام کهن ایران یا ایران است (نک به ایرین و ایرین برای «ایرلند»)^(۵۰). حماسه «گیلگمش و سرزمین زندگان» بسیاری از جزئیات افسانه ایرانیان در مورد دهاک و بیمه را باز می‌تابد. همچو بیمه، هومبابا نیز دارای هفت صفت برجسته است. همچو هومبابا که فرمانروای جنگل درختان خوشبوی ایرین است، بیمه نیز حاکم بر جنگل‌های عطراگین است. هومبابا سرش از تن جدا می‌گردد و پیکر بیمه نیز به دو نیمه می‌شود...

۵-۱-۴ § پیکر بیمه (هندی یمه) نه تنها در میانرودان، بلکه در اسطوره‌های اروپایی نیز حضور دارد: در میان اقوام شمال اروپا نخستین فرمانروا یمیر Yimir نام دارد که از اجزای پیکر او جهان آفریده شده است. جزئیات دیگر این اسطوره با افسانه ایرانی جمشید تطابق دارد.

۵-۱-۵ § در زبان سومری برای نامیدن بسیاری عناصر که منشأ آنها نجد ایران بوده، از واژه ایرین استفاده شده است، مانند

۴۵- برادر بیمه (بندش بزرگ ۲۵، بند ۳) که به دهاک پیوست. ۴۶- یشت ۱۹، بند ۴۶.

۴۷- LBE, 243; (→) Falkenstein 1964, "Sumerische Religiöse Texte", ZA 56 NF 22: 63 n. 39; Wilcke 1969, *Das Lugabandaepos*: 187.

۴۸- AHW I: 386a; *Gud Cyl A XV*, 23; Wilcke 1969: 187ff.; MSL 5, 113, 250 +n. e.

۴۹- kur-^{giš}erin^{ki} (Kramer 1944, JAOS 64: 14a, n. 48) به معنی لغوی سرزمین کوهستانی درخت ایرین، از سوی نگارنده اثر حاضر «سرزمین کوهستانی و پر جنگل ایرین» ترجمه شده است، نک به کتاب «آریاییان». نیز بسنجید:

Innin.Erin^{ki} (ITT II/1 641; RA 19: 44 zit. von Buccellati 1966: 52), Inanna.Erin^{ki} (UET I, 210. 211. 289), MÚŠ.EREN^{ki} (۵-۱-۵) و نیز نک → «شوش»

۵۰- نک → (Szemerényi 1977, *Acta Iranica* VII: 125) برخلاف سایر واژه‌هایی که Adolph Pictet با معنی «آریایی» ارائه داده (Eriu, Eire, airech) و Szemerényi برای آنها ریشه‌ای دیگر پیشنهاد کرده است (aire به معنی «مرد آزاد، ممتاز، دهقان»، airech به معنی «سرکرده»، همان ص 126-127) که با این حال از ریشه آری و آریه برخاسته‌اند (Pokorny 1959: 67)، در باره ایرین و ایرین (Eirinn نظری ابراز نمی‌کند. همچنین بسنجید واژه‌های Ériu «ایرلند» و حالت مالکیت Érenn (Pokorny 1959: 24. 324. 1161) و نیز آلمانی میانی er(en) و آلمانی کهن arin, erin «کف اتاق، خرمگاه» (EWAia. I: 196; KEWA I: 92) و اکدی ایری‌نیم (irīnam) «زمین بایر» (KEWA I: 91).

«ارین» به معنی دشمن، سرزمین دشمنان، سربازان خاوری^(۵۱)، خزانه، گنج و غیره. ایرین مَندَه Erin-Manda احتمالاً به سوارکاران آریایی و بعدها به جنگجویان ارا بهران اطلاق می شده است. شاید نام ایلام Elam از همین ریشه ایرین باشد، زیرا سومریان شهر شوش را اینته ایرین کی Inanna.Erin^{ki} یا موش ایرن کی Muš.Eren^{ki} می نامیدند که همین عنصر را در بر دارد، در حالیکه ایلامی ها خود را به نامی دیگر، یعنی هَلْتَمْتی Haltamti^(۵۲) می خواندند. ذکر نام سرزمین ایران به شکل إلان Êlân در کتیبه ای در کرمانشاه^(۵۳) نشانه همان منشأ و تبدیل طبیعی «ر» < «ل»^(۵۴) می باشد. واژه عربی اِزم^(۵۵) که نام قوم و شهر ایشان و نیز به معنای بهشت آمده است،^(۵۶) باید از همان ریشه باشد.

۵-۱-۶ § در رابطه با حماسه لوگال بنده به عنصر ایرانی دیگری برمی خوریم که پرنده آنزو Anzu می باشد. بنا بر حماسه های سومری، این پرنده سخن گو در بالای کوه سرخ سنگ سابوم (کوه عقیق) که در میان راه میانرودان به کشور آرتِه قرار دارد، بر روی درخت مقدس و بلند شاهین بر مرتفع ترین قله کوهستان عقیق^(۵۷)، آشیان دارد. این پرنده لوگال بنده را از بیماری رها نیده و راه سرزمین آرتِه در خاور ایران را به وی نشان می دهد. ایرانیان این پرنده توانمند و جادویی را در فارسی سیمرغ، در پارسی میانه سین مورو Sēn-murw و در اوستایی سئینه مرغه Saēna.mərəya^(۵۸) «پرنده شاهین» می نامند که آن هم سخنگو بوده و بر روی درخت ویسپوبیش Vispō.biš^(۵۹) «درمان بخش همه بیماری ها» یا «درخت همه دانه»^(۶۰) آشیان دارد. این درخت در کنار درخت بی مرگی گوگرن Gōkarn بر بلندترین قله کوه هارائیتی^(۶۱) و یا بر روی گیاه هثومه سفید^(۶۲) در دریای وئوروگشه Vouru.kaša^(۶۳) در سرزمین ایران ویج (آیرینه وئجه)^(۶۴) یا در بالای رشته کوه سیمرغ (البرز؟)^(۶۵) قرار داشت.

سیمرغ شاخه های گیاه بی مرگی هثومه را به هر سو می پراکند.^(۶۶) تطابق پرنده آنزو با سیمرغ را خاورشناسان دریافته اند.^(۶۷) لیکن این نتیجه گیری که این پرنده افسانه ای از «بومیان اصلی» نجد ایران یعنی «غیر آریاییان» گرفته شده و به آریاییانی که بعدها به آنجا مهاجرت کرده اند انتقال یافته،^(۶۸) درست نیست. زیرا نام آنزو ریشه آریایی دارد. هثومه یا گیاه

۵۱- ایرین (erin) عموماً نام سربازان خاوری بود. در فهرستی از دوران آمرسین (۲۰۳۹-۲۰۴۷ ق م) واژه ایرن (erén) «سرباز» در پیوند با نام های جغرافیایی ای ذکر شده است که جملگی خارج از سرزمین بابل و اکثراً در خاور دجله قرار داشتند. در برابر واژه گوروش (guruš) «سرباز بومی»، واژه ایرن آشکارا برای نامیدن سربازان همسایگان خاوری به کار می رفته است؛ نک:

Goetze 1963, "Šakkanakkus of the Ur III Empire", JCS 17: 4-6; Gelb 1973, "Prisoners of War in Early Mesopotamia", JNES 32: 85.
52- Cameron 1936, *The History of Early Iran*: 13.

53- HbZ: 3a.

۵۴- برای گویش ایرانی کهن که حرف «ل» به جای «ر» به کار می رفته نک Bartholomae 1895-1901, *Grundriß der Iranischen* (Philologie I: 23; OnP, 11.2.3.1) و نیز نک به منابع مندرج در آنجا.

۵۵- قرآن سوره ۸۹، آیه ۷.

۵۶- خزائلی، اعلام قرآن، ص ۱۱۰ و بعد؛ معین، فرهنگ فارسی، ج ۵، ص ۱۲۴.

57- LBE, 28-29; Wilcke 1969, *Das Lugalbandaepos*: 63.

۵۸- یشت ۱۲، بند ۱۴، بند ۴۱.

۵۹- یشت ۱۲، بند ۱۴، بند ۴۱.

۶۰- مینو خرد (West: 62, 37).

۶۱- یشت ۱۰، بند ۸۸. هَرْتِیتی معمولاً با کوه البرز یکی دانسته شده است.

۶۲- نک دوستخواه، اوستا، ج ۲، ص ۸۷۵، یادداشت ۱؛ بندهش هندی ۲۳، بند ۶۴.

۶۳- یشت ۱۲، بند ۱۷؛ بندهش: ۸۰، ۸۷؛ فراخکرت نام دریایی بزرگ است که مخزن تمامی آب هاست، نک Air.Wb.: 1429-30.

۶۴- مینو خرد ۶۲، بند ۱۴.

زات سپرم ۳، بند ۴۰.

۶۶- یستا ۱۰، بند ۱۱.

۶۵- شاهنامه، منوچهر.

67- Aro 1976, "Anzu and Simurgh", AOAT 25: 25-28.

68- Gropp 1995, *Archäologische Forschungen in Khorasan, Iran*, Beihefte zum Tübinger Atlas des Vorderen Orients: 57.

سومه Soma، در زبان هندوآریایی باستان آمسو amśú، در اوستایی آسو-asu یعنی گیاه منسوب به هشومه^(۶۹) نام داشت. آمسو در عین حال به معنای «جام نوشابه سومه» نیز می‌باشد^(۷۰). در ریگ‌ودا خود واژه سومه نیز نام پرنده‌ای است^(۷۱) که با نام آمسو Amśú و یا آنسو Ansu در نیردی شرکت داشته است^(۷۲). آمسو Amśu از پشیبانی آسوین‌ها Asvin^(۷۳) نیز بهره‌مند است. افزون بر آن، پرنده آنزو (< عربی عنقا) با لوگال‌بنده روبه‌رو می‌شود که با داستان «سیمرخ و یوسف شاه» در افسانه‌های کردی تطابق دارد.^(۷۴)

۷-۱-۵ § در سرزمین آرته که در خاور ایران قرار داشت^(۷۵) و دارای ثروت افسانه‌ای، طلا، نقره، عقیق و سنگ لاجورد بود، ریشه‌های دیگر زبان آریایی هم یافت می‌شود. حتی نام سرزمین آرته آریایی است: در متن‌هایی که به خط میخی نگارش یافته، واژه هندوآریایی رَته rātha «چرخ، ارابه جنگی» به شکل آرته arata باز آمده است، مانند واژه آگدی اِرتی (یا) نو eratti(ja)nnu «بخشی از ابزار جنگی؟»^(۷۶) احتمالاً چرخ ارابه جنگی، و در زبان هیتی اِرتی‌یائی aratianni «ابزار ارابه»^(۷۷) و همچنین اِرتی‌نی aratiyanni در متن‌های آلاخ^(۷۸) که جملگی از ریشه آریایی رَته rātha مشتق می‌شوند (نک به «آریاییان»). در نظر داشته باشیم که در خط میخی نمایش حرف «ر» در آغاز واژه ممکن نبوده و پیش از نگارش حرف «ر»، حرف «آ» الزامی بوده است.^(۷۹) پس با حذف حرف «آ» از نام آرته، همان ریشه اصلی رَته rātha به دست می‌آید. پس اساساً ایرادی به بازنمود واژه آریایی «رته» به شکل «آرته» در خط میخی نیست.

۸-۱-۵ § پذیرش منشأ آریایی رته «چرخ، ارابه» برای نام کشور آرته^(۸۰) با شواهد دیگر، از جمله ادامه حیات معنای این ریشه در درازنای تاریخ اثبات می‌شود. این نام جغرافیایی از کهن‌ترین دوران تا دوران اسلامی در خاور ایران و هندوستان رایج بوده است. خُونیرَث X^vaniratha نام یکی از کشورها در مرکز زمین بوده که میهن آریاییان را دربر می‌گرفت^(۸۱). شش سرزمین دیگر در پیرامون آن قرار داشت. در جزء دوم این نام، واژه رَته «چرخ» نمایان می‌شود که به گمان یادآور نام سرزمین آرته است. تصوّر همه سرزمین‌ها گرداگرد خونیرث، شباهت به چرخ شش پَره دارد. ریشه‌های دیگری هم می‌توان برای ارتباط خونیرث با رَته «چرخ» در ترکیب با خورنه به دست آورد که به معنی «چرخ قر» می‌باشد. همچنین با کاربرد خور X^var معنای «چرخ خورشید» به دست می‌آید. در زبان اوستایی واژه خوینگ x^vēng «از خورشید» (حالت مالکیت)^(۸۲) در ترکیب با رته معنای «چرخ خورشید» را می‌دهد. نیز واژه اوستایی خوئینی X^vaini «زیبا» = پارسیِ خوب xūp^(۸۳) در همان ترکیب

69- Macdonell 1898: 114; EWAia I: 36-7.

70- Winternitz 1910, *A General Index to the Names and Subject-Matter of the Sacred Books of the East*: 40.

۷۱- ریگ‌ودا، کتاب ۹، بخش ۳، بند ۱؛ کتاب ۹، بخش ۳۳، بند ۱؛ نک ← Macdonell 1898: 106. 152.

۷۲- ریگ‌ودا، کتاب ۸، بخش ۵، بند ۲۶؛ نک Grassmann, *Rig-Veda* I: 397.

73- Macdonell 1912, *Vedic Index of Names and Subjects* I: 1.

74- Aro 1976, *AOAT* 25: 27 nach Ritter 1969, *Oriens* 21-22: 17ff.

۷۵- امروزه مکان سرزمین آرته را در خاور ایران قطعی می‌دانند؛ نک ←

Majidzadeh 1976, "The Land of Aratta", *JNES* 35: 110ff.

76- *AHW* I: 232b.

77- Mayrhofer 1960, *III* 4: 144f.; Friedrich 1952-66, *Kurzgefaßtes Hethitisches Wörterbuch*: 421b.

78- Mayrhofer 1960: 144-145.

79- Mayrhofer 1960: 145 n. 66 → Speiser 1941, *Introduction to Hurrian*: 27f., dort §38.

۸۰- بسنجید با واژه هندوآریایی اِرتی (arati) «پره‌های چرخ» (EWAia. II: 108).

۸۱- یسنا ۵۷، بند ۳۱؛ یشت ۱۰، بندهای ۱۵، ۶۷، ۱۳۳، ۱۲، بند ۱۵؛ وندیداد ۱۹، بند ۳۹؛ وِسپرِد ۱۰، بند ۱.

82- Pokorny 1959: 881; EWAia. II: 793.

83- *Air.Wb.*: 1864; Hübschmann 1895, *Persische Studien*: 57.

به معنای «چرخ زیبا» است (نک اوستایی خوئینی سخته x^vainii-saxta «با ابزار جنگی زیبا»^(۸۴). واژه رته و نمایش نمادین سرزمین‌های جهان به شکل یک چرخ که خونیرث، میهن آریاییان، در مرکز آن قرار گرفته است،^(۸۵) در اوستا و متن‌های هندی حضور دارد.^(۸۶) در فهرست کشورهای اوستا، در میان شانزده سرزمین اهورایی از سرزمین چخزه Caxra نیز نام برده شده است. بعدها در فارسی از این ریشه، واژه چرخ برخاسته است. چخزه و «چرخ» نام یکی از شهرهای خراسان در شمال نیشابور^(۸۷) و همچنین «شرخ» شهری در نزدیکی بخارا^(۸۸) و مکان دیگری در نزدیکی غزنین^(۸۹) بوده است. همه این نام‌ها دلیلی برای ادامه حیات واژه رته (و یا آرتَه) در خاور ایران است. این نام‌ها به موازات تحولات زبان پارسی با همان معنای اصیل خود بر جای مانده است.

۹-۱-۵ این واژه تاریخی آریایی در فرهنگ هندی کهن نیز موجود است. در زبان هندوآریایی و ودایی واژه سَکَرَه Cakra یکبار به معنای چرخ ارباب جنگی است^(۹۰) و بار دیگر معنای دایره و نیز معنای نماد خورشید و چرخ خورشید و یا چرخ (گردش) سال^(۹۱) را می‌دهد. واژه سَکَرَه نماد سَکَرَوَرَتین Cakravartin^(۹۲) «او که چرخ را می‌گرداند»^(۹۳) پادشاه جهان در هندوستان بوده است. بنا بر تاریخ جهان هندیان، دوازده شاه جهان یکی پس از دیگری در هر نیم‌گردش چرخ زمان در جایی فرمانروایی می‌کردند. نامدارترین آنان سَکَرَوَرَتین‌ها بودند که بر امپراتوری بزرگ بهارتَه Baharata فرمان می‌راندند.^(۹۴) هرگاه یکی به سلطنت می‌رسید، چرخ وی در همه جهات آسمانی به گردش در آمده و شاه با سپاهش به دنبال می‌رفت. سَکَرَه یکی از هفت شیئی گرانبها و جادویی است که به او تعلق دارد، از جمله اشیاء دیگر آشَو asva «اسب» و منی mani «سنگ گرانبها، گردنبند زینتی»^(۹۵) می‌باشد. آرتَه (رته=سَکَرَه) چه بسا سرزمین فرمانروایی این شاه بوده که جزو امپراتوری بزرگ بهارتَه به‌شمار می‌رفته است. نام سرزمین سویارتو Subartu که در متن‌های میانرودانی بارها آمده است، شاید از ریشه «سو بهارتَه» به معنای «بهارتَه خوب» بوده و نیز نگارش دیگر این سرزمین به شکل سوبار subar، سوبور subur از ریشه‌های آریایی بهور Bhur (= «خوش حرکت» یا بهر Bhar «خوش سلوک»^(۹۶) هم از این ریشه است^(۹۷) که با

84- Air.Wb.: 1864.

85- Monchi-Zadeh 1975, *Topographisch-Historische Studien zum Iranischen Nationalepos*, AKM 41, 2: 22.

86- «خودبنیاد»: X^vaniraθa: 176, 15¹: Gershevitch 1959, *The Avestan Hymn to Mithra*: 176, 15¹: بسنجید →

۸۷- واژه‌نامه اوستا ج ۱، ص ۴۹۴.

۸۸- ابن خردادبه، المسالك والممالك، ص ۲۲؛ معرب چرگ (Markwart 1938, *Wehrott und Arang*: 146, n. 5) نک نظریه ← Monchi-Zadeh 1975, *Topographisch-Historische Studien zum Iranischen Nationalepos*: 126.

89- Monchi-Zadeh 1975: 126.

90- Macdonell 1912, *Vedic Index of Names and Subjects* I: 252.

91- Haussig 1984, *Wörterbuch der Mythologie V, Götter und Mythen des Indischen Subkontinent*: 105; *EWAia* I: 521.

92- Haussig 1984: 105. 360.

93- Haussig 1984: 339.

94- Haussig 1984: 230.

95- Haussig 1984: 230. 339;

برای واژه منی «گردنبند» در زبان‌های خاور نزدیک نک ۱۲-۱-۴-۵ و نیز کتاب «آریاییان».

96- *EWAia* II: 246 ff. 266;

همچنین نک واژه بهَرَه (bhārah) «غنیمت، سود»، بهَرَه (bhāra) «نبرد» = ویژگی پیروز شدن (KEWA II: 476).

۹۷- منشأ سوباریان، زبان آنان و مراحل گوناگون زبان هوری و پیوند آنان با آریاییان موضوع بحث کتاب «آریاییان است». ریشه آریایی نام سرزمین سوبارتو (شمال خاوری میانرودان) از آنجا محتمل است که نام کهن این سرزمین به صورت سوبور و هوبور (Subur, Hubur) آمده است (Ungnad 1936, *Subartu*: 109. 110) که تبدیل «سو» به «هو» در زبان سومری کاملاً ناشناخته است (Ungnad op.cit.: 110)، در حالی که این تبدیل در زبان‌های آریایی و ایرانی کاملاً طبیعی است. ساکنان سرزمین سوبارتو، یا دست‌کم بخشی از آنان، به نام «مردم سو» شهرت داشتند که به گمان به معنی آریایی «مردم خوب» بوده است (نک به تفصیل در «آریاییان»).

۵-۱-۱۰ § پذیرش منشأ آریایی نام سرزمین آرتّه و مکان آن در خاور ایران با روایات کهن دیگر نیز تأیید می‌شود. بنابر گزارش‌های هرودوت، پارسیان خود را آرتایی Artaiot (Artaier) نیز می‌نامیده‌اند (۹۹). پیش از هرودوت هم نام «آرتّه‌ایوت» Artaiot که نام یک قوم بود، آورده شده است. هیلانیکوس Hellenikos این قوم را ساکنان یک سرزمین پارسی به نام ارته‌ئیّه Artaiia (۱۰۰) دانسته است. افزون بر آن، یونانیان ساکن سرزمین بری‌گزه Barygaza را آرتی Arattii، آراخوزی Arachosi و گنداره‌ای Gandarcei خوانده است که در شمال سرزمین آنان باکتری‌های جنگجو می‌زیسته‌اند (۱۰۱).

۵-۲ § ایران، سرزمین خدایان و اساطیر

نجد ایران مقر خدایان میانرودان بود: جایگاه إنلیل Enlil در سرزمین لری (۱۰۲) یا در کوه سابوم Sābum در جنوب ایران (۱۰۳) قرار داشت. نام نین‌هورزگه Ninhursaga «ایزدبانوی کوهستان» به نجد ایران اشاره دارد و اینته Inanna «الهه عشق و ستاره ونوس» از خاور برمی‌خاست که ایزدبانوی سرزمین آرتّه هم بود (۱۰۴). مَرتو Martu که رشته‌کوه لاجورد (بدخشان) در خاور ایران به او منسوب است، (۵-۴-۱-۱) و دیگر خدایان جملگی در خاور میانرودان جای داشتند. نجد ایران نه تنها جایگاه خدایان میانرودان، بلکه خاستگاه اسطوره‌های مردم خاور نزدیک نیز بوده است. بنابر پندار سومریان، ملکوت آسمانی دارای سه طبقه بود: خدای آسمان، آن An (آنو Anu)، در بالاترین طبقه می‌زیسته است. دوّمین طبقه به ایگی‌گی‌ها Igigi (خدایان ملکوت) تعلق داشت. ستاره‌ها در بخش قابل رویت ملکوت یا پایین‌ترین طبقه جای داشتند. الهه خورشید هم‌روزه به آنجا وارد و از آنجا خارج می‌شد که بنا بر نگاره‌های کهن از دروازه خاوری ملکوت برمی‌خاست. (۱۰۵) پس زمین در تخیل انسان میانرودان هم‌مرز پایین‌ترین طبقه ملکوت بود و دروازه‌های آن در خاور قرار داشت. دست‌یابی به طبقه زیرین ملکوت آسمانی آرزوی افراد بشر بود. این اشتیاق زمینه بسیاری از اسطوره‌های اقوام میانرودان گردید. بدین سان بخش هویدای ملکوت آسمانی در زمین و در خاور میانرودان جستجو می‌شد. نجد ایران با رشته‌کوه‌های سر به فلک کشیده و پوشیده از برف خود سرشار از سنگ‌ها و فلزات گرانبها و دیگر منابع طبیعی مورد نیاز اقوام خاور باستان بود. شرایط طبیعی نجد ایران تقریباً از هر نظر با دشت میانرودان متفاوت بود. این ویژگی‌ها سبب می‌شد تا مردمان آن‌روز نجد ایران را طبقه زیرین ملکوت آسمانی به‌پندارند. افزون بر آن خورشید، ماه و ستارگان که نمایندگان خدایان بودند (۱۰۶) از خاور طلوع می‌کرده‌اند. به این ترتیب نجد شگفت‌انگیز، مرموز و پر هیبت ایران، بهترین اقامتگاه خدایان و خاستگاه اسطوره‌های اقوام میانرودان را عرضه می‌نمود. پس به‌خوبی می‌توان دریافت که چرا دامنه کوهساران

98- 1- بند ۱۱، بخش ۵، کتاب ۳؛ بند ۹۶، بخش ۱، کتاب ۱؛ Macdonell 1912, *Vedic Index* I: 167-9. 218. 317 etc.; s. id. vol. II: 94ff. و نیز Index Seite 549b; EWAia II: 249 ff; → Haussig 1984, *Wörterbuch der Mythologie* V: 50.

۹۹- هرودوت کتاب ۷، بندهای ۶۱ و ۱۵۰.

100- Fr. 159 zit. von Marquart 1896, *Untersuchungen zur Geschichte von Eran* I: 234.

101- *The Periplus of the Erythraean Sea* (Hrsg. W. Schoff, New York 1912: 41).

102- KUB VIII 52, Z. 5 = Friedrich 1929, "Die hethitischen Bruchstücke des Gilgameš-Epos", ZA 39 NF 5: 15.

103- Cohen 1973, *Enmerkar and the Lord of Aratta*: 19, + n. 15. 50, + n. 29; Reiner 1956, "Lipšur Litanies", JNES 15:

132, Z. 1: [kur]Sa-a-bu lip-šur^{kur} dEnlil.

104- ELA, 28.

105- Lambert 1972-75. "Himmel", RLA IV: 411-412.

۱۰۶- اوتو (Utu) نماد خورشید، سوئن (Su'en) نماد ماه و اینته، ایزدبانوی عشق، نماد ناهید بود (Wilcke 1987, RLA VII: 123a).

زاگرس پایه ملکوت آسمانی و آستانه نفوذ انسان به طبقه زیرین آن به‌شمار می‌آمده است. از کهن‌ترین متن‌های میانرودان به‌روشنی پیداست که نجد ایران از دیرباز مکان اسطوره‌های اقوام دشت میانرودان بوده است. آنجاست که انسان در جستجوی «گیاه بی‌مرگی» (۵-۱-۲ §) بود و هم آنجا «سرزمین بی‌مرگان» (۵-۱-۳ §) قرار داشت. در این رابطه است که اسطوره‌های سومری، سرزمین آرته در خاور ایران را سرزمین «نیروهای ناب خدایان» (مه me) قلمداد می‌نمایند. (۱۰۷).

۵-۲-۲ § افسانه‌های سه نسل پیایی یعنی ییمه نخستین شاه، قاتل او دهاک و فریدون که نواده ییمه بوده و دهاک را به‌بند کشید و نیز فرمانروایی انسان بر «سرزمین بی‌مرگان» (بهشت)، جملگی موضوع اسطوره‌های اقوام باستان از نجد ایرانی و خاور نزدیک تا اروپا گردید. خیال ملکوت آسمانی و سه نسل حاکم بر آن به اسطوره‌های اکدی‌ان، بابلی‌ان، هیتی‌ها، هوری‌ها، فنیقی‌ان، یونانی‌ان و اقوام اروپای شمالی راه یافت و هر یک از این اقوام با شیوه ویژه خود آنرا تکوین نمود. (۱۰۸) منشأ ایرانی تصور بهشت و گسترش آن در میان مردم دیگر جهان باستان، از آنجا قابل پیگیری است که همراه با مفهوم، واژه آن نیز از ایران برخاسته است، همانند بسیاری عناصر فرهنگی دیگر: به‌زبان اوستایی پتیری دژ (Pairidaēza) «میدان محصور، میدان پرچین دار یا دژمانند» که ریشه واژه بهشت (paradies) در برخی زبان‌های دیگر شده است مانند پُردیس Pardēs «بهشت» در زبان عبری، Παραδείσος «باغ محصور» در زبان یونانی (برگرفته از پردیز در پارسی میانه < پردیس، فردوس و پالیز در فارسی) < paradīsus در زبان لاتین. (۱۰۹) همچنین پرز-اوزه Peres-Uzza زمین خرمن‌کوبی آروته Arwanas در تورات که خود نامی ایرانی است، می‌تواند شاخه از همین ریشه گرفته باشد (۱۱۰). پس شگفت نیست که منشأ بسیاری از خدایان میانرودان، ایرانی است.

۵-۳ § ایزدان آریایی شاخه خاوری در باختر

۵-۳-۱ § ایننه Inanna

برابر نهادن «ایننه» در میانرودان با ایزدبانوی ایرانی نَنایَه (Nana(i)a) را البته فقط می‌توان حدس زد. همسانی «نَینا»ی ایرانی با «آینه»ی یونانی و آناهیت ایران با «آرتیمس» یونان که «ننه»ی ارمنی است، از متن‌های کهن دریافت می‌شود. احتمالاً ایزدبانوی نَنایَه در خاور و آناهیتای ایرانی، مستقل و در کنار هم ستایش می‌شده‌اند (۱۱۱). صفات مشترک بین ایننه و آناهیتا دلیل منشأ مشترک آنان است. آناهیتا (آردوی سورا آناهیتا) ایزدبانوی آب‌هاست. آناهیتا نام ستاره ناهید نیز هست (۱۱۲)، همانگونه که ایننه نیز تجسم ستاره شب است. همچون ایننه که با کوه سابوم و کوه لاجورد ارتباط دارد، آناهیتا

107- Lugalbanda in der Finsternis des Gebirges, 21; ELA, 210. 223. 275. 528. 560. 588;

برای معنی مه (me) و ارتباط آن با ایران نک ۶-۲-۱-۲ و نیز کتاب «آریاییان».

108- Littleton 1970, "Is the 'Kingship in Heaven' Theme Indo-European?", Cardona et al. (eds.), *Indo-European and Indo-Europeans*: 383-404;

نویسنده مقاله یادشده به منشأ یهودی و یا بابلی این اسطوره‌ها معتقد است (همان، ص 396)، زیرا وی برای اسطوره‌های ایرانی قدمت کمتری قایل است. او مدعی است که نشانی از این اسطوره‌ها در اوستا و وداها یافت نمی‌شود؛ در مقابل بسنجید Wikander 1951, *Hethitiska myter hos greker och perser*, id. 1952, *Histoire des Ouranides*, zit. von Littleton op.cit.

109- Pokorny 1959: 244; HbZ: 180a; KEWA II: 65 ((uz-daēza نک به واژه اوستایی اوزدَئِرَه)) EWAia. I: 746; Frisk II: 473. 866; Walde & Hofmann 1972, *Lateinisches Etymologisches Wörterbuch* II: 251.

110- Gemoll 1911, "Semiten und Indogermanen", *Anzeiger für Indogermanische Sprach- und Altertumskunde* 28: 88.

111- Haussig (Hrsg.) 1986, *Wörterbuch der Mythologie* IV: 409-410. 281.

112- Haussig (Hrsg.) 1986: 275ff.

نیز بنا بر کتیبه‌ای یونانی در آسیای کوچک (از دوران روم) با کوه هَرا در رابطه است: «الهه بزرگ آتیتیسی از هرای بلند» (۱۱۳). در دوران هخامنشی آناهیتا همسر میترا بوده و با ایشتر آگدی برابر نهاده شده است که به گمان از ریشه هندواروپایی هَستِر $h^2stér$ هندوایرانی-اوستایی کهنِ اِستر star ستاره (۱۱۴)، (=سومری اینته) گرفته شده است. آناهیتا همچنین تجسم ایزدبانوی عشق ایشتر/اینته (۱۱۵) بوده، که آن نیز «نَته» را تداعی می‌کند (۱۱۶). قدمت نام آناهیتا از آنجا پیداست که نام وی نه تنها در کهن‌ترین یشت‌های اوستا در چهره ایزدبانوی ایران پیش از زرتشت (۱۱۷) آمده، بلکه او در میانه سومین هزاره قبل از میلاد تا باختر ایران نفوذ کرده و در آنجا پرستش می‌شده است: در پیمانی میان نرام‌سین (۲۲۵۵-۲۲۹۱ ق م) و فرمانروای ایلام، در کنار نام دیگر خدایان شاهد، نام ناهیتی آمده که خدای خورشید تصور می‌شود. (۱۱۸) از این نام ناهیتی نام نهوئته «خدای خورشید» (۱۱۹) برگرفته شده است و یا تجسم همین ایزد است (۱۲۰). یکی از شواهد منشأ شرقی آناهیتا، سَرس‌وتی، رودی مقدس در خاور ایران است که آناهیتا نماد این رود بوده و این رود در دوران ودایی پرستش می‌شده است. تغییرات آوایی معمول، نام این رود را در ایران تبدیل به *هَزه‌وتی که برابر با هَزه‌وتیتی در زبان اوستایی و هَراووتی «آراخوزی» در زبان پارسی کهن است (۱۲۱)، تبدیل کرده است. یکی دیگر از شواهد منشأ ایرانی آناهیتا، ریشه این نام است: آناهیتا در زبان ایرانی به معنای «پاکدامن، بی‌عیب» (۱۲۲) است، در حالی که برای شکل سومری آن ریشه‌ای ارائه نشده است.

۲-۳-۵ Mah (ایزد Dingir - مه)

مه در کنار نین -مه Nin-mah به «ایزد مادران» میانرودان تعلق دارد (۱۲۳). مه -مه Mah-anna در فهرست ایزدان، نامی از سین Sin (ایزد ماه) (۱۲۴) است. تعبیر نین مه به «والا ترین بانو» و خدای مه Dingir-mah (اغلب مه =خدای مه خوانده می‌شود) به «والا ترین ایزدبانو» (۱۲۵) آشکارا از واژه سومری مه mah «والا، برجسته، باشکوه و غیره» (۱۲۶) گرفته شده است. ارتباط نام سومری مه با «ماه» که در متن‌ها به کرات باز آمده است، پیوند ریشه آن را با ماه روشن می‌سازد، زیرا «مه» اغلب در ارتباط با (ایزد) ماه و آیینش پیش آمده است. چنین است که در آیین خدای ماه از فرقه‌های روحانی‌یی سخن می‌رود که لومه Lū-mah - لومه Lū-mahhu نامیده می‌شده‌اند (۱۲۷) و به معنای «مرد یا روحانی (ایزد) ماه» است. همچنین در

113- Boyce 1975, *A History of Zoroastrianism* I: 74 nach R. Schmitt 1970, KZ 84: 207-210.

114- EWAia. II: 755ff.

115- Nyberg 1938, *Die Religionen des alten Iran*: 390-391.

116- Black & Green 1992, *Gods, Demons and Symbols of Ancient Mesopotamia*: 109a. 134b.

117- Boyce 1975: 72 یشت ۵؛ برای کهولت این یشت نک

118- Hinz 1967, "Elams Vertrag mit Narām-Sin von Akkad", ZA 58 NF 24: 69. 93; Hinz 1967, ZA 58 NF 24: 91, I, 8; Gelb & Kienast 1990, *Die Altakkadischen Königsinschriften des dritten Jahrtausends v. Chr.*, FAOS 7: 325; Haussig (Hrsg.) 1965, *Götter und Mythen im Vorderen Orient, Wörterbuch der Mythologie* I: 54-55.

119- Haussig (Hrsg.) 1965, *Götter und Mythen im Vorderen Orient, Wörterbuch der Mythologie* I: 55.

120- Hinz 1964, *Das Reich Elam*: 63.

121- Boyce 1975, *A History of Zoroastrianism* I: 71; Haussig (Hrsg.) 1984, *Wörterbuch der Mythologie* V: 158;

برای مبحث واژه هندی باستان سرس‌وتی «پُرآب» = اوستایی هَزه‌وتیتی نک کتاب «آریاییان». لومل Lommel بر این گمان است که در دوران پیشین، آناهیتا در ایران *هَزه‌وتی نامیده می‌شده است (Haussig (Hrsg.) 1986: 278).

122- Boyce 1975: 71.

123- RLA VII: 255b; Krebernik 1977, RLA VIII: 502a. 503b; Haussig (Hrsg.) 1965, *Götter und Mythen im Vorderen Orient, Wörterbuch der Mythologie* I: 95. 105.

124- Lambert 1988, RLA VII: 255b.

125- Haussig (Hrsg.) 1965: 105; Krebernik 1977, RLA VIII: 504b. 505b.

126- SDG II: 651.

127- Krebernik 1995, RLA VIII: 367b.

نیایشگاه‌های ایزدبانوی ماه نته، ایزد مه نیز حضور داشته است. مثال در این مورد معبد اِدوبَلَمَه E-dub-lá-mah^(۱۲۸) است که آمرسین Amar-sin ساخته و همچنین معبد اِمَه E-mah در شهر آدب Adab و نین ذکومه Ninda-ku-maha که این دو معبد منسوب به ایزدبانوی مادر بوده‌اند^(۱۲۹). همه این مثال‌ها نشان آن است که نام «مه» در ارتباط با «ماه (ایزدماه)» مفهوم پذیرفتنی‌تری را در مقایسه با «والا، باشکوه» ارائه می‌کند. بدین سان مَدی‌آن (نَه) Mah-di-an(na)^d نام سومری خدای کَبْتَه Kabta معنای «ایزد باشکوه آسمان»^(۱۳۰) را نداشته، بلکه معنای «ایزد ماه آسمان» را می‌دهد. پس روشن است که منشأ ایزدماه، همانند دیگر کُرَاتِ آسمانی، در خاور، یعنی همانجا که ماه شب‌ها طلوع می‌کرده، جستجو می‌شده است. در پی یافتن منشأ آیین «مه» در خاور به آیینی برمی‌خوریم که با شکل و آیین مه همسان است. آیین ماه در ایران پیشینه‌ای بس کهن دارد. در ایران ماه به نام بَغ «خدا» پرستش می‌شده است. فروشی‌ها ماه، خورشید و ستارگان را به راه پاک رهنمون شده‌اند که پیش از آن، دیرزمانی برجای مانده بودند و جنبشی نداشتند. ماه منشأ گاو است، در بهار گرما آورده و گیاهان را از خاک بیرون می‌کشد^(۱۳۱). تاثیر معنی واژه ایرانی «ماه» بر واژه سومری «مه = والا باشکوه» را می‌توان اینگونه توجیه کرد که واژه ماه در زبان ایرانی هم مانند سومری به معنای «والا، باشکوه، برجسته و مهربان» است^(۱۳۲).

۳-۵-۳ ایرده Erda، ایرشده Erešda و ایردا Ereda

ایرده یکی از ایزدان در پرستشگاه شهر نیپور بود. آیین او از دوران پیش دودمانی (pre dynastic) یا دوران آگد باستان تا دودمان اور سوم یا دوران بابل باستان رواج داشته است^(۱۳۳). ایرده در کنار ایرته شکل معمول نگارش ایلامی واژه هندوآریایی و اوستایی ایرته rta است که با واژه «آرته = نظام راستین» در پارسی باستان برابر است^(۱۳۴) (۳-۶-۶).

۳-۵-۴ آسور

آسور (یا آشور) خدای شهر آشور و امپراتوری آشور بود. از لقب دیگر این خدا «سرور کوهستان آبه = جبل حمزین»، می‌توان دریافت که او خدای کوهستان‌های^(۱۳۵) شرقی بوده است.

منشأ آسور می‌تواند سوباری بوده و با خدای آموری آشَر Ašar و یا آشوره Ašura مربوط باشد^(۱۳۶). احتمالاً آریاییان شاخهٔ باختری از جمله آموریان (۱-۴-۵) و سوباریان، پس از تأسیس پایتخت امپراتوری آشور به دست شاهکان سوباری (اوسپیه Uspia و کی کیه Kikia)^(۱۳۷) که نامشان آهنگی آریایی دارد^(۱۳۸)، ایزد خود را از پرستشگاه خاوری آریاییان به همراه برده بودند.

خویشاوندی قومی و زبانی سوباریان و هوریان و هردوی آنان با آریاییان (۹-۱-۵) حلقهٔ شواهد را تکمیل می‌سازد، زیرا

128- Krebernik 1995: 368a.

129- Krebernik 1997, RLA VIII: 511b.

130- Krebernik 1988, RLA VII: 255b.

1۳۱- یشت ۷ (ماه یشت)، بندهای ۰، ۱، ۳-۷، ۸، ۱۳؛ بند ۵۷؛ Haussig (Hrsg.) 1986, Wörterbuch der Mythologie IV: 388-۱۳۲- معین، فرهنگ فارسی، ج ۳، ص ۳۷۲۵.

133- RLA V: 158b; Bergmann 1964, ZA 56 NF 22: 29.

134- Hinz 1975, Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen: 208-215.

135- Haussig (Hrsg.) 1965, Götter und Mythen im Vorderen Orient, Wörterbuch der Mythologie I: 44.

136- Ebeling 1928, RLA I: 197a; → Gelb 1980, Computer-Aided Analysis of Amorites: 13b. برای نام آشوره Ašura نک

137- Ungnad 1923, Die ältesten Völkerwanderungen Vorderasiens, Kulturfragen 1: 6.

۱۳۸- اوسپیه یادآور نسام اوستایی اوسپیشته Uspaēšta و اوس پسنو Uspasnu (نک Mayrhofer 1979, Iranisches Personennamenbuch, 327-328) و نیز پارسی باستان *Hušaba < به نگارش ایلامی اوشبه Uššaba (نک Onp, 8.1778) است. کیکیه شبیه نام پارسی باستان *کاکیه مشتق از *کاکا «برادر، عمو» است که در متن‌های آشوری به شکل کَکیه Kikia، و نیز در اکدی به شکل کَکَکیه Kakiya آمده است (نک Hinz 1975, Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen, 145).

آریاییان آسورَ *Āsura* را به معنای ایزد، سرور و همچنین نامی برای گروهی از ایزدان می دانسته اند. بعدها هندیان آسورَ را به جایگاه دیوان اهریمنی تنزل دادند در حالی که ایرانیان او را به نام اهوره مزدا در بالاترین جایگاه پرستیدند. (۱۳۹).
در فهرست ایزدان دوران آشوربانیپال (۶۳۱-۶۶۸ ق م) مشابه همین ایزد ایرانی با نام *آشَر مَرَش* آمده است (۱۴۰). بازگشت نام *آشَره* در این فهرست نشان آن است که دبیر آن، به ایزد آموری *آشَر* آشنا بوده و چون او را در نظر داشته، وی را با *آهوره* همسان کرده است.

خویشاوندی نام های «اسور»ی آشوری و «اسوره»ی آریایی پیش از این هم پژوهش شده است، اما منشأ نام ایزد آریایی را از زبان آریایی ندانسته، بلکه آنرا از زبان آشوری و بابلی پنداشته اند، در حالی که ریشه واژه *آسور* «سرور» را آریایی پذیرفته اند. (۱۴۱) این تناقض نتیجه تاثیر و نفوذ فرضیه «مهاجرت آریاییان» می باشد. در حقیقت احتمال گسترش آیین این ایزد آریایی به آشور بیشتر است، زیرا در حالی که با آریایی بودن ریشه این نام مخالفتی نشده است، منشأ و ریشه آشوری این ایزد تا به حال ناشناخته مانده است. لیکن این واژه نه سامی و نه سومری است (۱۴۲). رواج آیین *آسور* باید به دست آریاییان باختری (احتمالاً *آموریان* نک به ۵-۴-۱ §) پس از فروپاشی سلسله سوم اور و تأسیس سلسله *لارسا* و همچنین در طول فرمانروایی *آموریان* در میانرودان (دوران *لارسا* و *بابل* باستان) انجام گرفته باشد.

۵-۴ § ایزدان و اقوام آریایی باختری در خاور نزدیک

«ایزدان آریایی باختری» به آن دسته از ایزدان گفته می شود که در ادبیات آریایی خاوری یافت نشده ولی رد پای آنان را می توان در متن های آریایی خاوری و بیگانه پی گرفت.

۵-۴-۱ § مرتو و آمورو

۱-۴-۱ § ۵-۴-۱ مرتو نام خدای جلگه نشین عشایری (۱۴۳) و سرور کوهستان (۱۴۴) و نیز تجسم و تصوّر شخصیت قوم مرتو می باشد. از مدارک گوناگون می توان وابستگی این ایزد را به کوهستان (فلات ایران) که خاستگاه اوست، دریافت. مادر مرتو، ایزدبانوی کوهستان های خاوری (۱۴۵) و نیز الهه سرزمین ماگان (در خاور ایران) بود. افزون بر آن از مرتو در یکی از اشعار کهن سومری به نام «مرد کوهستان» یاد شده و در متن دیگری نیز آمده که ایزد آسمان، کوه سنگ لاجورد (در خاور ایران، بدخشان) را به وی سپرده است. (۱۴۶)

139- EWAia. I: 147.

۱۴۰- برای مراجعه به منابع نک ← Derakhshani 1995: 77.

141- Kretschmer 1926; "Varuna und die Urgeschichte der Inder", WZKM 33: 14ff.; KEWA I: 65; برای منابع بیشتر نک
EWAia. I: 148, نیز نک به دیدگاه مخالف مایهوفر در همان جا.

142- Haussig (Hrsg.) 1965: 43;

Gelb 1980, برای نام خدای *آشَر* یا *آشوره* 'Ašar, 'Ašura ریشه سامی *آشَر* 'ŠR «تأمین (خوراک؟)» پیشنهاد شده است (نک ←, Computer-Aided Analysis of Amorites: 14b).

143- Haussig 1965, Wörterbuch der Mythologie I: 97.

144- Clay 1909, Amurru, the Home of the Northern Semites: 131; SumGI: 181.

145- Haussig (Hrsg.) 1965: 104; Krebern timer → برخی ایلام را مکان کوهستانی دانسته اند که برای این ایزدان مقدس بوده است نک
1997, RLA VIII: 505b.

146- SRT: 14; SAHG: 62-63; Edzard 1989, RLA VII: 435; Black & Green 1992, Gods, Demons and Symbols of Ancient Mesopotamia: 129b.

۲-۱-۴ § ۵-۴-۱ زمان راهیافت ایزد مرتو به پرستشگاه سومریان از این روی اهمیت دارد که وی همراه با قوم مرتو در صحنه تاریخ میانرودان ظاهر می‌شود. «افسانه مرتو» که جزو کهن‌ترین روایات است، از دورانی سخن می‌گوید که تنها گیاهان خودرو (وحشی) وجود داشتند. افزون بر آن ایزد مرتو نخستین سازنده پرستشگاه بود. از این روی افسانه یاد شده که به زبان سومری یعنی زبانی بسیار کهن نگاشته شده است، این ایزد و قوم او را آغازگر تمدن میانرودان می‌شناسد. (۱۴۷) این قوم در دورانی بسیار کهن (۱۴۸) و از چشم اندازهای خاور پا به دشت‌های میانرودان می‌نهد. قوم مرتو در ساختار فرهنگی و تاریخ میانرودان نقش مهمی را ایفا کرده و باعث سرنگونی دودمان اور سوم شده است. (۱۴۹) خاستگاه خاوری اقوامی که بنیانگذار تمدن میانرودان بودند، به غیر از «افسانه مرتو»، در تورات نیز آمده است (سفر پیدایش ۱۱، بندهای ۱ تا ۲).

۳-۱-۴ § ۵-۴-۱ برای نظر بیشتر پژوهشگران که خاستگاه این قوم را در باختر می‌نهند و به پیوند این قوم به سامیان باختری معتقدند، هیچگونه دلیل قاطع علمی ارائه نشده است. کوچ و یا یورش این قوم همواره از کوهستان‌های خاوری بوده (۱۵۰) و راستای لشکرکشی‌های شاهان اکدی و سومری بر این مهاجمان نیز همواره به سوی خاور بوده است (نک «آریاییان»). از سویی نام کهن‌ترین شاهان مرتو/آمورو سامی نبوده (۱۵۱)، بلکه دربر دارنده عناصر آریایی است (۵-۴-۱-۴ §). همچنین ارتباط نام این قوم با معانی «باختر» یا «باختری» را که اکثر پژوهشگران عنوان کرده‌اند، دست کم در مورد دوران دیرین تاریخ میانرودان درست نیست، زیرا در زبان سومری واژه‌های دیگری برای «باختر» به کار می‌رفته است. (۱۵۲) از این روی برخی پژوهشگران از اندیشه وابستگی «مرتو» به «باختر» دست شسته‌اند. (۱۵۳) بنا بر این، نتیجه‌گیری از این معانی فرضی و ایجاد ارتباط آن با سامیان باختری بر پایه استواری بنا نشده و آسیب پذیر است. از سویی رواج معانی وابسته به «باختر» در ارتباط با قوم مرتو که در دوران‌های پسین به زبان سومری و اکدی راه یافته بود، در حقیقت در رابطه با آریاییان باختری است (۵-۴-۲-۶ §).

۴-۱-۴ § ۵-۴-۱ در وهله نخست نام قوم مرتو که بعدها به شکل آمورو به زبان اکدی و از آن پس به همان شکل به دیگر زبان‌های سامی راه یافته است (آموریت در تورات)، مهم‌ترین نقطه اتکا را به ما ارائه می‌دهد. چه نام مرتو، چه نام آمورو و چه تبدیل یکی به دیگری از راه زبان‌های سامی قابل تعبیر و توضیح نیست. از این روی پژوهشگران تا به امروز منشأ و معنی نام مرتو را مبهم دانسته (۱۵۴) و با فقدان ریشه مشترک، تبدیل مرتو به آمورو را امری غیرقابل توضیح و اتفاقی دانسته‌اند. (۱۵۵) برخلاف این دیدگاه، هم برای مرتو، هم برای آمورو و هم برای تبدیل یکی به دیگری راه حلی از راه زبان آریایی وجود دارد: از نظر زبان‌شناسی معانی آمو یا آمُل (همچنین *آمور) ریشه پارسی باستان *آمرد، *آمَریده (*āmṛda, *āmṛda) را

۱۴۷- SRT: 15.22 در همان اثر (ص 22) استدلال مخالفی شده است که افسانه بالا ممکن است مربوط به دورانی باشد که آموریان بر سراسر سرزمین بابل فرمان می‌راندند (دودمان کهن بابل) و قصد داشتند افتخار احداث نخستین پرستشگاه را به خدای خود نسبت دهند. لیکن این استدلال سست است، زیرا همین افسانه با لحن توهین آمیزی از خدای مرتو یاد می‌کند و او را وحشی و به شکل خدایی معرفی می‌کند که با غلات آشنایی نداشته و گوشت خام می‌خورد (نک SRT: 20-21).

۱۴۸- کهن‌ترین اشعار سومر از سرزمین کوهستانی مرتو گزارش می‌دهند، نک ELA, 144.

۱۴۹- تاریخ قوم مرتو بخش بزرگی از کتاب «آریاییان» را در بر می‌گیرد.

150- Landsberger 1924, "Über die Völker Vorderasiens im dritten Jahrtausend", ZA 35: 236-38; Michalowski 1976, *The Royal Correspondence of Ur*. 84. 117; id. 1983, JAOS 103: 243b; Wilcke 1969, WO 5: 15 (dort §4.2). 16 (§5). 18 (unter A 5169).

151- Buccellati 1966, *Die Ostkanaanäer*: 99ff.

۱۵۲- مثال واژه سومری sig-ta «پایین، باختر». برای بحث در این واژه و واژه‌های دیگر نک کتاب «آریاییان».

153- Weidner 1953, "Das Reich Sargons von Akkad", AfO 16: 18.

154- Hayes 1990, *A Manual of Sumerian Grammar and Texts*: 212.

155- Edzard 1989, RLA VII: 434a.

ایجاب می‌کنند (۱۵۶) که به شکل آمریته (amrta) «بی‌مرگی» یا «جاودانگی» (۱۵۷) (سوستایی آمشه) (۱۵۸) و با نام ایزد جاودان در ریگ‌ودا ثبت شده است. (۱۵۹) تنوع این ریشه به شکل آمبروسیا (ambrosia) که «نوشابه جاودانگی» است (۱۶۰) و آشیل، پهلوان افسانه‌ای یونان را با آن آغشتند، تا بی‌مرگ و جاودان شود، (۱۶۱) پدیدار می‌گردد. این نوشابه همان سومه (۱۶۲) (اوستایی هثومه) است که نزد آریاییان مقدس بوده است. در ادبیات آریایی به این نوشابه صفت شاه رودها، باران و سامودریا (samudriya) (۱۶۳) داده شده که به گمان با آمو دریای ایرانی در ارتباط است.

بدین‌گونه آمریته تجسم و نماد نوشابه سومه و دایی (هر دو معانی قابل تبدیل‌اند) یا هثومه اوستایی و نیز نماد آب (۱۶۴) و زندگی بر روی این زمین است. آریاییان به سومه به شکل نوشابه ایزدان می‌نگریستند، که زندگی جاودان می‌بخشید. از این روی آنرا آمریته «نوشابه جاودانگی» نامیدند. (۱۶۵) این نوشابه در جامی به نام آمرته (۱۶۶) ریخته می‌شد که خود یادآور بی‌مرگی است. بنا بر اوستا، وی وهونت نخستین انسانی بود که هثومه را فشرد. (۱۶۷) خداوند به او پسری به پاداش داد که بیمه‌اش نماید. بیمه نیز گیاه سومه/هثومه را فشرد تا از آن نوشابه مقدس به دست آورد. (۱۶۸) آن‌گاه وی سرزمین جاودانگی را (آشکارا به کمک همین نوشابه) بنیان نهاد و به نام نخستین شاه آریایی بر آن فرمان راند. (۱۶۹) این همان سرزمین جاودانگی است که در سنت مردم خاور نزدیک و نیز بعدها در دین‌های جهانی به نام «بهشت» راه یافت (۲-۲-۵۵).

ریشه واژه‌های آمریته، آمده، آمول = آمل (> *آمور) یا آمو، برابر با آمریته در هندی باستان و آمشه «بی‌مرگ، جاودان» در اوستایی (= یونانی ἀμβροτος) بوده و حالت دستوری مثبت واژه‌های هندوآریایی میرته «مُرده»، اوستایی میرته، مَرته «مرگ»، پارسی باستان مَرته «مُرده» یا مَر «مُردن» - هندوآریایی مَر «مُردن» را با افزودن حرف «آ» به حالت منفی (= بی‌مرگی) در می‌آورد. (۱۷۰) این ریشه به شکل اوستایی-پارسی باستان آمرتات «بی‌مرگ» (۱۷۱) و پارسی میانه آمورتت (۱۷۲) یا آموردد یا فارسی مُرداد (همچنین مُرداد)، ماه پنجم ایرانی، و نیز مولیان (> *موریان) نام جایی در نزدیکی بخارا و نیز نام رود یا باغی در حوالی آمو و آمو دریا (۱۷۳)، و نیز واژه‌ها و معانی وابسته به آن از دیرباز تا فارسی امروز تداوم

156- Marquart 1901, *Ērānšahr*: 136; id. 1905, *Untersuchungen zur Geschichte von Eran* II: 137 n. 5; MoP: 14b.

۱۵۷- ریگ‌ودا، کتاب ۱، بخش ۲۶، بند ۹؛ بخش ۴۴، بند ۵؛ بخش ۵۸، بند ۱؛ بخش ۷۰، بند ۴؛ «بی‌مرگی»، کتاب ۱، بخش ۱۳، بند ۵؛ بخش ۶۸، بند ۴؛ بخش ۷۲، بند ۱؛ کتاب ۳، بخش ۱؛ بند ۱۴؛ بخش ۲۳، بند ۱؛ بخش ۲۵، بند ۲؛ کتاب ۵، بخش ۳، بند ۴؛ بخش ۲۸، بند ۲؛ زیر عنوان آمری تیو «بی‌مرگ»، کتاب ۳، بخش ۲، بند ۹؛ همچنین نک - EWAia. II: 318

158- Pokorny 1959, *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*: 735.

۱۵۹- ریگ‌ودا، کتاب ۱، بخش ۵۹، بند ۱.

۱۶۰- ریگ‌ودا، کتاب ۱، بخش ۷۱، بند ۹؛ کتاب ۳، بخش ۲۶، بند ۷؛ کتاب ۵، بخش ۲، بند ۳.

۱۶۱- ایلید، کتاب ۱۹ بندهای ۳۴۷، ۳۵۳.

162- Macdonell 1898, *Vedic Mythology*: 105.

۱۶۳- ریگ‌ودا، ۹، بخش ۱۰۷، بند ۱۶؛ و نیز بسنجید با واژه هندوآریایی سمودره samudrá «رودی پهن که از پیوستن چند رود تشکیل می‌شود، دریا» (EWAia. II: 705) و واژه هندی باستان سمودره samudrah «دریا، اقیانوس» (نک KEWA III: 440).

164- Macdonell 1898: 107; Haussig (Hrsg.) 1984, *Wörterbuch der Mythologie* V: 38.

۱۶۵- یسنا ۹، بندهای ۲، ۴، ۷ و جزآن؛ ۱۰، بند ۲۱؛ ۴۲، بند ۵؛ یشت ۲۰، بند ۲؛ سی‌روزه کوچک، ۳۰؛ ریگ‌ودا، کتاب ۱، بخش ۴۳، بند ۹؛ کتاب ۸، بخش ۴۸، بند ۱۲؛ کتاب ۹، بخش ۳، بند ۱؛ نک Macdonell 1898: 108.

166- EWAia. I: 96; Macdonell 1912, *Vedic Index of Names and Subjects* I: 30; Grassmann 1876, *Rig-Veda* I: 201. 267.

۱۶۸- ریگ‌ودا، کتاب ۱۰، بخش ۱۴، بندهای ۱۳ و ۱۴.

۱۶۷- یسنا ۹، بند ۴.

۱۶۹- یسنا ۹، بندهای ۵-۴؛ همچنین نک کتاب «آریاییان».

170- EWAia. II: 318; KEWA I: 44; id. II: 674; Air.Wb.: 1142; ۱۰۹۸، ص Pokorny 1959: 735; Hbz: 228b; Frisk I: 271.

171- Air.Wb.: 143; HbZ: 27a.

172- MoP: 16a.

۱۷۳- ترشخی، تاریخ بخارا، ص ۳۹؛ حدودالعالم، ص ۴۱. رود مولیان بسیار شهرت داشت. رودکی، از کهن‌ترین شاعران ایران، از این رود در شعری معروف یاد می‌کند: بوی جوی مولیان آید همی ...؛ نک نفیسی، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، ص ۳۸۱؛ بسنجید ذکر

از دوران هخامنشی نیز نام‌هایی در دست است که با همین ریشه آمیخته‌اند: *آریامردو (یونانی Ἀριόμαρδος) (۱۷۴) «آریایی بی‌مرگ»، مرتبه «انسان، مرد» (۱۷۵) به معنی لغوی «مردنی»، همچنین مردَد، مردنو، مردودو، مردوگه، مردونوگه، موش‌مردو (۱۷۶)، و نیز اومرتیه (۱۷۷) «بی‌مرگ» و آموگه (۱۷۸) > آمو «بی‌مرگ» + گه (پسوند بسیاری نام‌های ایران باستان، نک «آریاییان ...») و یا > آمووهوگه «جاودان و خوب» و آموئیه > *آموئنیو «جاودان‌منش» یا *آموئیه «یابنده بی‌مرگی» (۱۷۹). از همین ریشه باید آشکارا واژه‌های ایلامی مرتیه و وردیه و نیز اکدی مرتیه و هوری مرتیه‌نی «مردان، جنگجویان، فرمانبران» ساخته شده باشند. همچنین واژه‌های اکدی وردوم «برده» (بسنجید وردی شوباریم «برده سواری» و وردی گوتی «برده گوتی» (۱۸۰) > ایرانی مردوم (۷-۱-۴-۵§) و نیز پارسی میانه مَرت، فارسی مَرَد، همگی به همین ریشه وابسته‌اند. ممکن است نام (ه)آبیرتپ در گل‌نشته‌های ایلامی با تبدیل م < ب از همین ریشه بوده و نشان نام قوم آمردا باشد. (۱۸۱)

۵-۴-۱-۵ § بنا بر شواهد زبانی بالا واژه آریایی آمرتیه نخست در خاور ایران پدید آمده و از ریشه آن نام قوم آمرد و مرد و سپس آمو و آمول، آمل (= *آمور) ساخته شد. ارتباط میان امردا و مردها با آمول و نیز میان واژه‌های امرد و مرد با آمو یا *آمور، از آنجا تأیید می‌شود که خاستگاه این قوم در آمول (آمل) بوده است. (۱۸۲) این اقوام ایرانی نام خود را به گمان از اسطوره ییمه (جمشید)، بنیان‌گذار سرزمین جاودانگی، برگزیده بوده و خود را آمرد=آمو/*آمور «بی‌مرگ» خوانده‌اند. خاستگاه آنان باید به گمان در حوالی آمودریا تا سواحل جنوبی دریای خزر گسترده بوده باشد، چرا که در گزارش‌های باستانی به این قوم خاوری تحت عنوان سکاها یا آمردی برمی‌خوریم. پلینی از شهر امرد یا مردوروم در نواحی خاوری مرو (۱۸۳) = اوستایی مورو یاد می‌کند. شهر امرد یا مردوروم در دوران میانی (پیش از اسلام) به نام آمول یا آموی و در زبان چینی، مو شهرت یافت. (۱۸۴) محمد بن نجیب بکران آمو را چشم‌اندازی میان بلخ و خوارزم می‌داند (۱۸۵) و ابن خردادبه از شهری به نام آمول در نزدیکی رود بلخ (آمو دریا) گزارش می‌دهد. (۱۸۶) آمول، آموی و آمویه نام‌های همان شهرند. (۱۸۷) اسطخری نیز از شهر آمویه در نزدیکی آمو دریا سخن گفته است. (۱۸۸) در جایی دیگر وی چشم‌انداز جنوب خوارزم را

آمو، جیحون (آمودریا) و بخارا را (همان، ص ۳۸۲). در اطراف سمرقند نیز مکانی بود به نام مولیان (همان، ص ۳۸۱)؛ نیز نک نظام‌الملک، سیرالملوک (سیاست‌نامه)، ص ۲۹۸ (۱۳۳ ب).

174- Justi 1895, *Iranisches Namenbuch*: 26b; Hinz 1975: 40; Koch 1993, *Achämeniden-Studien*: 41.

175- Kent 1950, *Old Persian Grammar*: 203a; → Mayrhofer 1979, *Iranisches Personennamenbuch I*, Teil II, 41.

176- OnP, 8.971-974; 8.977-978; 8.1194.

۱۷۷- OnP, 8.1721 Mayrhofer این نام را * (ه)u-martiya و * خوانده و «با مردان (سربازان) خوب» معنی کرده است.

۱۷۸- Pt 4, 3; PF 207, 6 بر خلاف تعبیر بالا، تعبیر دیگر را بسنجید: *amu-vahuka «آمو ووهوگه» (نیرومند و خوب) (Gershevitch, OnP, 8.52. نیز نک 1969, "Amber at Persepolis", *Studia Classica et Orientalia* - Antonio Pagliaro Oblata II: 176.

۱۷۹- PF 1422, 3 بر خلاف تعبیر بالا، تعبیر دیگر را بسنجید: آمو وئیه ama-vanya «گیرنده نیرو» و یا «با نیروی پیروزی بخش» (OnP, 8.53). نیز نک آرتیه‌منیه در نامه‌های العمارنه و یا ایرته‌منویش = *ایرته‌منیو «با منش آرتیه» (OnP, 8.645).

180- Gelb 1944, *Hurrians and Subarians*: 44; Ungnad 1936, *Subartu*: 104.

181- Jensen 1900, "Kis", *ZA* 15: 230.

182- Marquart 1901, *Ērānšahr*: 136.

183- Plinius VI, 18; s. auch Marquart 1901: 136. 311; *Grundriß* II: 389.

نام بردیه (بردیا)، فرزند کورش نیز باید از همین ریشه باشد: مردیس = اسمردیس = بردیا، نک

Marquart 1905, *Untersuchungen zur Geschichte von Eran* II: 137 n. 5.

184- Marquart 1905, *Untersuchungen zur Geschichte von Eran* II: 57.

۱۸۵- جهان‌نامه، ص ۱۶، ۴۸، ۴۹، ۶۵. ۱۸۶- المسالك و الممالك، ص ۲۲، ۲۷، ۱۴۹.

۱۸۷- نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۷۴-۲۷۳؛ نیز نک تاریخ سیستان، ص ۲۷؛ ابی‌یعقوب، البلدان، ص ۵۵، ۵۶، ۶۷.

۱۸۸- مسالك و ممالك، ص ۲۳۳ (۱۸ الف) بر اساس نسخه ایاصوفیه؛ نیز نک Marquart 1901, *Ērānšahr*: 233.

آموی می‌نامد. (۱۸۹) وی در جای دیگر از مناطق میان بخارا و خوارزم گزارش داده و از آمو (یا در نگارشی دیگر آمول) و مردوس (۱۹۰) نام می‌برد که این نام یادآور قوم مرتو است. دایتیا (Dāityā) ی اوستایی نیز در همین حوالی قرار داشت که به گمان با دیاتی متن‌های مصری برابر است و در این متن‌ها میهن قوم آمو آورده شده است (۱۱-۴-۵§).

۵-۴-۱-۶ § واژه‌های خویشاوند با مرد و مرتو از مرزهای ایران فراتر رفت و در سراسر جهان باستان گسترش یافت: واژه هندواروپایی *mr̥-tú («مرگ»)، *مُرتو (mór-to) «مردن» و هندی باستانِ مِرتیو (mr̥tyu) و یونانیِ مُرتوس (murtós) «انسان، میرنده» (۱۹۱) > ایرانیِ *مَرْتَه، اوستاییِ کهنِ مَرْتَه «میرنده، انسان»، هندواروپاییِ مَرْتَه، مَرْتیه، هندوایرانیِ -اوستاییِ کهن و نو مَشْتیه («مَرْتیه») «انسان»، پارسی باستانِ مَرْتیه «مرد، مزدور، فرمانبر» (۱۹۲) و به گمان ایلامی مَرَد «کارگر» (۱۹۳) ~ وَرْدیه، اَکَدیِ مَرْتیه (۱۹۴)، هوری (در شهر نوزی) مَرْتیه‌نی «مردان، جنگجویان، فرمانبران» (۱۹۵)، مصری باستانِ مَرْت (mrt) «برده» (۵-۴-۱-۸§) (۱۹۶) و به گمان (پس از تبدیل م < ب) همچنین فارسیِ برده (۱۹۷) همگی از همان ریشه‌اند. در میانرودان شکل کهن همین ریشه در نام شهر مَرَد (Marad) که مَرَد (Marda) نیز نگارش یافته (۱۹۸) و نامی غیرسامی است (۱۹۹) و شکل اندیشه‌نگاری آن اَمَرَد کی Amarda^{ki} است، (۲۰۰) به چشم می‌خورد که با نام قوم ایرانی امرد شباهت کامل دارد.

۵-۴-۱-۷ § یکی از شواهد آریایی بودن قوم مرتو یا آمورو، نامیدن آنان در متنی با نام آری یا آری است. (۲۰۱) حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا مردم میانرودان قوم مرتو یا آمورو را آریایی می‌دانستند که ریشه نام آنان از هندواروپایی آری «بیگانه» یا آریه «آریایی» و هندی باستانِ آری، پارسی باستانِ آریه (۲۰۲) برخاسته بوده است؟ پذیرش این پندار از آن روی آسان‌تر می‌شود که در زبان سومری هم آری به معنی «بیگانه» و اِری «برده» است (۲۰۳)، همانگونه که در زبان فنلاندی نیز اُریه به معنی لغوی «آریایی» برای نامیدن «برده» به کار می‌رفته است (۴-۱§). از همین ریشه به گمان نام شهر آریه Aria ساخته شده است که احتمالاً همان شهر آروئه بوده و به دوران اُوناتوم

۱۸۹- مسالک و ممالک، ص ۲۳۶ (۱۹۱ الف) بر اساس نسخه ایاصوفیه و تهران، موزه ملی.

۱۹۰- همان، ص ۲۷۰ (۱۳۵ الف).

۱۹۱- Pokorny 1959: 735؛ واژه هندواروپایی *مِرتی mr̥-ti = هندی باستانِ میرتی = اوستاییِ مِرتی سایر مشتقات همان ریشه را نشان می‌دهند (همانجا).

192- EWAia. II: 327-328.

193- Hinz-Koch 1987, *Elamisches Wörterbuch* II: 878.

194- Kent 1950, *Old Persian Grammar*: 203a; Mayrhofer 1979, *Iranisches Personennamenbuch*: II, 41.

195- Mayrhofer 1963, *Kratylos* 8: 207a, n. 1 (Hinweis auf Nuzi-Text: HSS 15, 32, 26); AHW II: 614a; EWAia. II: 327

نک به دیدگاه مخالف کامن‌هوبر (Kammenhuber 1968: 218) «... و در متن‌های ایران باستان برای واژه مَرْتیه فقط معانی «انسان، مرد» آمده و نه معنی «جنگجو»؛ لیکن واژه پارسی باستانِ مَرْتیه «ملازم، همراه» و نیز واژه فارسی «برده» > «مَرَدَه» (نک ۵-۴-۱-۶§). برای پسوند هوری «نی» (n)ni- نک ۶-۲-۷§.

۱۹۶- نیز نک به واژه ایلامی پیرشه مَرَدَه = فارسی باستانِ *پیرسه مَرَدَه «کیفردهنده سربازان»، مثلاً در کتیبه داریوش، بیستون، ستون ۱، بند ۲۱ و بعد: مَرْتیه ... آوم ... آپیرسم (EWAia. II: 327).

۱۹۷- بر اساس نظریه (Hübschmann 1895, *Persische Studien*: 26) واژه فارسی «برده» از پارسی میانه وَرَتَنک = اوستاییِ وَرَتَه varəta «زندانی» برگرفته شده است؛ همچنین نک 1368 Air. Wb.: برای واژه وَرَتَه همچنین نک HbZ: 269a «ممانعت شده»؛ لیکن نک نام بردیه که از ریشه مَرَدیه است (۵-۴-۱-۵§).

198- Edzard 1989. "Marad, Marda", *RLA* VII: 351a.

199- Delitzsch 1881, *Wo lag das Paradies?*: 220.

200- Delitzsch loc. cit.,

201- Clay 1909, *Amurru, The Home of the Northern Semites*: 13. 103. 104 nach Meissner, *Seltene Assyrische Ideogramme*, Nr. 5328; s. auch AHW I: 46a.

202- EWAia. I: 111. 174.

203- AHW I: 23b; III: 1465b; SDG I: 30. 246.

(حدود ۲۵۸۰ ق م) ثبت شده است. (۲۰۴) حال با در نظر داشتن ریشه آری «آریایی»، این پرسش نیز مطرح می‌شود که آیا واژه نگار اکدی «ایر» IR (آریایی؟) از همان ریشه آریایی آری منشأ گرفته است (۲۰۵) که برای نمایش واژه (و)ردوم (wardum) «برده» (۲۰۶) به کار می‌رفته و پس از تبدیل (م) < و (۲۰۷) یا (م) < و (۲۰۸) از واژه ایرانی باستان *مردوم > مرد برخاسته و در زبان‌های ایرانی به شکل مرتوهم «تخم‌مرد» < پارتی میانه مردهم و پازند -فارسی مردم (۲۰۹) مشابه خود را می‌یابد؟

۸-۴-۵ § روایات کهن ایرانی در مورد بنیانگذاری سرزمین پریبرکتی در خاور ایران در دوران ییمه (حدود ۲۸۰۰-۳۸۰۰ ق م) (۲۱۰) که در آن مرگ و بیماری وجود نداشت، چه از نظر تطابق گاهنگاری و چه رویدادها، با حماسه «گیل‌گمش و سرزمین جاودانگان» همسانی دارد. همچنین درک این که چرا اقوام این سرزمین خود را بی‌مرگ یا به زبان آن زمان، آمریته < آمو، آمرد، مرد و مردو می‌نامیدند و همزمان در میان‌رودان نیز قوم مردو و مرتو و سپس آمو رو پدیدارگشت را آسان می‌کند. جالب توجه است که گسترش این قوم موجب پیدایش واژه‌ها و نام‌های مشابه در سراسر خاور باستان گردید: ایلامی مَرده «کارگر» (۲۱۱)، مصری باستان مَرِت «برده» یا «رعیت» و نیز «بافنده» (۲۱۲) قوم آمو در اسناد مصری و سرانجام در تورات پَرِد (۲۱۳) (> اکدی وَرِدوم (۲۱۴) > ایرانی مردوم) و قوم آموریان (آموریت) (> ایرانی *آمو رو < اَمَل). در خاستگاه قوم امرد نیز واژه‌ها و نام‌های آمیخته با «مرد» پارسی باستان، میانه و فارسی فراوانند. (۲۱۵)

۹-۴-۵ § همانگونه که ریشه نام قوم مرتو و آمو رو تنها از راه زبان آریایی شناخته می‌شود، نام شاه آموری خوروش نیز که کهن‌ترین نام فردی ثبت شده این قوم است (سده ۲۳ ق م)، تنها از راه ریشه شناسی آریایی به نتیجه‌ای قاطع می‌رسد. نخست باید گفت که این نام سامی نیست. (۲۱۶) شکل اصلی خوروش به گمان *هُورَوشه یا *هُورُوس بوده است که بخش نخست آن واژه اوستایی -پارسی باستان هور «خورشید» (۲۱۷) < فارسی خور، و بخش دوم اوشه یا اوشا «نور، شفق» ~ هندی باستان اوسا > هندوآریایی وِس «درخشیدن» (۲۱۸) می‌باشد. ترکیب این دو جزء به معنی «خورشید درخشان»

۲۰۴- برای شهر آریه و همسانی آن با آروا a-RŪ-a نک ← RLA I: 144a; Ebeling 1928, "Aria", برای آروا نک, SAK: 18, 8, Z. 1; 20; Christian et al. 1929, AfO 5: 141 ← 4, Z. 18; 26, h, 6, Z. 8.

۲۰۵- بسنجید با نام «ایران» = «سرزمین آریاییان» و نیز واژه هیتی اِروم Erum، بخوانید IR «برده» (KHW: 271b). 206- Caplice 1988, Introduction to Akkadian: 22; AHW III: 1464b.

۲۰۷- نک به واژه اکدی واروم = مَآرو wārum = «رفتن» (AHW III: 1471b) یا اوردو = مارو ma-a-ru (AHW III: 1464b); نیز نک به نام‌های ماری = واروم Warūm = Marī (RLA VII: 418) و تَور = نَمر Nawar = Namar.

۲۰۸- نک به آپیمه > آپیه (OnP, 8.85) و غیره. 209- MoP: 127.

۲۱۰- این زمان بر مبنای گاهنگاری بازسازی شده ایران کهن داده شده است؛ نک 137, 140. Derakhshani 1995: 211- EWb. II: 878; cf. Hinz 1973, Neue Wege im Altpersischen: 85-6; PF 47. مَرْدَه-مَرْدَنوم; 212- ARE I, 623, Sesostri II. (1897-1878 v. Chr.); AHW: 67; Helck 1975, Wirtschaftsgeschichte des Alten Ägypten im 3. und 2. Jahrtausend vor Chr.: 44. 59. 101ff.; GHwAD: 345b.

۲۱۳- سفر پیدایش ۵، بندهای ۲۰-۱۵.

214- Poebel 1942, JNES 1: 256 n. 17; § 5.4.1.4. نیز نک.

۲۱۵- مانند مَرْد، مَرِت، مرداوِیج، مردین، مَرْدخوَرَه، مردونیه، مردویه، مرتان، مردان، مرتان‌شاه، مرتان‌شات، *مرتان‌سینگ، مرتان‌پوه، مرت‌بوت و مرتیه (Justi 1895, Iranisches Namenbuch: 194b-196b).

216- Jirku 1938, RLA II: 366a.

217- Air.Wb.: 1847a.

۲۱۸- EWAia. II: 530 بسنجید با واژه‌های هندی باستان وِستو vāstu «روشن شدن، آمدن روز»، هندوایرانی و اوستایی نو اوشیتی usaiti «درخشان»، هندوآریایی اوسس usās «سرخ‌پامداد»، اوساه usāh «نور پامداد»، اوسر usar «زودپیدار»، اوسرا usrā «سرخ‌پامداد»، هندوایرانی، اوستایی کهن و نو اوشه usāh «سرخ‌پامداد، پامداد»، نک:

است که برای نام یک شاه لقب قابل پذیرشی است. بخش دوم این نام در نام کوی اوسن < کوی اوس = کیکاوس، شاه کیانی، دیده می‌شود (۲۱۹) که دوران فرمانروایی وی بر پایه گاهنگاری بازسازی شده ایران میان ۲۱۳۱ تا ۱۹۸۱ ق م بوده است. (۲۲۰) همین ریشه به گمان در نام قوم آکه و شه (Akawaša) دیده می‌شود، که نام یکی از اقوام دریایی بوده و در سده ۱۳ ق م به مصر تاخته است (نک «آریاییان» و نیز ۶-۱-۲ §).

این شواهد آشکار می‌سازند که بازتاب ریشه هندوآریایی و س ~ اوستایی اوشه < وش یا وَش در نام‌های هندوایرانی و خاور نزدیک سرچشمه‌ای بس دیرین داشته است. مشکل ظاهری برای پذیرش منشأ ایرانی نام خورووش تنها می‌تواند در این دیده شود که با آنکه جزء خور با واژه اوستایی هور مطابقت دارد، لیکن شکل آریایی کهن آن به گمان سور بوده، که در زبان‌های ایرانی «س» به «ه» تبدیل شده است. برخی تاریخ این تبدیل را ۸۰۰ ق م پنداشته‌اند. (۲۲۱) بر این پایه، نام شاه آموری بایست *سوروش می‌بود تا منشأ آریایی آن قانع کننده می‌شد. لیکن زمان واقعی تبدیل «س» < «ه» در زبان‌های ایرانی روشن نیست. زبان شناسان نیز در این زمینه هم‌سخن نبوده و از سویی نهایتاً در گات‌های اوستا (سده ۱۸ ق م) (۲۲۲) و نیز در نیمه هزاره دوم ق م در خاور نزدیک تبدیل سَپته «هفت» به هَپته انجام یافته بوده است (نک «آریاییان»). پس این امکان را باید در نظر داشت که در برخی گویش‌های ایرانی تکوینی پیش‌تر از این تبدیل واقع شده بوده است. از آن گذشته ممکن است در زبان‌های دیرین آریاییان گویش «ه» شکل آغازین بوده، و شکل «س» از آن برخاسته است، کماینکه در زبان‌های لیکی، فریجی، ارمنی و یونانی همان شکل «ه» حفظ شده است (نک «آریاییان»). بنا بر این مثال خورووش باید در واقع خود برای یک نتیجه‌گیری معکوس به کار گرفته شود و در پژوهش‌های بعدی به کار رود. این پرسش را که آیا خورووش با نام فارسی خورووش وابسته بوده و از یک ریشه ساخته شده است، نمی‌توان به یقین پاسخ داد. لیکن یک رشته نام‌های آموری که تنها از راه ریشه یابی زبان‌های آریایی قابل تعبیرند، شاهی برای منشأ آریایی قوم مرتو و آمورو می‌باشند (۱-۱-۶ تا ۴-۱-۶ §) و نیز بنگرید به تفصیل «آریاییان».

۱-۱-۴-۵ § شواهد تصویری نیز گواه بر قدمت حضور قوم مرتو در میانرودان است، زیرا نخستین فرمانروایان این منطقه همگی در شکل و شمایل آموریان به نقش درآمده‌اند، که با همان ظاهر در سراسر خاور باستان تا مصر حضور داشتند. (۲۲۳)

۱-۱-۴-۵ § قوم آمو از دوران امپراتوری کهن در متن‌های مصری آمده است. این قوم در فلسطین و صحرای سینا می‌زیسته و نقش اساسی را در فروپاشی امپراتوری کهن و آغاز نخستین دوران میانی (فرمانروایی بیگانگان) در مصر ایفا می‌کند. بدین سان در دوران دودمان یازدهم چند واژه آریایی از قوم آمو به زبان مصری راه یافت. در اسناد مصر باستان به نام میهن قوم آمو برمی‌خوریم که به نام سرزمین دیاتی (Djati) آمده است. (۲۲۴) جای سرزمین دیاتی هنوز روشن نشده است.

EWAia. II: 530; id. I: 236; KEWA III: 176; id. I: 113

و نیز واژه‌های هندواروپایی آوش، وش، اوس aweš, weš, us «درخشیدن، به‌ویژه هنگام برخاستن خورشید» (Pokorny 1959: 86). ۲۱۹- یشت ۵، بند ۴۵؛ ۱۳، بند ۱۳۲؛ ۱۹، بند ۷۱؛ 334b؛ Iranisches Namenbuch: 1895, Justi 69a; HbZ: 69a; نیز بسنجید با هندی باستان اوسن در پانویس پیشین و اوسنس، کوی اوسنس، شخصیت اسطوره‌ای در ریگ‌ودا (Macdonell 1912, Vedic Index of Names and Subjects I: 103 با ارجاع به جاهای ریگ‌ودا).

220- Cf. Derakhshani 1995: 138. 141.

221- Harmatta 1992, "The Emergence of the Indo-Iranians", Dani et al. 1992 (Hrsg.), History of civilizations of Central Asia I: 377; Schmitt 1995, "Die iranischen Sprachen", Spektrum Iran 8, 4: 22.

۲۲۲- برای مبحث زمان زرتشت نک Derakhshani 1995.

۲۲۳- شواهد تصویری بخش مهمی از رشته دلایل برای ردیابی اقوام کهن، از جمله آریاییان را تشکیل می‌دهد، نک کتاب «آریاییان».

224- Hayes 1971, CAH 1, 2: 487; Posener 1971, CAH 1, 2: 535; Gardiner 1962, Geschichte des Alien Ägyptens: 132.

با توجه به خاستگاه مردم آمو که به گمان در حوالی سواحل دریای خزر تا آمو دریا و بدخشان بوده است، دیاتی می تواند همان دائیتی اوستایی (۲۲۵) باشد که رودی در ایران ویج است. (۲۲۶) این رود را با آمو دریا یا زرافشان (۲۲۷) در نزدیکی بدخشان یکی دانسته اند. در اوستا از رود دائیتی مستقیماً نامی نرفته، بلکه از آب دائیتی گزارش شده است. (۲۲۸) از این روی ممکن است دائیتی از آغاز نام سرزمین یا پهنه‌ای بوده که بعدها رود جاری در آنجا را به همان نام خوانده اند.

۱۲-۴-۵ § افزون بر نام جغرافیایی بالا، واژه‌های دیگری نیز از خاور ایران به مصر راه یافت. برای مثال واژه مصری مَنی.ت = مَنی.ت (ت) «گردنبند» (۲۲۹) از ریشه آریایی مَنی (mani) «زیورگردن» - اوستایی مَنی (۲۳۰) برخاسته است. این واژه در زبان مصری از دوران سسوتریس یکم (۱۹۷-۱۹۷۱ ق م) در گزارش‌های مصری به ثبت رسیده است. (۲۳۱) همچنین از دوران فرمانروایی تهوتموسیس یکم (۱۴۹۴-۱۵۰۷ ق م) از دودمان هجدهم همین واژه به شکل مَنی.یوت = مَنی.نو(ت) «صدای جغ جغ گردنبند» به چشم می خورد. (۲۳۲) در نامه‌های العمارنه از دوران فرمانروایی آمونفیس سوم و چهارم (۱۳۷۴-۱۴۰۳ ق م) نیز در فهرست هدایا ۳۰ بار به واژه مَنی.نو «گردنبند» برمی خوریم. (۲۳۳) در زبان هیتی نیز مَنی.نی به معنی «زیورگردن» است. (۲۳۴) (برای دیگر واژه‌های آریایی در مصری باستان نک کتاب «آریاییان»).

۱۳-۴-۵ § نام آمو دریا، که از آمو «بی مرگ» و دَرِیه «دریا» (۲۳۵) ترکیب شده و به معنی «دریا یا رود بی مرگ است» نیز رد پای خود را در خاور و باختر باقی گذارده است. این نام به گمان منشأ آریایی *مودرایه یا *آمودرایه بوده، که در پارسی باستان به شکل مودرایه یا مودرایه به معنی «مصر» (۲۳۶) درآمده و در دوران کهن آشکارا نام مصر سفلی (شمالی) و صحرای سینا بوده است. از شکل آغازین این نام، دو شاخه پدید آمده است؛ در سرزمین‌های غیرسامی از ریشه آریایی مودَرِیه (muḍraya)، نام سامی موسیریه (ذ) به S تبدیل شده، چرا که در زبان‌های سامی δ وجود ندارد، مصری موسری، موزری، میزَرِیم (۲۳۷) = هیتی میزری (۲۳۸) = ایلامی موئیریه یا موسیرِزَه (۲۳۹) و اکدی می سیر (۲۴۰) یا می سیری (۲۴۱) < عربی و فارسی «مصر» برخاسته است. مصریان خود در آن زمان، سرزمین خود را کیمت می نامیدند. این امکان که نام‌های سامی و ایلامی یاد شده در بالا در اصل از نام ایرانی * (آ) موزَرِیه گرفته شده است و واژه اوستایی زَرِیه

- ۲۲۵- یشت ۱، بند ۲۱؛ ۵، بندهای ۱۷، ۱۰۴، ۱۱۲؛ ۹، بندهای ۲۵، ۲۹، ۱۵، بند ۲؛ ۱۷، بندهای ۴۹، ۶۱؛ وندیداد، ۱، بند ۲ (۳)؛ ۲، بند ۱۹؛ ۲، بند ۲.
- ۲۲۶- بندهش بخش ۲۰، بند ۱۳ = (West 1880, *Pahlavi-Texts* I: 78; Justi 1868, *Der Bundeshesh*: 29; *Air. Wb.*: 730)؛ دوستخواه، اوستا، ج ۲، ص ۹۸۱.
- ۲۲۸- Wolf 1910, *Avesta* - 228؛ دوستخواه، اوستا؛ در بندهش به نام رود آمده است (GBd. XI, A, 7).
- ۲۲۹- 64- *ÄHW*؛ برای معنی مَنی.ت mny.t همچنین نک ARE V: 181b در اینجا نیز، همچون سمت šsm.t «اسب» > ریشه هندوآریایی اَشَوَه «اسب»، «ت» یک پسوند مصری است؛ نک به واژه مَنی «زیور گردن» در بهارته نک ۹-۵-§.
- 230- *EWaia*. II: 293; Kronasser 1957, "Indisches in den Nuzi-Texten", *WZKM* 53: 184; Kammenhuber 1961, *Hippologia Hethitica*: 20; Helck 1971: 425; *AHW* II: 603a; ۱۰۶۷؛ ص ۲، ج ۲؛ فرهنگ واژه‌های اوستا، ج ۲، ص ۱۰۶۷.
- 231- *ARE* I, 499-500. 232- *ARE* II, 93.
- 233- *EA* 19, 22. 25. 81; 21, 35.
- 234- *KHW*: 422a; → نیز نک Kronasser 1969, "Heth. mann(n)i- 'Halsschmuck'", *Studia Classica et Orientalia Antonino Pagliaro Oblata* III: 62-66.
- 235- Hinz 1973, *Neue Wege im Altpersischen*: 133.
- 236- *Air. Wb.*: 1188-89; Hinz 1973, *Neue Wege im Altpersischen*: 144.
- 237- Petrie 1924, *A History of Egypt* III: 282. 284. 238- Röllig 1994, *RLA* VIII: 265a.
- 239- *EWb*. II: 950. 955; cf. «مصری». نک می-سی-را-یه «مصری». 936. نیز نک →.
- 240- Herzfeld 1968, *The Persian Empire*: 308; Hinz 1973, *Neue Wege im Altpersischen*: 144.
- ۲۴۱- 63b- 25- *Afo*, Grayson 1977, "The Empire of Sargon of Akkad", *Afo* 25: 63b - ۲۴۱.

(zraya) نیز همان معنی «دریا» را می‌دهد (۲۴۲)، تغییری در نتیجه ندارد. بسیاری از نام‌های جغرافیایی میان فلات ایران و مصر دربردارنده همین ریشه‌اند. موثریه، نام جایی در شمال بیلوس، در متن‌های نفرین‌آمیز مصر از دودمان دوازدهم (۱۷۸۰-۱۹۹۱ ق م) به شکل موتیر آمده است که از آن در دوران رامسس دوم به شکل موثر گزارش شده است. (۲۴۳) مصرئیم در تورات به گمان نام منطقه‌ای از صحرای سینا تا جنوب فلسطین بود. (۲۴۴) موسری در اسناد دیرین آشوری نیز آمده است (۲۴۵) که در میان سرزمین‌های خاوری نیز به آن اشاره شده است. (۲۴۶) همچنین پهنه‌ای به نام موسوری وجود داشته که به سرزمین ملوّه (Meluhha) وابسته بود (۲۴۷) و می‌دانیم که این سرزمین در خاور ایران قرار داشته است. (۲۴۸) گذشته از آن در اسناد میانرودان به کوه موسری در شمال نینوا برمی‌خوریم. (۲۴۹) این نام نیز به گمان منشأ آموری داشته و حلقه‌ای را به زنجیره نام‌های موزابه میان خاور ایران و مصر می‌افزاید.

۱۴-۴-۵ § آموها پس از چند سده دوباره در تاریخ مصر برخاسته و به نام هیکسوس دومین «دوران میانی» را بنیان گذاردند. هیکسوس‌ها برخی عناصر زبانی و نیز مادی فرهنگ آریایی را به مصر آوردند. آنان آورنده اسب (۲۵۰) و اربه (۲۵۱) به مصراند؛ افزون بر آن برخی شاهان هیکسوس نام‌های آریایی داشتند (نک کتاب «آریاییان» و نیز ۶-۱-۶ §). این حقیقت نیز آموزنده است که مصریان در درازنای تاریخ کهن خود تنها دو قوم را «هیکسوس» می‌نامیدند، یکی خود هیکسوس‌ها که خود را آموری می‌نامیدند و دیگری هخامنشیان که پس از ۱۲ سده به مصر تاختند. این امر را باید به گمان در معنایی جست که در نام «هیکسوس» نهفته است و آنان را از نظر قومی با هخامنشیان می‌پیونداند و هر دو را از دیگر فرمانروایان بیگانه مصر جدا می‌سازد. (۲۵۲) این معنا به گمان واژه اوستایی هخا (haxā) «یار، همراه» است که در نام هر دو تیره ریشه دارد (۲-۱-۶ §).

۱۵-۴-۵ § همراه با گسترش قوم مرتو یا آمورو در جهان باستان، ایزدان آنان نیز از خاور به باختر زمین راه یافتند. پس از میانرودان، که تبدیل مرتو به آمورو بر پایه قواعد زبانی آریایی صورت گرفت (۴-۱-۴-۵ §)، در کنعان نیز خدای آمو (Ammu) رواج یافت. در این دیار و نیز در عربستان جنوبی، «آم» نام خدای ماه و کشور بود که در هزاره دوم ق م پرستش

242- Air.Wb.: 1701ff.; Pokorny 1959: 401.

243- Helck 1971, *Die Beziehungen Ägyptens zu Vorderasien im 3. und 2. Jahrtausend*, 2. Aufl.: 48. 211.

244- Gemoll 1911, "Semiten und Indogermanen", *Anzeiger für Indogermanische Sprach- und Altertumskunde* 28: 86.

245- ARAB I, 73. 115.

۲۴۶- نک کتیبه سلمانصر یکم (ARAB I, 134): «... پیرومند بر ... شوباری، لیلومی ... موسری (موصری) ...».
۲۴۷- Winckler 1898, *Altorientalische Forschungen* I: 27-28؛ وی موصوری را در شمال عربستان می‌پندارد، زیرا جای سرزمین ملوّه (خاور ایران، پاکستان) را در صحرای سینا می‌انگارد.

248- RLA VIII: 53ff; نیز نک کتاب «آریاییان».

249- ARAB II, 48. 72. 83 etc.

۲۵۰- واژه هندوآریایی اشوَه aśva (اوستایی آسپو، آسپا، هندی باستان ایشوَه) < هندوآریایی خاور باستان *اشوَه، هیتی به نگارش تصویری اشوَوَ *aśwas < *aśwas < s-w-s < s-s-w < اگدی sisu (بسنجید با سومری آنشیه‌زی‌زی anše.zi.zi) و نیز عبری سوس (آرامی سوسیَه، اوگاریتی ššw) < (از راه اسم جمع سوسیم susim) مصری ššm.t (نک کتاب «آریاییان» با ارجاع به منابع).

۲۵۱- واژه هندوآریایی رَته «چرخ، اربه رزمی» (ودایی رَته «وابسته به اربه، اسب اربه»، اوستایی نوین رَته) < اگدی اِرتی (یه‌نو، اِرتی‌یه‌نی «بخشی از اربه، به گمان چرخ اربه»، هیتی اِرتی‌یه‌نی «ابزار یا بخشی از اربه»، در متن‌های آلاخ اِرتی‌یه‌نی. افزون بر آن در زبان کهن آریایی ورت vart به معنای «چرخیدن، گردیدن» است که در هندوآریایی به صورت ورت «چرخش، گردش»، در هندواروپایی و نیز در آریایی خاور باستان به شکل ورت در آمده است. از همین ریشه واژه‌های مصر wtt.t «ارابه»، هیتی ورتَه «دور مسابقه» ساخته شده است. در ایران این ریشه به شکل زیر تکوین یافته است: هندوایرانی و اوستایی ورتَه «چرخش»، ورتو-رتَه «با اربه روان»، پارسی میانه ورت و پارتی «گردیدن»، سغدی wrtn «ارابه»، آنگاه پس از تبدیل «و» < «گ» فارسی گرد، گردیدن، گردون و گردونه (نک درخشانی، دائرةالمعارف اسلامی، ج ۷، ص ۴۰۰-۳۹۶).

252- Landczkowski 1955, *ZDMG* 105: 31-32.

می‌شد. (۲۵۳) آموداتس (Ammudates)، لقب إلگابل (Elagabal) «خدای کوهستان» (۲۵۴) بود که به گمان از کوهستان‌های فلات ایران برخاسته است. نام این ایزد از آمو و داته «آفریده، داده» (۳-۶) ترکیب شده و «آفریده آمو» یا «آفریده ایزد جاودانگی» معنی می‌دهد. از همین ریشه نیز باید آمی‌غنس، نام بت اعراب پیش از اسلام (۲۵۵) باشد. یکی دیگر از شواهد وابستگی ایزد آمو و ایزدان مشابه دیگر به ایران اینست که آمو و نام صورت فلکی پرسئوس بود (۲۵۶) و بنا بر منابع قدیمی، پرسئوس نیای پارسیان به‌شمار می‌رفت (۲-۱-۲-۶-۵).

۲-۴-۵ § سلیم، سلیم، شلیم

۱-۲-۴-۵ § تقسیم و مهاجرت آریاییان به سمت خاور و باختر در تاریخ ستنی ایران آمده و اساس بنیاد اقوام ایرانی را تشکیل می‌دهد. روایات ایرانی گزارش می‌دهند که ثرئیتون (فریدون)، نیای آریاییان، سرزمین خود را میان سه پسر خود بخش کرد. سرزمین‌های باختری را به سرم (فارسی و عربی سلم)، خاور را به تور و ایران و هند را به پسر جوان‌ترش ایرج سپرد. (۲۵۷) سرزمین سرم یا سلم در اوستا سثیریمه نامیده می‌شود که به معنی کشورهای باختریست و در برابر آن از سرزمین‌های آریایی و تورانی نام برده شده است. (۲۵۸) پس توران، ایران و سلمان نام سرزمین‌های میان خاور و باختر بود (۲۵۹) که مردم آنها در آغاز از یک تیره بودند. نام توران و ایران از این سه نام، هنوز رایج است. (۲۶۰) بر پایه منابع ایرانی کشورهای سلم (سلمان) زیستگاه مردم آروماتیک (رومیان) بود (۲۶۱)؛ نامیدن کشور سلم در همان منابع در شکل آروم (۲۶۲) مؤید همین امر است و نشان می‌دهد که از دید ایرانیان، سلم به گمان از دوران ساسانی به نیای رومیان (روم شرقی) تبدیل شده است. (۲۶۳) روایت دیگری که سرچشمه دجله را در کشور سلم می‌داند (۲۶۴) نیز مؤید همین امر است. افزون بر آن سمرت‌ها که زیستگاهشان میان دریاچه آرال و رود ولگا بود و نیز بلغاریان ساکن دانوب نیز وابسته به سلم‌اند. (۲۶۵) در برابر سلم در باختر، در سمت مخالف، یعنی در شمال خاوری ایرانی، تور بر قوم توران فرمان می‌راند. این قوم را با سکاها یکی دانسته‌اند که مرز سرزمینشان (مرز توران) سیر دریا بود. (۲۶۶) بر پایه این روایات، مرزهای ایران در باختر به دجله و در شمال خاوری به سیر دریا می‌رسید. بر همین پایه و نیز بررسی‌های این رساله، در پشت این مرزها آریاییان باختری و شمال

253- Haussig (Hrsg.) 1965, *Wörterbuch der Mythologie* I: 91. 424. 494.

254- Haussig 1965: 424. 436.

255- Haussig 1965: 446.

256- Black & Green 1992, *Gods, Demons and Symbols of Ancient Mesopotamia*: 130a.

۲۵۷- شاهنامه، فریدون، طبری، تاریخ الرسل و الملوك، ج ۱، ص ۱۵۳ و بعد.

۲۵۸- یشت ۱۳، بند ۱۴۳؛ 289a؛ Justi 1895, *Iranisches Namenbuch*.

۲۵۹- دینکرد، کتاب ۸، بخش ۱۲، بند ۱۵.

۲۶۰- توران نام پهنه‌ای است که دانش امروز به منطقه واقع در شمال خاوری نجد ایران اطلاق می‌کند. نک:

Tosi 1987, "The Development of Urban Societies in Turan and the Mesopotamian Trade with the East: The Evidence from Shahr-i Sokhta"; Nissen et al. 1987, *Mesopotamien und seine Nachbarn*: 57-77; Köhl 1984, *Central Asia, Palaeolithic Beginning to the Iron Age*; Lamberg-Karlovsky 1986, "Third Millennium Structure and Process: From Euphrates to the Indus and the Oxus to the Indian Ocean", *OIA* 25: 189-219.

۲۶۱- بهمن یشت، بخش ۳، بند ۳ = 215ff؛ West 1880, *Pahlavi-Texts* I.

۲۶۲- بندهش بخش ۱۵، بند ۲۹ = 59؛ West 1880, *Pahlavi-Texts* I.

۲۶۳- ابن خردادبه، المسالك و الممالك، ص ۱۵؛ وی سلم را نیای روم و سفد می‌داند؛ Marquart 1938, *Wehrot und Arang*: 130؛ West 1880, *Pahlavi Texts* I: 59 n. 3.

۲۶۴- بندهش، بخش ۲۰، بند ۱۲ = 29؛ Justi 1868, *Der Bundahesh*; West 1880, *Pahlavi-Texts* I.

۲۶۵- طبری، تاریخ الرسل و الملوك، ج ۱، ص ۱۵۴؛ 4 n. 4؛ Marquart 1938, *Wehrot und Arang*: 130. برای قوم ستومات‌ها (سمرت‌ها) نک هرودوت، کتاب ۴، بند ۲۱.

۲۶۶- خوارزمی، مفاتیح العلوم، ص ۱۱۱؛ 156؛ Marquart 1901, *Ērānšahr*.

۵-۴-۲-۲ § روایت سه بهره شدن آریاییان در دوران کهن که بر پایه گاهنگاری بازسازی شده تاریخ سنتی ایران حدود نیمه هزاره سوم قم تعیین شده است، (۲۶۷) دارای ارزش تاریخی آشکار است. نخست بسیار آموزنده است که سکاها باختری نیز روایتی مشابه در مورد سه بهره شدن سرزمین آغازینشان داشتند. (۲۶۸) هرودوت از این قوم که در کنار رود دانوب (نام ایرانی دانوب در ۵-۳-۲-۶ § بررسی شده است) می‌زیسته، گزارش می‌دهد و می‌گوید که آنان ۱۰۰۰ سال پیش از آن از سکاها باختری جدا شده و هم‌اکنون دیگر زبان یکدیگر را نمی‌فهمند. (۲۶۹) به گمان همین سکاها باختری بودند که در آغاز هزاره دوم قم بر سسوتریس (دودمان ۱۲ مصر) تاختند و از این رویداد در گزارش‌های مورخین اروپایی به تفصیل سخن رفته است (نک «آریاییان»). اشاره به این قوم در متن‌های نفرین‌آمیز، مصریان وابسته به همان دوران است که حلقه‌ای به زنجیر شواهد حضور سکاها در خاور باستان می‌افزاید. (۲۷۰) تورات نیز به شاه نشین سالم (۲۷۱) که شاید همان اورشلیم باشد، (۲۷۲) اشاره دارد که به گمان به دست قوم سلم بنیانگذاری شده و اموریان را نیز دربر می‌گرفته است. این پندار با گزارش تورات مبنی بر اینکه پدر اورشلیم را یک آموری (آموریت) می‌داند، (۲۷۳) هم‌آهنگی دارد. نام کوه سلمی (۲۷۴) نیز آشکارا از همین قوم سلم گرفته شده است.

۵-۴-۲-۳ § گسترش دیرین آریاییان در سرزمین‌های باختری موجب گردید که جاها و رودهای خاور نزدیک، نام‌های آریایی یا ایرانی به خود گیرند: رتنو (Rtnw) «سوریه» در متن‌های کهن مصری (۲۷۵) > رَته «ارابه، چرخ» + پسوند هوری «نو» یا + پارسی باستان نوّه «نو، تازه» = «ارابه یا چرخ نو» (بسنجید آرته در خاور ایران ۷-۱-۵ §) و یا + واژه هندوایرانی-اوستایی نوّه «نه» = «نه چرخ» (بسنجید با نام جای «نه راه» از هرودوت) (۲۷۶)؛ زاهی «سرزمین تاریک» = «سوریه» (۲۷۷) > اوستایی آرزه‌ی (arəzahi). «نام کشور باختری» (۲۷۸)، که از واژه آرزه «غروب» = «باختری» (۲۷۹) برخاسته است؛ همچنین نام‌های بعدی سرزمین سوریه تا به امروز همواره آریایی بوده است؛ (۲۸۰) افزون بر آن آرداته «نام شهری در

۲۶۷- تک به گاهنگاری بازسازی شده ایران کهن (Derakhshani 1995: 138. 141)، در آنجا بنگرید به دوران فریدون.

۲۶۸- هرودوت، کتاب ۴، بندهای ۱۰-۵.

۲۶۹- هرودوت، کتاب ۴، بند ۲۴؛ دوران ۱۰۰۰ ساله مذکور در اینجا آشکارا فقط جنبه نمادین دارد. به گمان، زمان بسیار بیشتری از جدایی سکاها تا زمان زندگی هرودوت (۴۹۰/۸۴-۴۳۰/۲۵) قم می‌گذشته است. پیدایی دیرین سکاها در باختری (۵-۴-۲-۳) تا ۵-۴-۲-۶ §؛ به تفصیل در کتاب «آریاییان» بیشتر مؤید دورانی معادل ۲۰۰۰ سال از جدایی دو تیره سکایی می‌باشد.

۲۷۰- در باره سکاها در دوران فرمانروایی سسوتریس و نیز در متن‌های نفرین‌آمیز مصری نک کتاب «آریاییان».

۲۷۱- تورات، سفر پیدایش ۱۴، بند ۱۸؛ کتاب مزامیر ۷۶، بند ۳.

272- Maisler 1930, "Das Vordavidische Jerusalem", JPOS 10: 185.

۲۷۳- تورات، کتاب حزقیال نبی، باب ۱۶، بندهای ۳ و ۴۵. ۲۷۴- مسعودی، التبیه والاشراف، ص ۱۸۸، ۲۳۱، ۱۸۸.

۲۷۵- نام سرزمین رتنو Rtnw نخستین بار در داستان سینوهه آمده (Sinuhe B 99-100; ARE I, 494) و در اسناد تاریخی پسین مصر نیز بارها از این نام گزارش شده است. (ARE II, 413. 439. 477. 596. 616 etc.)

۲۷۶- هرودوت کتاب ۷، بند ۱۱۴؛ برای واژه پارسی میانه و فارسی «راه» از ریشه رَته «چرخ، ارابه» نک کتاب «آریاییان».

277- Helck 1971, Die Beziehungen Ägyptens zu Vorderasien im 3. und 2. Jahrtausend, 2. Aufl.: 268.

۲۷۸- پشت ۱۰، بندهای ۱۵، ۶۷، ۱۳۳، ۱۲، بند ۹؛ ویسپرد ۱۰، بند ۱؛ وندیداد ۱۹، بند ۳۹؛ بندهش بزرگ ۶۸، بند ۴؛ دادستان دینیک بخش ۳۶، بند ۵ (SBE XVIII: 79).

۲۷۹- Air.Wb.: 202; HbZ: 30a «بسنجید با هندوآریایی rājas «تاریکی»، rajasā «تاریک»، سانسکریت rājasi نک: EWAia. II: 426; HbZ: 30a; s. auch KEWA III: 34 f.; Wörterbuch der Mythologie IV: 374;

Gershevitch (1959, The Avestan Hymn to Myhtra: 217); Henning, (Sogdia 1940: 28f.) آرزه‌ی را در خاور و سوهی را در باختری می‌پندارند.

۲۸۰- سوبارتو (سوریه = سوری > سویره = شویری = سوربارتو) (Lewy 1924, ZA 35 NF 1: 145-6; Goetze 1946, JNES 5: 166b);

سوریه» > *آرتَه داتَه یا آرتَه داتَه؛ پورانتی در زبان هوری = اوروتو «فرات» در زبان سوباری، *پورانتو- پورانتو، اروتو «فرات» در زبان اکدی (۲۸۱) > ریشه ایرانی اوفراتو «فرات» (۲۸۲) > هوپِرتَو (hu-pə-rəθwa) «خوب گذر=فرات» (۲۸۳)؛ هوری آرشیه یا آرنزیه «دجله» (۲۸۴) = سوباری آرنزو > ایرانی آرنگ «نام رودی در باختر» = دجله (۲۸۵) = اروند «دجله» (۲۸۶)؛ و نیز نام هوری کوه‌های باختری: زَرا > اوستایی هَرا «نام کوهی افسانه‌ای» (۲۸۷) ~ مصری هَرا ~ کنعانی هَرا (۲۸۸)؛ همچنین کوه‌های آترزیه، منوزیه، شوورزیه، که در آنها «زیه» آشکارا پسوند است (۲۸۹) و بخش‌های نخستین این نام‌ها به گمان از ریشه آریایی آتر «آتش» (۷-۱-۶ §)، هندوآریایی مَنو «انسان» (۲۹۰) و سرانجام سور «خورشید»، هندوایرانی *سوهَر < آریایی خاور نزدیک *سوَر «خورشید» (۲۹۱) می‌باشند. همچنین نام هوری کوه شَری_تَه «کوه هرمون» ~ سیریون «کوهستانی زره» ~ واژه هوری سَریم «زره اسب» > ایرانی *زَریه > زَر «زره» ~ اوستایی زَرادَه و زَرمیه ~ اکدی سَری_یم، سیری_یم «زره» (۲۹۲)، (بسنجید با آموری سَری = کوه سیریون (۲۹۳)؛ اَمَرز_کینه (مَر «بی‌مرگ»؛ پورووه (مَر با اوستایی پاوروو «یک کشتیران» (۲۹۴) ~ ودایی پائوَر «نام یک پهلوان»؛ مولیان_ته > ایرانی مولیان (> *موریان ~ *آموریان) «نام رودی در خاور ایران» (۴-۱-۴-۵ §) + واژه هندوآریایی دَها «آفریدن» (۲۹۵) = «بی‌مرگی بخشیدن»؛ شَیَربو

139 JNES 40: 139 (Tvedtnes 1981, "The Origin of the Name 'Syria'", JNES 40: 139)؛ برای سوبارتو نک ۹-۱-۵ §؛ همچنین بسنجید با شام و الشام «سوریه» > پارسی میانه شام «غروب، باختر» (۶-۲-۴-۵ §).

۲۸۱- Kammenhuber 1968, *Die Arier im Vorderen Orient*: 124; AHW III: 1437a-281؛ در آنجا نک Erim و بورانون buranum؛ نیز بسنجید با سومری (Buranun(a) (SL, 381. 270)؛ برای شکل‌های دیگر نک همانجا و نیز: Güterbock 1964, "Sargon of Akkad mentioned by Hattušili I of Hatti", JCS 18: 3.

۲۸۲- بیستون ستون ۱، بند ۱۹؛ به نظر R. Schmitt نام بومی فرات در فرهنگ عامیانه ایرانیان تغییر شکل یافته است (اوفراتو به معنی «با مکان‌های خوب گذر» mit guten Furten) و سپس از اینجا به یونان راه یافته است.

Schmitt 1967, "Mesopotamisches und persisches Sprachgut bei Herodot", ZDMG 117: 122 n. 32; Air.Wb. 1830; Kent 1953, *Old Persian Grammar*: 176a-b; Mayrhofer 1990, *Iranisches Personennamenbuch*, Bd. V, Fasc. 6a: *Iranische Namen in den griechischen Dokumenten Ägyptens*: 55.

283- Pokorny 1959: 817 s.v. idg. *per-tu-

284- Cf. Nashef 1991, *Die Orts- und Gewässernamen der altassyrischen Zeit*, RGTC 4: 144, s. dort auch *Aramzah*.

۲۸۵- گزیده‌های زادسیرم (راشدمحصل)، بخش ۳، بند ۲۲؛ بخش ۳۴، بند ۱۰.

۲۸۶- دادستان دینیک، بخش ۹۲، ۲.

(ed. West, *Pahlavi Texts* II: 262 n. 4); Marquart 1901, *Ērānšahr*: 157; id. 1938, *Wehrot und Arang*: 116. 136.

۲۸۷- یشت ۵، بند ۲۱؛ ۹، بند ۳؛ ۱۰، بندهای ۱۳، ۱۱۸، ۱۵، بند ۷؛ ۱۷، بند ۲۴؛ ۱۷۸۸؛ *Air.Wb.*: 1788؛ نیز نک به کتیبه یونانی متعلق به دوران روم که ایزدبانو آن‌ها را در پیوند با کوه هَرا آورده است (برای «هَرا» نک ۳-۲-۴-۵ §).

288- Albright 1934, *The Vocalization of the Egyptian Syllabic Orthography*, AOS 5: 52, XI, A2.

۲۸۹- مانند نام‌های اوستایی اوزیه (یشت ۱۳، بند ۱۱۹)، که در آن جزء *زیا به معنی «زیان» می‌تواند باشد (Mayrhofer 1979, *Iranisches Personennamenbuch* I, 339) یا فَرَجیه (یشت ۱۳، بند ۱۱۵؛ ۱۳۲؛ Mayrhofer 1979 I, 132) و یا احتمالاً شکل عامیانه‌ای از واژه اوستایی وَرزیه «کار، فعالیت» ~ *ایرته_ورزیه (Mayrhofer 1979, *Iranisches Personennamenbuch*, Bd. I, Teil II, 10). پیوند این پسوند با تیه نیز ممکن است مانند ظهور آن در نام‌های آشه_یش_تیه، آش_تیه، آش_تیه و آتیه (OnP, 8.120; 8.139; 8.144; 8.161).

290- EWAia. II: 309، در آنجا بسنجید نام‌های ایرانی منوش چیتره، منوشه، منوداته و جز آن.

291- EWAia. II: 793.

292- Brandenstein 1940, "Zum Churrischen Lexikon", ZA 46: 104-105.

۲۹۳- تورات، سفر تثئیه (کتاب پنجم موسی) ۳، بند ۹؛ برای تعبیری هندواروپایی از نام سیریون «کوه برف» نک:

Buttenwieser 1935, "Ein indogermanisches Wort im Pentateuch", *Biblische Zeitschrift* 23, 1: 342ff.

۲۹۴- یشت ۵، بند ۶۱؛ ۲۵۱؛ Mayrhofer 1979, *Iranisches Personennamenbuch* I, 251.

۲۹۵- EWAia. I: 783ff.؛ در آنجا نک ratna/dhā (dhā) «نیکی بخش»؛ «تا» به معنی «همراه» با «پسوندی آموری است (نک کتاب «آریاییان»).

«هفت ساله؟» > هوری شیت، شَتَّه «هفت» > (۲۹۶) هندوآریایی سَبْتَه «هفت»؛ و نیز رودهای دُن، دنیپر، تانائیس و سلتی دانوویوس = دانوب (۵-۳-۲-۶ §).

حضور آریاییان باختری در سرزمین‌های باختری از راه زبان شناسی نیز قابل پیگیری است. خویشاوندی زبانی مرحله دیرین زبان هندوایرانی با زبان‌های بالتی و اسلاوی در آغاز هزاره پنجم ق م و نیز حضور وامواژه‌های هندوایرانی در زبان‌های فنلاندی-مجارى (۱-۳ §) تنها با همسایگی این اقوام با یکدیگر قابل توضیح است. لیکن خویشاوندی پیش از تاریخ این زبان‌ها باید به جدایی آریاییان در دوران پیشتری وابسته بوده باشد که این جدایی نیز در روایات تاریخ سنتی ایران نهفته است (نک روایت تهمورث و نیز کتاب «آریاییان»).

۵-۴-۲-۴ § سکا‌های خاوری تیره تور، یعنی تورانیان، نیز در تاریخ سنتی ایران و گزارش‌های کلاسیک باختری ثبت شده‌اند. آنان دشمنان سنتی ایرانیان‌اند. کی‌کاس و کی‌خسرو (اوستایی کوی اوس و کوی هَتوسزوه)، شاهان تاریخ روایی ایران، با افراسیاب (اوستایی فرنگرس ین) شاه تورانی بارها به‌پیکار می‌پردازند. از این قوم در گزارش‌های گوناگون باختری و خاوری یاد شده است. رد پای آنان در دوران ماد و پیکار پیروزمندانه‌شان با کورش و سرانجام پیوستن آنان به شاهنشاهی پارس قابل پیگیریست (نک کتاب «آریاییان»).

۵-۴-۲-۵ § هرگاه پیوند روایت سلم را با مهاجرت آریاییان شاخه باختری که قوم مرتو و امورو را نیز دربر می‌گرفته‌اند، به سرزمین‌های باختری بپذیریم، آنگاه می‌توان دریافت که آموریان در کنار ایزدان دیگر (۲۹۷)، ایزدی را به نام *سلم ستایش می‌کردند. آریاییان خاوری نیز با نیای خود همین کردند: تَرِیْتَنَوَن (فریدون)، پدر سلم، با نام تریته به پرستشگاه هندوایرانیان راه یافت. (۲۹۸) سلم به گمان همان ایزد آموری سَلِم = آشوری شولمانو است (۲۹۹) که در بسیاری نام‌های بابلی و آشوری به چشم می‌خورد (۳۰۰) و در نام شهر اوروسلیم «اورشلیم» نهفته است. (۳۰۱) آموریان سده‌ها پیش از اسرائیلیان ساکنان اورشلیم بودند که از نیمه هزاره سوم، یعنی همزمان با سه بهره شدن آریاییان مسکون بوده است. (۳۰۲) از اسناد دیگر آگاهی می‌یابیم که آریاییان و حتی به گمان شاخه تورانی آنان نیز در اورشلیم بودند. (۳۰۳) از آنجا که اورشلیم نامی سامی نبوده (نک ۳-۱ §) و برای نخستین بار همراه با قوم آریایی آمو در متن‌های نفرین‌آمیز مصری در سده ۱۹ ق م ذکر شده (۳۰۴) و در تورات نیز به شکل آرپل نامیده شده است (۳۰۵)، بنابراین نام این شهر می‌تواند از واژه آریه «آریایی» گرفته شده باشد. گزارش تورات هم مبنی بر اینکه پدر اورشلیم را یک آموری می‌داند، (۳۰۶) این پنداشت را نیرو می‌بخشد که اورشلیم از آغاز شهری

۲۹۶- 1 n. 94; 3 n. 90, ZA 46: 90 n. 3; 1940, Brandenstein برای واژه هوری شینه «هفت» به جای شینه در متن کیکولی (مری اسبان میتانی) نک Kammenhuber 1961, *Hittologia Hehitica*: 365b؛ برای بحث حذف «ن» پیش از «ت» نک: Brandenstein *op.cit.*: 100 n. 1; 90 n. 3.

۲۹۷- تعدد خدایان آموری در متنی تایید می‌شود: Dingir.meš ša amurri «خدایان آموری» (Izre'el 1991 I: 196).

298- Macdonell 1898, *Vedic Mythologie*: 67-69; id. 1912, *Vedic Index* I: 329; EWAia. I: 680ff.

299- Maisler 1930, *JPOS* 10: 183.

300- Clay 1909, *Amurru, the Home of the Northern Semites*: 178.

301- Clay 1921, "The Amorite Name Jerusalem", *JPOS* I: 29; Maisler 1930, "Das Vordavidische Jerusalem", *JPOS* 10: 14.

302- Maisler 1930, *JPOS* 10: 181. 187. 191.

303- Clay 1909, *Amurru, the Home of the Northern Semites*: 155, نیز نک §§ 5.4.2.2; 5.4.2.4.

304- Sethe 1926, *Die Ächtung feindlicher Fürsten, AbhAk(Berlin)* 5.

برای نام «آمو» در اثر بالا نک به e8. e10. f1. f2؛ برای نام اورشلیم نک به e27.

۳۰۵- تورات، صحیفه اشعیا نبی، ۲۹، بندهای ۱-۲، ۷. ۳۰۶- تورات، کتاب حزقیال نبی، ۱۶، بندهای ۳ و ۴۵.

با گسترش آیین سلم در خاور نزدیک، اقوام باختری دیگر نیز به این آیین گرویدند. سلمو از دوران میانی آشور و پیش از آن نام ایزد خورشید بود. (۳۰۸) واژه سلم به شکل سلمو (م) به زبان اکدی راه یافت (سومری آلم، گیش آلم) که به معنی عام بُت است و در زبان هوری به شکل زلمو «تندیس، نگاره» (۳۰۹) درآمده که نام یک صورت فلکی نیز هست. (۳۱۰) در دوران توکولتی نینورتای یکم (۱۲۰۸-۱۲۴۴ ق م) «سلمو شا ابول آشور»، نام بت دروازه شهر آشور بود و در جای دیگر نام سلمو به تنهایی نیز آمده است. (۳۱۱) در نام پدر این شاه، یعنی سلمانصر یکم نیز همین جزء دیده می شود که برای این ایزد پرستگاهی در نزدیکی دروازه آشور ساخت. (۳۱۲) در متن های بابلی میانی، سلمو نام پدر ایزد بونه یه بوده و در متن های آشوری جدید این نام به گروهی از ایزدان اطلاق شده است. (۳۱۳) همین ایزد با نام سلمان «صلح، سلامتی» در سراسر سرزمین های سامی نشین شمالی و خاوری و تا مصر شناخته شده بود. آیین سلم در سده ۵ ق م به عربستان شمالی، میانی و جنوبی راه یافت. (۳۱۴)

۶-۲-۴-۵ § با پذیرش وابستگی قوم مرتو یا آمو رو به شاخه خاوری آریاییان که نزد ایرانیان به نام سرم و سلم و سرزمین شان در اوستا به نام سثیریمه «کشورهای باختری» شناخته شده بود، پیوند مرتو و آمو رو به معانی سومری و اکدی «باختر» و «باختری» آشکار می گردد. این اقوام خود را به گمان از این روی «باختری» می نامیدند که به شاخه باختری آریاییان وابسته بودند. ذکر این قوم با نام آری یا آری (۵-۴-۱-۷ §) مؤید این امر است. پیوند معانی سلم با «باختر» و مرتو (در دوران پسین) با «خاور و خاوری» می تواند با تکوین مشابه زبانی در خاور نزدیک ترسیم گردد: در زبان اکدی سلامو (م) برابر با سلم در زبان اتیوپی به معنی «سیاه، سیاهی، تاریکی» است که با عبری صلمائوت «تاریکی»، صلمو (م) «سیاه، تاریک» برابر با عربی ظلمة «تاریکی» (۳۱۵) از یک ریشه اند. همگی این معانی و واژه های وابسته به آن با معنی «باختر»= «سرزمین غروب، سرزمین تاریک» مترادف اند، همانگونه که زاهی «سرزمین تاریک» در گذشته نام سوریه بود (۵-۴-۲-۳ §). این پندار از آنجا تایید می شود که ایزد شلیم در خاور نزدیک ستاره غروب را تجسم کرده و از واژه شلیم «غروب» برگرفته شده است. (۳۱۶) به موازات این معانی می توان به واژه مشابهی در زبان اکدی و گسترش آن در زبان های دیگر اشاره کرد: واژه اکدی اری بو «غروب خورشید» (۳۱۷) برابر است با اریو «غروب آفتاب، باختر» و اریو «تاریک، فرو رفتن» در زبان بابلی کهن (۳۱۸) = «سرزمین غروب آفتاب» و یونانی Eúρωπη «اروپا» (۳۱۹) است. ممکن است نام قوم «عرب» هم از همین ریشه باشد. در برابر این معانی، واژه بابلی کهن آسو «برآمدن خورشید و ستارگان» (۳۲۰) ~ اکدی (و) آسو (م) «بیرون آمدن» (۳۲۱) وابسته به

۳۰۷- درباره اورشلیم و منشأ نام آن نک کتاب «آریاییان».

308- Black & Green 1992, *Gods, Demons and Symbols of Ancient Mesopotamia, An Illustrated Dictionary*: 159b.

309- AHW III: 1078b; SDG I: 57.

310- AHW III: 1079a(6).

311- Deller 1996, "Der Tempel des Gottes Bēl-eprija/aprija in der Stadt Assur", Magen & Rashad (Hrsg.), *Vom Halys zum Euphrat. Thomas Beran zu Ehren*: 117.

312- Deller 1996: 127.

313- Black & Green 1992: 159b.

314- Haussig (Hrsg.) 1965, *Wörterbuch der Mythologie I: Götter und Mythen im Vorderen Orient*: 466-467. 516. 526.

۳۱۵- AHW III: 1076a; 1078a- salamt/du سلمتو «سیاهی»، سلمو «سیاه، بسیار تیره»، سلاموم «سیاه»، سلمتات قَقدیم (م) salmāt qaqqadi(m) «انسان سرسیاه»؛ نیز نک (Brunner 1969. 541) که واژه عبری صلمون «تاریک، سایه وار» و عربی الظلمة «تاریکی» را در ارتباط با ریشه هندواروپایی *qel, *qāl «لکه های روشن یا تاریک» می داند (نیز نک الضلماء «تاریکی»).

316- Haussig (Hrsg.) 1965, *Wörterbuch der Mythologie I: Götter und Mythen im Vorderen Orient*: 306-307.

317- AHW I: 234b (B).

318- AssDic IV: 258a. 279.

۳۱۹- Frisk I: 593 در آنجا نک به واژه آشوری èrēb šamsi «غروب خورشید».

320- AssDic I, part 2: 356a; IV: 279b.

321- AHW III: 1475b. 1476b.

سرزمین طلوع آفتاب است که نام قاره آسیا از آن گرفته شده است. همچنین عبارت اگدی-بابلی «اریبو او آسو» «به درون و بیرون شدن» = «به آزادی جنبیدن»^(۳۲۲) به گمان در ارتباط ذهنی انسان با مسیر خورشید بوده است. در زبان اگدی اریوم سَلَمو(م) به معنی «نوعی مس»^(۳۲۳) است که به گمان نوعی مس تیره رنگ (مس آرسنیک؟) از ایران بوده است.^(۳۲۴) دیگر واژه‌های برگرفته از ریشه سلم می‌تواند پس از حذف «ر» یا «ل» نام سام در تورات و شام در پارسی میانه «باختر، غروب» و نیز شام «سوریه» < عربی الشام و شامات باشد. همچنین نام سلیمان، اِسالم و سالومه در تورات و نام آشوری شَلمانو^(۳۲۵) و نیز نام ایرانی کهن شَلمانه ~ ریشه اوستایی سَئیرمه^(۳۲۶) می‌توانند از همان ریشه باشند. این گمان از این روی به حقیقت نزدیک است که نام اوستایی شامَه^(۳۲۷) وابسته به واژه هندوآریایی شیاَمه «سیاه»، هندوایرانی-اوستایی سامَه «سیاه» است.^(۳۲۸) به موازات آن از ریشه اگدی اریبو ممکن است نام توراتی آرپخشاد، پسر سام، > ایرانی آرپه خشاتیه «فرمانروای باختر» برخاسته باشد که با نام سکایی آرپوکسایس و اوستایی تَخمه اوروپه (تهمورث) = «پهلوان باختر» از یک ریشه‌اند.^(۳۲۹)

۳-۴-۵ § هیته

هیتی‌های هندواروپایی و هوریان، هیته «ایزدبانوی خورشید» را ستایش می‌کردند. ریشه آریایی نام این ایزد پس از تبدیل طبیعی «ه» > «س»^(۳۳۰) و «پ» > «و»^(۳۳۱) از ریشه هندی باستان سَوَ (svā) و هندوآریایی سَوَر (svār) «خورشید» تبدیل به *هَوَ و سپس هیته شده است (~؟ هوری هَوور + نی «آسمان»^(۳۳۲) نی پسوند هوری برای وامواژه‌های آریایی است)، بسنجید اوستایی کهن هَووری، که در زبان زند اوستایی هَوَر «خورشید، نور، آسمان»^(۳۳۳) ~ و احتمالاً به عربی و فارسی «هوا» شده است). این ریشه در نام *شوورهیته = سَوَر + هیته^(۳۳۴) در اسناد هوری-هیتی دوبار به چشم می‌خورد که دلیل وابستگی دارنده این نام به فرهنگ آریایی است. در همین رابطه می‌توان رد پای هیته را در نام پارسی باستان هیته که در نگارش ایلامی به شکل هَبه آمده و نیز *هیته‌اسبه در پارسی باستان که در نگارش ایلامی به شکل اَبته‌اشَبه در گل‌نشته‌های تخت جمشید آمده است، پی‌جویی کرد که تاکنون ریشه دیگری برایشان ارائه نشده است.^(۳۳۵) آخرین نام یاد شده را می‌توان با نام اوستایی هَباسپه^(۳۳۶) بسنجید که به گمان به معنی «اسب (ایزدبانوی) خورشید» است.^(۳۳۷) بسیاری از ایزدان دیگر میانرودان نیز به گمان منشأ آریایی داشته‌اند، از آن جمله ایزدان زیر به اختصار آورده می‌شوند (نک

322- AHW I: 235a(3); AssDic IV: 263a.

323- AHW III: 1077b.

۳۲۴- برای مبحث منشأ مس آرسنیک نک کتاب «آریایان».

325- Haussig (Hrsg.) 1965: 307.

326- OnP, 8.1484; 11.2.3.1.

۳۲۷- یستا ۹، بند ۱۰؛ یشت ۱۳، بندهای ۶۱، ۱۳۶.

328- Mayrhofer 1979, *Iranisches Personennamenbuch* I, 280; EWAia. II: 661.

۳۲۹- اورویی (تخمه‌اورویی) عموماً «شکارچی پوست روپا» ترجمه شده است؛ برای این مبحث و ریشه پیشنهادی نک کتاب «آریایان».

۳۳۰- بسنجید با واژه‌های سفدی خُر، فارسی خور، آسی خُر «خورشید» ~ هندوآریایی سَوَر (EWAia. II: 793ff.).

۳۳۱- بسنجید به واژه‌های اوستایی آسیو، آسیا «اسب» ~ هندوآریایی اشَوَه (نک ۱۴-۱-۴-۵ §).

332- Wegner 1988, "Grammatische und lexikalische Untersuchungen hurritischer Beschwörungsformeln aus Boğazköy", Haas (Hrsg.) 1988, *Hurriter und Hurritisch*: 147. 300.

333- EWAia. II: 794; Hübschmann 1895, *Persische Studien*; Pokorny 1959: 881.

334- NPN: 260b; Gelb 1944, *Hurrians and Subarians*; §۳-۶ برای دیگر نام‌های آمیخته با شوَر نک

۳۳۵- OnP, 8.408; 8.7. (نگهدارنده اسب)؛ بسنجید با 178 *Amber at Persepolis*; Hinz & Gershevitch 1969, (1975,

117 *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*: مخالف این تعبیر است.

۳۳۶- یشت ۱۳، بند ۱۰۲؛ بسنجید با 163 Mayrhofer 1979: ترکیبی از واژه «اسب» در پیوند با *هَبَا = ودایی سَبها sabhā «انجمن».

۳۳۷- برخلاف تعبیر بالا بسنجید 163 Mayrhofer 1979: (نامی ترکیبی با واژه «اسب») بر اساس نظریه Caland (1896, GGA 158: 375) در پیوند با *هَبَا = ودایی سَبها «انجمن».

§ ۵-۴-۴ آپ سو

آپ سو ایزد آب‌های روی زمین، که سرچشمه‌اش در اقیانوس آب شیرین زیرزمین است > آریایی آپ «آب» + سو «خوب» = «آب خوب».

§ ۵-۴-۵ داگان «ایزد اقلیم (آب و هوا)»

به نام این ایزد در متنی به شکل «داگان شا هاری» برمی‌خوریم^(۳۳۸) که در آن «هاری» به گمان اشاره به آریاییان دارد (§ ۴-۱)، پس معنی عبارت بالا می‌تواند «داگان آریاییان» باشد. البته رایه ریشه آریایی برای داگان فرضی است. اعتقاد به پیوند این ایزد با غلات و نیز به اینکه، او مبتکر خیش بوده است^(۳۳۹)، می‌تواند کلید رهیافت به ریشه آن باشد. از این روی پیوند داگان با ریشه دَکم «آب» در هندی باستان (آب برای رشد و نمو گیاهان) را می‌توان ممکن دانست. در بخش نخست نام تیرداگان، نام شاهک ماری^(۳۴۰)، که یک نام ترکیبی است، به جزء نام ایزد ایرانی تیر «ستاره تیر» برمی‌خوریم که از تیشتریه «ایزد آب و گیاهان»^(۳۴۱) برگرفته شده است.

§ ۵-۴-۶ تشوپ «ایزد اقلیم (آب و هوا)»

تشوپ می‌تواند از نام اوستایی تیشتریه که ایزد ایرانی اقلیم است و آب، باران و بذر گیاهان سودمند را می‌پراکند (~ پارسی میانه تیشتر)^(۳۴۲) + آپ «آب» (بسنجید واژه لیتوانی اوپه «رود»، لیتوانی اوپه «رود»)^(۳۴۳) برگرفته شده باشد. همچنین واژه کاتی *آپس تریس نیه «تشنه»^(۳۴۴) را بسنجید.

§ ۵-۴-۷ اشراتو

اشراتو ایزدبانوی آموری است و با آشرتو (در فرهنگ هیتی‌ها) و اطیرت (در اوگاریت سوریه) و آشیر(ه) در تورات یکی است.

۳۳۸- Thureau-Dangin & Dhorme, *Syria* 5: 271 rev. 9f.; zit. von Gelb 1944: 63-
نک Bauer 1926, *Die Ostkanaanäer*: 72b، مانند توری‌داگان، توره‌داگان که به گمان جزء اوستایی توره tura و پارسی باستان توره *θūra = اوستایی سوره sūra «پهلوان، نیرومند» را در بر دارد؛ نیز نک به نام توربازو در فلسطین (کتاب «آریاییان»); همچنین نک Gelb 1980, *Analysis of Amorites*: 123-125 Computer-Aided؛ برای نام توره‌داگان نک همان ص 125؛ در جزء نخست نام بانوداگان (همان ص 124) نیز می‌توان واژه کهن ایرانی پانه «نگهبان» را یافت.

339- Black and Green 1992: 56.

340- Gelb-Kienast 1990, *FAOS* 7: 355, ME 64 und ME 196.

Haussig (Hrsg.) 1986, *Wörterbuch der Mythologie IV, Götter und Mythen der Kaukasischen und Iranischen* -۳۴۱

Völker: 446ff.؛ برای تیر، ایزد الهام ارمنی نک همان، ص 138ff.؛ برای تیشتریه نک § ۵-۴-۶.

۳۴۲- یشت ۸، بندهای ۴۳-۴۰، ۴۵، ۴۷؛ مینوخرد ۴۹، بندهای ۵-۶؛ ۶۲، بندهای ۴۲-۴۱ = West 1871, *The Book of*

Haussig (ed.) 1986, *Wörterbuch der Mythologie IV*: 447; *Air.Wb.*: 651ff.؛ نیز نک *Mayinyo-i-Khrad*: 175. 186

۳۴۳- *EWAia*. I: 81؛ برای تبدیل «آ» به «او» بسنجید آمر > *آمور > آمول (§ ۵-۴-۱-۴)، فارسی نان > «نون»، کاشان > «کاشون»، سوهان > «سوهون» و جز آن؛ برای همین تبدیل در میانرودان نک شوبار > شوبور و یا سوبار > سوبور (§ ۵-۱-۹)؛ شوشه‌را، نام شهری در خاور دجله (Wilhelm 1989, *The Hurrians*: 13) = شمشَرَه (نک کتاب «آریاییان»).

۳۴۴- *EWAia*. I: 667؛ جزء دوم تشوپ می‌تواند در پیوند با واژه هندوایرانی و اوستایی کهن اوپا و اوستایی نو اوپه «به‌سوی» ~ فارسی «(آ)با» = «با» باشد؛ نیز بسنجید با اوستایی نو اوپا پَه «آبی» (*EWAia*. I: 218)؛ بر این مبنا، معنی ترکیب دو بخش «تشوپ = تش اوپ» می‌تواند «همراه با تیشتریه باشد».

ریشه نام این ایزد می‌تواند اوستایی آشه راتو = راتو (سرکرده) ی آشه (راستی مقدس) (۳۴۵) باشد.

۸-۴-۵ § یهوه

یهوه خدای قوم اسرائیل است که در اصل ایزد آموریان بوده و سده‌ها پیش از مهاجرت عبرانیان به فلسطین، در خاور نزدیک ستایش می‌شده است. این حقیقت در تورات آشکار است که عبرانیان یهوه را پس از مهاجرت به فلسطین، ستایش کردند. (۳۴۶) پیش‌تر از آن، پدرانشان خدایان دیگر را می‌پرستیدند. (۳۴۷) پیوند یهوه که در شکل اصلی اش «یاهو» (۳۴۸) در نام‌های خاور نزدیک نهفته است، با ریشه آریایی یهوه، نام ودایی دریاها و آب‌ها، و نیز «شادابی جوانی» ~ واژه هندوایرانی و اوستایی یَزو «جوان» (۳۴۹) از نظر معنی ممکن است. (۳۵۰) این امکان با توجه به اینکه یهوه خدای اقلیم (۳۵۱) و ایزد آموریان آریایی بوده و بسیاری عناصر آریایی در میان این قوم قابل پیگیریست، قوت می‌گیرد. همچنین «یاهو» که ورد زبان درویشان ایرانی برای ذکر خداست (۳۵۲)، می‌تواند با همان ریشه مربوط باشد.

۶ § اجزای نام‌های آریایی

باز یافت نام‌های آریایی در مجموعه سترگ نام‌های خاور نزدیک بستگی به این دارد که با چه روشی اجزاء تشکیل دهنده نام‌های آریایی در آنها شناسایی شوند. تعیین هویت آریایی یا غیر آریایی هر نام تنها می‌تواند با قواعد ویژه‌ای انجام یابد تا حتی الامکان از سوء تعبیرها پرهیز شود. اجزاء تشکیل دهنده نام‌ها باید با در نظر گرفتن دوران تاریخی و وابستگی دارنده نام به اقوام گوناگون آریایی مورد شناسایی قرار گیرد (نک ۱-۴-۲ §).

۱-۶ § اجزاء نام‌های آریایی باختری، کهن‌ترین بخش مجموعه نام‌ها را در خاور باستان تشکیل می‌دهد. این اجزاء غالباً تنها به شکل ریشه و یا به صورت پاره‌ای از نام‌های موجود در ادبیات کهن آریایی خاوری به چشم می‌خورند که گاهی با جزء دوم آریایی آمیخته شده و وابستگی صاحب نام را به فرهنگ آریایی تأیید می‌کند: شوور هیئه، آرته هیئه، آری تشوپ و جز آن. نام‌های غیر مذهبی آریاییان باختری بسیارند و در اینجا تنها مهمترین آنها آورده می‌شوند: (۳۵۳)

۱-۶-۱ § آری، آریه (ari-,arya-) «آریایی» (نک ۳-۶ §) < آریه، آری (Ariya, Ari): آریه در دوران سلسله اور سوم نامی سوباری است و در کتیبه‌های کاپادوکیه (کول تپه) در نزدیکی قیصریه (مربوط به دوران پیش از ۲۰۰۰ ق م) به دست آمده است. (۳۵۴) همچنین بسیاری از نام‌های سوباری با ترکیب آری وجود دارند. (۳۵۵) در فهرست مصری اسیران سوریه (آغاز

345-255 Air.Wb.: برای کاربرد واژه اوستایی راتو، نک 98: 1995 Derakhshani؛ برای پیوند واژه اوستایی راتو و ودایی *ماتو نک

6: 1959, AION 1: Mayrhofer؛ برای کاربرد واژه ماتو در زبان هوری نک کتاب «آریاییان».

346- تورات، سفر خروج، ۳، بندهای ۲ و بعد؛ ۵، بندهای ۱ و بعد؛ ۶، بندهای ۲ و بعد.

347- تورات، صحیفه یوشع، ۲۴، بند ۲.

348-181: 1966, WO 3: Von Soden؛ برخلاف نظریه وی تکوین یهوه از یاوه مسئله‌ای تولید نمی‌کند، همچنانکه آروته از اروته برخاسته است (نک کتاب «آریاییان»).

349- EWAia. II: 407.

350- آیت اندیشه را Harsche پیشنهاد کرده و (14: 1988, KEWA III: Mayrhofer بدون ذکر دلیل رد کرده است.

351- Knauf 1988, Midian, Untersuchungen zur Geschichte Palästinas und Nordarabiens am Ende des 2. Jahrtausends v. Chr.: 48.

352- دهخدا، لغتنامه، ج ۵۰، ص ۱۲۸؛ نک به معنی «ای او، خدا»؛ همچنین نک معین، فرهنگ فارسی، ج ۴، ص ۳۱۴.

353- این مبحث به تفصیل در کتاب «آریاییان» آمده است.

سلسله ۱۸) به نام آریه (Ari-ia) «آریایی»؟ برمی‌خوریم؛ (۳۵۶) همچنین این جزء در گل‌نشته‌های یافت شده در کرکوک به چشم می‌خورد. (۳۵۷) افزون بر آن، نام آری یا آریه در بسیاری از متن‌های خاور نزدیک یافته شده است مانند چغار بازار (۳۵۸)، آلالاح (۳۵۹) و اوگاریت (۳۶۰). پیدایش دیرین این نام به شکل آری یا آری برای نامیدن قوم آموریان آریایی (۷-۴-۵ §) که نیز در زبان سومری به معنی «دشمن، دشمنانه، عشیره» (= آریایی دشمن؟) و همچنین آریه (Aria) «نام یک شهر» و آریه، نام شاه گودوا (Gudua) تأیید بر آنست که این نام‌ها نباید از ریشه هوری آر (ar) به معنی «دادن» گرفته شده باشند، زیرا زمان ثبت آنها به دوران پیش از نفوذ هوریان در میانرودان مربوط است (۳۶۱). از دوران فرمانروایی کاسیان (۱۱۷۳-۱۷۵۰ ق م) در میانرودان نیز نام‌هایی که با آری و آریه ترکیب شده‌اند، فراوانند (۳۶۲) که گاه با جزء آریایی دیگری آمیخته شده‌اند: آری‌پرنی (Ari-parni) ~ *پرنو (parnu-) «پیر»، *پرنوش (parnuš) = *prnwš «پیرمرد» در زبان پارتی (۳۶۳)، آری-وَنه (Ari-Wana)، شاه آینه (Abina) ~ اوستایی وَن (van-) «پیروز شدن» (۳۶۴) یا وَن، وَنو (van-) «دوست داشتن» (۳۶۵) و آری زَنه (Ari-zana) ~ اوستایی زَنه (zana-) «قوم، نژاد» (۳۶۶).

نام آریه در مدارک مصری (۳۶۷) نیز باید از همان ریشه باشد. همچنین اسناد آشوری (حدود ۶۰۶-۲۲۰۰ ق م) نیز همین جزء را دربر دارند (۳۶۸) که بی‌وقفه تا دوران‌های پسین در نام‌های شناخته شده آریایی دوران ماد و هخامنشی نیز به کار برده شده‌اند: آریه «یک شاهک ماری»، آریه‌زَمَنه = فارسی باستان آریازَمَنه، آری پَرَنه = نام ایرانی ~ آریوفرَنس (۳۶۹) در اسناد یونانی.

در پهنه جغرافیایی ایران نیز نام‌های آمیخته با «آریا» بسیارند. مانند آثیریَه - آوَه (Airya-awa) «پشتیان آریایی؟» در اوستا، آریازَمَنه «آرامش آریایی، کسی که صلح آریاییان را می‌آفریند» در پارسی باستان و نیز نام‌های پرشماری در اسناد بیگانه (۳۷۰)

354- Ungnad 1936, *Subartu*: 150.

۳۵۵- آری‌گین‌آری فرزند بوشام از سیمانوم، آری‌کَمَری و آری‌گین‌هویی (Meyer 1939, *AfO* 12: 368b).

۳۵۶- Gustavs 1929, *ZÄS* 64: 55؛ پیشنهاد Max Müller در آنجا مبنی بر پیوند با Elī «خدای من» به نظر بعید می‌رسد؛ همچنین نک: Albright 1934, *The Vocalization of the Egyptian Syllabic Orthography*, *AOS* 5: 33, III, A 5.

۳۵۷- Gustavs 1929, *ZÄS* 64: 55؛ در آنجا بنگرید به نام‌های سواری آمیخته با «آری» و «آریه» (و یا نک به پانویس با همین شماره در مقاله به زبان آلمانی نگارنده، از جمله نام‌های آری‌تنی = «آریایی تن»، بسنجید با آموتنو و بیشی‌تنو «رویین تن»، با تنی جاودان).

۳۵۸- نک پانویس با همین شماره در مقاله آلمانی؛ همچنین نک (Gadd 1940, "Tablets from Chagar Bazar and Tall Brak", *IRAQ* 7: 36 (1937-38)).

۳۵۹- آری، آریه، آریَن (آریان) (AIT: 128b-129a).

۳۶۰- نک پانویس با همین شماره در مقاله آلمانی، به‌ویژه به نام آری شری (- آری خَشَنَه «فروانروی آریایی»؛ همچنین نک Grondahl 1967, *Die Personennamen der Texte aus Ugarit*: 220; Kinlaw 1967, *A Study of the Personal Names in the Akkadian Texts from Ugarit*: 27) برای واژه ایرانی «سر» نک ۴-۱-۶ §.

۳۶۱- برای نخستین پیدایی قوم هوری در تاریخ و تأثیر فرهنگی آنان نک کتاب «آریاییان».

۳۶۲- نک پانویس با همین شماره در مقاله به زبان آلمانی؛ همچنین نک (Clay 1912, *Personal Names from Cuneiform Inscriptions* (of the Cassite Period: 29. 58).

363- Gershevitch 1969, *Amber at Persepolis*: 219, s.v. *Prinuš*; *OnP*, 8.262; 8.1320.

۳۶۴- بسنجید با *آماوَنیه «پیروزمند و نیرومند»؛ آوی‌وَنیه «پیروزمند» و جر آن (*OnP*, 8.53; 8.104; 8.237; 8.667; 8.780; 8.880; 8.929; 8.942; 8.946; 8.1115; 8.1152; 8.1503).

۳۶۵- بسنجید با *تاگَه‌وَنو «دوستدار تاج‌گُل»، *وَنوگَه و جز آن (*OnP*, 8.335; 8.954; 8.1115).

۳۶۶- نک *وَهوَزَنه (*OnP*, 8.1030)؛ همچنین نک ۳-۶ § زیر عنوان وَسو < وَشوَزَنه.

367- Cf. Albright 1934, *The Vocalization of the Egyptian Syllabic Orthography*, *AOS* 5: 33, III, 5; 49, X, B 1.

۳۶۸- آری‌هو، آری‌هی، *آری‌گَه، آری‌ری، *آری‌سَه، آری‌شرو «فرمانروای آریایی» (*Tallqvist 1966, Assyrian Personal Names*: 29a-30a).

369- Tallqvist 1966, *Assyrian Personal Names*: 29b.

۳۷۰- نک پانویس با همین شماره در مقاله به زبان آلمانی؛ همچنین نک (Hinze 1975, *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferung*: 39-40; Mayrhofer 1979, *Iranisches Personennamenbuch*: I 18; II: 11-12).

که در آنها جزء ایرانی آریه به شکل ایلامی «هاری» (Harri) یا اگدی خاری یا خاز (Har-ri, Har-ra) منعکس شده است^(۳۷۱). به علت کاربرد بی وقفه نام های ترکیب شده با آری یا آریه از دوران کهن در خاور نزدیک و پیوند آن با نام های مشابه ایرانی و سکایی^(۳۷۲) باید پذیرفت که در همه مثال های بالا (همچنین در کهنترین آنها) ریشه اصلی ترجیحاً همان واژه هندوایرانی *آریه = پارسی باستان آئیریّه «آریایی» بوده است، مگر آنکه در موارد استثنایی ریشه قانع کننده تری ارائه داده شود. لیکن در حقیقت تاکنون ریشه مجاب کننده دیگری عرضه نشده و واژه هوری آر «دادن» نیز از همان گروه به شمار می رود.

۱-۲- §۶ واژه اوستایی هَخی، هخی (-haxi-, haxay-) = هخا (-haxā-) «دوست، رفیق» در پارسی باستان < آکیه: این جزء نیز در نامی سوباری در دوران سلسله اور سوم (پیش از ۲۰۰۰ ق م) در گل نبشته های کاپادوکیه (کول تپه) به چشم می خورد.^(۳۷۳) همچنین آکی، نام دیگر سوباری است که در یکی از اسناد مصری سلسله ۱۸ به دست آمده است.^(۳۷۴) آکیه و آگیه Akia, Agia از رایج ترین نام ها در خاور باستان بوده است.^(۳۷۵) آشکار است که این نام از دیرباز و در درازنای تاریخ از محبوبیت زیادی برخوردار بوده است. این نام در دوران پیش از تشکیل سلسله نخست مصر و در دودمان های کهن به شکل هَک، هَکَ، آک و هکت «عصای چوپانی» به چشم می خورد که برای نخستین بار همراه با مهاجران آسیایی به تصویر درآمده (نک کتاب «آریاییان») و با علامت هیروگلیف به شکل عصای خمیده نوشته می شده است. این علامت هیروگلیف بعدها به معنی «عصای فرمانروایی» و آنگاه به معنی «فرمانروا» (هَکَ hka) تبدیل شده است. همچنین واژه مصری هَک (hak) «اسیر، زندانی، غنیمت جنگی» (نک کتاب «آریاییان»)، هَکَ خَست (hka hast) «فرمانروای کوهستان» = «هیکسوس» و نیز به گمان آکیه (آغاز سلسله ۱۸)^(۳۷۶) و آکیه در نامه های العمارنه (سده ۱۴ ق م) جملگی از همان ریشه اوستایی «هخی، هخا» برگرفته شده اند. همچنین آخیّه (Ahiya)، نام ایزدی در میانرودان^(۳۷۷)، آکیه از دوران شاه بابلی آمیدیتنه (Ammiditana) (۱۶۴۷-۱۶۸۳ ق م)^(۳۷۸)، آکیه، شاه آرختی (Arahti) که در پیمان میتانی «کورتی وژه» آمده و دارای ارباب رانان آریایی مَرِیَنو (maryannu) (> واژه هندوآریایی مَرِیَه mārya- «مرد جوان، نجیب زاده») بوده^(۳۷۹) و نیز نام کهن ترین قوم یونانی، آخاییان (یونانی Áxaiōi)، افزون بر آن نام قوم آگَه وَشَه (Akawaša)، قومی دریانورد که به فلسطین مهاجرت کرده و

۳۷۱- برای نمایش «آ» به شکل اگدی «ها» یا «خا» نک 12 Ungnad 1969, *Grammatik des Akkadischen*; برای نمایاندن آوای «ع» در آغاز واژه به شکل اگدی «ها» یا «خا» نک 27 Speiser 1933, *AASOR* 13: 39; Albright 1952, *BASOR* 125: 27.

۳۷۲- نک نام سکایی آریه پیتیس (هرودوت کتاب ۴، بند ۷۸).

۳۷۳- این نام ها به صورت آکیه و آگیه به چشم می خوردند. نک پانویس با همین شماره در مقاله آلمانی؛ نیز نک Gustavs 1929, *ZÄS* 64: 55; Ungnad 1936, *Subartu*: 150; Gustavs 1937, "Mitanni-Namen in altassyrischen Texten aus Kappadokien", *Afo* 11: 146b-147a; Meyer 1939, *Afo* 12: 368a.

374- Gustavs 1929, *ZÄS* 64: 55; Albright 1934, *The Vocalization of the Egyptian Syllabic Orthography*, *AOS* 5: 34 III, A 16.

۳۷۵- مانند آگیه (نامه تعنخ شماره ۴، روی لوح شماره ۱۲)؛ نک Gustavs 1927, "Die Personennamen in den Tontafeln von Tell Ta'annek" *ZDPV* 50: 8-9؛ همچنین نک نام های آموری از شهر ماری در پانویس با همین شماره در مقاله به زبان آلمانی؛ نک: Huffmon 1965, *Amorite Personal Names in the Mari Texts*: 20-21; Tallqvist 1966, *Assyrian Personal Names*: 14b-18a. و در کتاب «آریاییان».

376- Albright 1934, *The Vocalization of the Egyptian Syllabic Orthography*, *AOS* 5: 34, III, A 16.

377- Reiner 1959, "Lipšur Litanies": 144. 145, *Z.* 10: ^dAhiya neben ^damar.ud (*Marduk*).

378- Gustavs 1927, *ZDPV* 50: 80.

379- Winckler 1910, *OLZ* 13: 292; Gustavs 1927: 8; Hrozný 1929, *ArchOr* 1: 104-105; Tallqvist 1966, *Assyrian Personal Names*: 19b; Klengel 1992, *Syria 3000 to 300 B.C.*: 153; → Mayrhofer 1966, *Die Indo-Arier im Alten Vorderasien*: 19; *EWAia*. II: 229-330.

زبان‌شان لووی luwi یک زبان هندواروپایی (۳۸۰) یا به گمان آریایی بود (نک کتاب «آریاییان»)، همچنین آخی‌یه‌و (Ahhiyawa)، سرزمینی در آسیای صغیر (نک کتاب «آریاییان»)، و نیز نام‌های رایج در خاور نزدیک و سرانجام هخامنش «با منش دوست» نیای دودمان هخامنشی، نام یونانی آخایی‌منوش Ἀχαιμένης «پارسیان»، آخامنیه (Ἀχαιμνία) «بخشی از شاهنشاهی پارس» و آخائیمینش، (Ἀχαιμνίς)، آخائیمیدوس (Ἀχαιμίδος) نام نوعی گیاه (۳۸۱) نیز همه از آن ریشه‌اند. ریشه پیشنهادی میتانی اک ak «نمایاندن» (۳۸۲) یا سوباری ak «تعیین کردن» (۳۸۳) برای نام‌های یادشده، با دیگر شواهد زبان‌شناختی قابل اثبات نیست.

۳-۱-۶ § واژه اوستایی تنو -tanu «تن» < تنو، تنی در خاور نزدیک، مانند: نام آموتنو در اسناد آموری (۳۸۴) «تن بی مرگ = روئین تن»، آخی تنو (۳۸۵) «با تن یک هخا «دوست» و نیز آروتنو (Arwatanu) (۳۸۶). در ارتباط با این جزء ایرانی می‌توان از نام‌های سوباری آری‌تنی (Ari-tani) (۳۸۷) = آری‌تنو «آریایی تن» و نام هوری تنوهِیه «با تن ایزد خورشید» که نام ملکه هیتی است (نیمه دوم سده ۱۴ ق م) (۳۸۸) و نیز هموتنو (Hmtnw) در متن‌های نفرین‌آمیز مصریان (دودمان ۱۲) که باید همان آموتنو Amutanu باشد، نام برد. در اوستا و متن‌های پارسی باستان نیز این جزء به چشم می‌خورد مانند پشوتنو «روئین تن» (۳۸۹) پسر ویشتاسپه (۳۹۰)، تنومثزه (tanumaθra-)، تنو دروگ (tanu.drug-) تنوکهرپ (tanu.kəhrp-)، تنوپرته (tanu.pərəθa-)، تنوکه (tanuka-) (۳۹۱)، *هوتنه (۳۹۲) = هوتنو «با تن خوب» = اوتانس (Ótávn̄s) در یونانی (۳۹۳) = هوتن در فارسی امروز. پشوتنو باید همان بیشی‌تنو در فلسطین باشد (۳۹۴) که در دوران العمارنه (سده ۱۴ ق م) می‌زیسته است.

۴-۱-۶ § واژه اوستایی باستان سَره «فرمانروایی» سَر «اتحاد، اتفاق» و سَرَه «سَر» (sare-, sar-, sarah-) (۳۹۵) < سَر، شر در خاور نزدیک، مانند: ابی سری (Abisarē)، فرمانروای آموری دودمان لارسا > *آبی سَر یا *آبی‌یه‌سَر (۳۹۶)، kwšr در متن‌های نفرین‌آمیز مصری (e5) ~ *گوی سَر (kauui-sar) = اوستایی گوی (۳۹۷) «شاهک، شاه» (۳۹۸) (گوی نام اشخاص

380- Kammenhuber 1969, "Hethitisch, Palaisch, Luwisch und Hieroglyphenluwisch", *Altkleinasiatische Sprachen*: 146.

381- در مورد ارتباط نام یونانی Ἀχαιοί و پارسی باستان «هخا» نک Kretschmer 1927, "Literaturbericht für das Jahr 1924", *Griechisch*, *Glotta* 15: 190; cf. *id.* 1929, *Glotta* 17: 250; Frisk I: 198ff.

382- Gustavs 1929, *ZÄS* 64: 55; *id.* 1937, *AfO* 11: 149b.

383- Meyer 1939, *AfO* 12: 368a.

384- Huffmon 1965, *Amorite Personal Names in the Mari Texts*: 21-22. 109.

385- Huffmon 1965: 21.

386- Bauer 1926, *Die Ostkanaanäer*: 71b.

387- Gustavs 1929, *ZÄS* 64: 55.

388- Kammenhuber 1968, *Die Arier im Vorderen Orient*: 44.

389- *Air.Wb.*: 897; (EWAia. I: 621) بسنجید با واژه هندوآریایی تنو «تن»;

390- یشت ۱۳، بند ۱۰۳؛ بندهش (بهار)، ۱۴، بند ۱۹۷؛ ۱۸، بند ۲۱۸؛ ۲۰، بند ۲۳۲، ۲۳۵؛ نیز نک:

Air.Wb.: 897-8; Mayrhofer 1979, 258.

391- Gershevitch 1967, *The Avestan Hymn to Mithra*: 180. 181. 247; Hinz 1975: 234.

392- *OnP*, 8.550; 8.1682; *DB* IV, 83.

393- Justi 1895: 139b; Herodot III, 68ff.

394- *EA* 62, 26; Mironov 1932, "Aryan Vestiges in the Near East of the Second Millenary B.C.", *AO* 11: 174.

395- *HbZ*: 292b; *Air.Wb.*: 1564; 1565.

396- برای واژه آبی نک *OnP*, 8.84; 8.85; 8.97. نام‌های آمیخته با *آبی و *آبی.

397- Mayrhofer 1979, 209، کوتاه بنیانگذار دودمان کیانی.

398- *Air.Wb.*: 442b.

نیز می‌باشد^(۳۹۹) که به گمان در ارتباط با کیساری (Kisāri)، نام یکی از شاهان بخشی از فلات ایران در مدارک دودمان اور سوم (۶-۱-۶§) می‌باشد. از ریشه سر به گمان واژه‌های دیگری نیز برگرفته شده و به زبان‌های دیگر راه یافته‌اند.^(۴۰۱) همچنین ایرده‌شَره و ایرته‌شَره (Irdašara, Irtašara) = *رته‌سره (Rta-sara) «در کنار آرتَه» (بسنجید با اوستایی آشه‌سر (aša.sar)^(۴۰۲) به همین گروه نام‌ها وابسته‌اند که در نام مادی آرتَه‌سری در کتیبه سلیمانصر سوم (۸۲۴-۸۵۸ ق.م) دوباره به چشم می‌خورد.^(۴۰۳) جالب است که قوم پَریست‌ها نیز (برای ارتباط این قوم با پارس‌ها نک ۲-۱-۲-۶§) واژه سِرین (seren) «سرکرده»^(۴۰۴) را به کار می‌بردند.

۵-۱-۶§ واژه اوستایی اوْشه، اوْشا (ušah-, ušā-) «نور، سرخی بامدادان» (مقایسه کنید با نام اوستایی کوی اوس ~ هندی باستان کوی اوْشَس^(۴۰۵)) ~ هندی باستان اوسا -usā ~ هندو آریایی وَس -vas «درخشیدن» < وَش، وْشه (waš(a)) مانند: خورووْش «خورشید درخشان» نام شاه آریایی آموری، (نک ۹-۱-۴-۵§)، آگه‌وْشه (Aakawaša) «هخایی درخشان»، نام یک قوم دریانورد (۲-۱-۶§).

۶-۱-۶§ کوی، کی، کیا، کیان، واژه اوستایی «فرمانروا، شاه» < گَی، کیا در خاور نزدیک. این جزء زبان‌شناختی به یقین یکی از جالبترین اجزاء نام‌های خاور باستان است که بخشی از نام کیانیان، دودمان سنتی ایران می‌باشد. تاکنون بحث‌های گوناگونی درباره ارزش تاریخی یا افسانه‌ای تاریخ سنتی، به‌ویژه شاهنامه، شده است. ردیابی نام این دودمان و شاهان آن در سرزمین‌های خاور باستان می‌تواند پرتویی نو بر این مسئله بیافکند. تأثیرات فرهنگی مهاجرت و یا یورش اقوام آریایی یعنی مرتوها (آمردها) و آموریان (آموروها) به مصر (۱۱-۱-۴-۵§)، می‌تواند پاسخ این پرسش باشد که چرا در اواخر دودمان کهن در این کشور (سال ۲۱۸۰-۲۶۶۰ ق.م) نام‌های آمیخته با کی یا گَی پدید آمده و سپس رو به فزونی نهاده‌اند. در تاریخ سنتی ایران از همان آغاز فرمانروایی دودمان کیانی یک رشته نام‌هایی دیده می‌شوند که با این جزء «کی» ترکیب شده و در اصل ریشه در واژه کوی «شاه» دارند. شاهان و حتی برخی شاهزادگان ایرانی این جزء «کی» را همراه نام خود داشتند: کی قباد (کوی گوات)، کیکاوس (کوی اوس)، کی خسرو (کوی هتوسروَه)، کی لهراسپ (کوی ائوروت اسپه)، کی گشتاسپ (کوی ویشتاسپه) و نیز کی آپوه، کی اوجی و همچنین کی آنوش (کیانوش)، کی گوهر^(۴۰۶) و در پارسی میانه کیان، فَرکیان^(۴۰۷). زمان تبدیل کوی به کی^(۴۰۸) روشن نیست؛ لیکن این تبدیل نمی‌تواند در دوران پسین، مثلاً در دوران ساسانی صورت گرفته باشد، زیرا در مدارک اکدی این جزء ایرانی در نام کیه‌پُراده (Kiei-prada)، فرزند بغه‌ایچه (Bagaiča) به ثبت رسیده است که با نام ایرانی *کی‌فُراده (Kaifrāda) برابر است.^(۴۰۹)

۳۹۹- یشت ۱۳، بندهای ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۳، 210، Mayrhofer 1979، 443. *Air.Wb.*

400- SAK: 174.

۴۰۱- بسنجید واژه هندوآریایی کِسَره «موی سر، یال» - لاتین caesariēs «موی سر»، caesar و نیز نام لاتین Caesar «سزار»، آلمانی کهن Keisar > زبان گوتی Kaisar. نیز انبوهی از نام‌های جغرافیایی ایران: کیاسر، کیاسره و جز آن و همچنین قیصریه در آسیای صغیر (نک EWAia. I: 401; KEWA I: 268; Walde 1965, *Lateinisches Etymologisches Wörterbuch* I: 133; *Duden: Deutsches Universal Wörterbuch*, 1989: 799a؛ برای نام‌های جغرافیایی ایران نک فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۱، ص ۴۰۰، ۶۹-۳۵۶۸، ۷۲-۳۵۷۰).

402- OnP, 8.602; 8.652.

403- ARAB I, 587.

404- Max Müller 1900, *MVAG* 5: 12; Barnett 1975, *CAH* II, part 2: 373.

۴۰۵- ریگ‌ودا، کتاب ۴، بخش ۲۶، بند ۱؛ 103 *Vedic Index* 1912, Macdonnel.

406- Cf. Justi 1895, *Iranisches Namenbuch*: 151b. 407- MoP: 109b.

408- Hinz 1975, *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*: 152.

۴۰۹- Hinz (همان‌جا) گمان بر این دارد که نام کوی‌فُراده «پشتیبان کوی یا شاه» شکل آغازین این نام بوده است، در حالیکه نبود حرف «و»

بنابراین باید پذیرفت که جزء «کی» بسیار کهن است و در بسیاری موارد دیگر به معنی گوی «شاه» نبوده بلکه بخشی از نام‌های ایرانی شده است، همانگونه که در نام‌های شاهزادگان کیانی، کی آپیوه و کی اوجی و یا کیه‌پراده به آن برمی‌خوریم. در مصر نام‌های آمیخته با «کی» همزمان با مهاجرت و یا یورش آسیاییان (آریاییان) ثبت شده‌اند. کیه‌اُخُس یا کِه‌کاو (Kaiekhos)، Kakau نام یکی از شاهان سلسله نخست یا دوم (۲۶۶۰-۲۸۰۰ ق م) مصر بود (۴۱۰) که ما را به یاد شاه سنتی ایران، کی‌کائوس می‌اندازد. کی‌آپر (Kai-Aper) نام یک فرمانده مصری دودمان پنجم (تاریخ ۲۳۳۰-۲۴۸۰ ق م) در «بلندی‌های فیروزه» بود (۴۱۱) که یادآور کی‌آپیوه می‌باشد.

نام یکی از مباشران دربار سلسله پنجم نیز کی بود که از وی مجسمه‌ای در سقره (Sakkara) باقی مانده است. با اینکه لباس ملی مصریان بر تن اوست، چهره وی با مصریان کاملاً متفاوت بوده و به ایرانیان و آریاییان شباهت دارد. (۴۱۲) کی‌ام‌هسیت (Kaiemhesit) نام مردی اشرافزاده از دوران دودمان ششم مصر باستان (سال ۲۱۸۰-۲۳۳۰ ق م) است که هنگام محاصره دژ آسیاییان (آریاییان) به دست مصریان، به تصویر کشیده شده است. آرامگاه وی نیز در سقره است. (۴۱۳) افزون بر آن کی نام پدر توت هوتپ، کاهن بزرگ مصر (حدود ۱۹۰۰ ق م) بود که تندیس‌اش در «مجیدو»ی فلسطین یافت شده است (۴۱۴). همچنین خَی (Hay) وزیر رامسس سوم (۱۲۲۳-۱۲۹۰ ق م) (۴۱۵) و مردی با همین نام در دوران مرنه‌پات (Mernepath) فرعون مصر (۱۲۰۴-۱۲۲۳ ق م)، فرمانده پیاده نظام در سوریه بود. (۴۱۶) در رابطه با نام ایرانی کی می‌توان از کیه، همسر جنبی آمنوفیس چهارم (۱۳۴۷-۱۳۶۴ ق م) نام برد. کیه در نظر مصریان زنی بیگانه بود که خاستگاهش هنوز روشن نیست. گفته شده که وی شاید از مردم میتانی بوده باشد، ولی این نام مشابهی در اسناد میتانی ندارد. (۴۱۷) در اسناد خاور نزدیک درباره هوریان، به نام کی مستقل و یا در پیوند با آری «آریایی؟» و کی‌تِشوپ (۴۱۸) برمی‌خوریم. از سویی در ایران این نام بسیار رواج داشته و هنوز هم دارد. (۴۱۹) کیانه (Kiana)، فرزند نی‌ننه (Ni-en-na) (۴۲۰) از مردم کیلیکیه بود که همراه با یک نام ایرانی دیگر، یعنی میتره > میتره (Mithra) (۴۲۱)، وابستگی هر دو نام را به سنت ایرانی نشان می‌دهد. به همین نام به صورت کیان در چغاربازار (۴۲۲) برمی‌خوریم. ریشه «کی» را در نام‌های Kwsr (در متن‌های نفرین‌آمیز مصری) > کوی سر، کیساری، نام شاه گن‌هر (به خط میخی GĀnA-har = گزخر؟ و یا گنداری در خاور ایران) (۴-۱-۶) و سرانجام خیان (Khian) شاه هیکسوس (حدود ۱۶۵۰ ق م)، می‌توان جستجو کرد.

۷-۱-۶ § آتر، آتر «آتش و نیز پسر اهوره‌مزدا و یکی از ایزدان» ~ هندواروپایی at(e)r- (۴۲۳) در نام‌های ایرانی بسیار پیش می‌آید (۴۲۴) < آتر (atar) نام ایزد آموری، آتل (atal) در خاور نزدیک، مانند: نام اگدی آتل‌شینی که نام یک ارا‌به‌ران آریایی

در شکل اگدی آن قابل توضیح نیست. بنابراین شکل آغازین «کی» (کی‌فراده) بیشتر محتمل است.

410- ARE I, 114 n. a; Petrie 1924, *A History of Egypt* I: 27. 28.

411- Drower 1971, "Syria Before 2200 B.C.", *CAH* I, part 2: 358.

۴۱۲- برای نگاره مربوطه نک کتاب «آریاییان».

413- Drower 1971, *CAH* I, part 2: 358.

414- ANET: 228b.

415- ARE III, 556. 559. 560.

416- ARE III, 630. 632.

417- *Lexikon der Ägyptologie* III: 422ff.; Hayce 1959, *The Scepter of Egypt* II: 294.

۴۱۸- NPN: 26a. 27a. 77-78. 224b برای منشأ احتمالی آریایی «تِشوپ» نک ۶-۴-۵.

۴۱۹- به جز نام‌های تاریخی یاد شده (نک بالا) نام‌های جغرافیایی آمیخته با «کی» در ایران فراوانند مانند کی‌آباد (= کی‌آباد)، کیاده، کیارود، کیاسر، کیاسرا، کیاکلا و جز آن، نک فرهنگ آبادیهای ایران، ج ۱۱، ص ۴۰۰، ۳۵۵۷، ۳۵۶۰، ۳۵۶۵، ۷۲-۳۵۶۸، ۷۷-۳۵۷۴.

420- Goetze 1962, "Cilicians", *JCS* 16: 49, §10.

421- Goetze 1962: 49, §3.

422- Gadd 1940, "Tablets from Chagar Bazar and Tall Brak, 1937-38", *IRAQ* 7: 39a.

423- *Air.Wb.*: 312; Pokorny 1959: 69.

۴۲۴- برای نام‌های آمیخته با آتر نک پانویس با همین شماره در مقاله به زبان آلمانی؛ نیز نک

Air.Wb.: 318-320; Hinz 1975, *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*: 48-49.

«مَرِیَنو» بوده (۴۲۵) و نیز نام‌های آموری اَبی‌آتر، هام‌آتر [ایرانی *آموآتر «آتش جاویدان؟»]، ایللی‌آتر (۴۲۶)، آترنی، آتری‌زُدوق، (۴۲۷) آشوری‌آتره، آترهامو [*آترآمو «آتش جاویدان؟»]، آتر هشیش، آتر ایللی، آتر-سوری (۴۲۸) و غیره (نک کتاب «آریاییان»).

۶-۲ § نام اقوام و سرزمین‌ها

۶-۲-۱ § پَرشی=بَرهشی=اندیشه نگار مَرهشی

نخستین بار نام این سرزمین در سندی از لوگال‌آنه‌موندو (حدود ۲۵۰۰ ق م)، فرمانروا (پاتسی)ی شهر آدب (Adab) آمده است. (۴۲۹) از دوران سارگن (۲۳۱۶-۲۳۷۱ ق م) مدارکی به دست آمده است که از کشور بَرهشوم، بَرهشی، پَرشی، پَرهشو(م) و یا مرهشی و اکثر در ارتباط با ایلام، گزارش می‌دهند. (۴۳۰) همه این نام‌ها متعلق به یک سرزمین‌اند (۴۳۱) و هر یک شیوه نگارش زمان خود را می‌نمایانند، در حالیکه مرهشی، صورت اندیشه‌نگاری آن را نشان می‌دهد. (۴۳۲) سیمای کهن و اصلی نام این سرزمین به هر حال پَرشی است. خاورشناسان در مورد مکان پَرشی در فلات ایران، واقع در شرق ایلام و انشان (فارسی)، در حدود کرمان امروز، هم‌سخن‌اند. (۴۳۳)

۶-۲-۱-۱ § ارتباط میان پَرشی و آریاییان در متن‌های گوناگون دیده می‌شود. استرابون می‌گوید که آمرداها از پَرهشی‌ها (یا پَرشی‌ها) انشعاب یافته‌اند. (۴۳۴) این اشاره تاریخی می‌تواند عیناً بر اقوام مرتو (آمرد) و پَرشی (پَرسی) منطبق گردد. گفته دیگر استرابون در ارتباط با گزارش هرودوت حلقه‌ای از تاریخ را کامل می‌کند که علاوه بر آمرداها، در دو جای دیگر این حلقه، یونانیان و خویشاوند آنان، پارسیان قرار دارند. استرابون اشاره می‌کند که پَرهشی‌ها علاوه بر آمرداها در ارتباط قومی با قوم آرکادی بودند (۴۳۵) که قومی از اهالی جزیره کُرت بوده، در پرورش اسب‌های ممتاز شهرت داشته و منشأ ایشان براساس گزارش‌های دیگر با پارسیان یکی بوده است (۳-۶-۲-۱-۱ §). این اشارات تاریخی، از یکسو ارتباط قومی میان مرتوها

425- Kinlaw 1967, *A Study of the Personal Names in the Akkadian Texts from Ugarit*: 30; §۶-۲-۱ نک برای مَرِیَنو نک

426- Bauer 1926, *Die Ostkanaanäer*: 71b.

427- Gelb 1980, *Computer-Aided Analysis of Amorites*: 53.

428- Tallqvist 1966, *Assyrian Personal Names*: 47.

429- Güterbock 1934, "Die historische Tradition und ihre literarische Gestaltung bei Babyloniern und Hethitern bis 1200.", Teil 1, *ZA* 42: 40, Z. 11.

430- Sargon C 7 = Gelb 1990, *Die Altakkadischen Königsinschriften des Dritten Jahrtausend v. Chr.*: 179-81; C 13 = *ibid.*: 187-88; b 15 = Hirsch 1963, *AfO* 20: 51; b 16 = *ibid.*: 51; KAV 92 = VAT 8006, Z. 33 = Weidner 1953: 4. 20; Grayson 1977: 62. 63.

۴۳۱-۴۳۰ Jensen 1900, "Kis", *ZA* 15: 230 (در آنجا بسنجید نتیجه‌گیری نادرست را که پَرشی با سوسیانا «سرزمین شوش» یکی است)؛ نیز نک:

Güterbock 1938, *ZA* 44: 78; Goetze 1946: 167a; *id.* 1953, *JNES* 12: 118 n. 21; Edzard 1957, *Die Zweite Zwischenzeit Babylons*: 73 n. 352; *RLA* VII: 381a ff..

432- Güterbock 1938, *ZA* 44: 78; Goetze 1946, *JNES* 5: 166a; Weidner 1953; *AfO* 16: 20;

برای تبدیل «و» < «ب» و «م» < «و» در زبان‌های ایرانی نک:

Geiger 1898-1901, *Grundriß der Iranischen Philologie* I, 2. Abt.: 236.

433- Steinkeller 1982, *ZA* 72: 246ff.; *id.* 1989, "Marhasi", *RLA* VII: 381b; Pott 1994, *Mesopotamia and the East*: 27.

434- Strabo XI, 6, 1; نیز نک Meyer 1952-58, *Geschichte des Altertums* II: §572.

435- Strabo VIII, 3, 1. 8, 1.

(امردها) و پارسیان (پَرسِی‌ها) را که با پَرسِی‌های متون اَکَدی احتمالاً یکی بودند، نمایان ساخته (۴۳۶) و از سوی دیگر منشأ مشترک بخشی از یونانیان و پارسیان را آشکار می‌کند. خویشاوندی قومی پارسیان و یونانیان از راه زبان‌شناسی نیز تأیید می‌شود (نک پایین و نیز کتاب «آریاییان»).

۶-۲-۱-۲ § هرودوت می‌گوید که پارسیان، نام خود را از نام پَرسِه‌ئوس و پِثیری توس، پسران زئوس، و نیز پرسس پسر پرسه‌ئوس برگرفته‌اند و به‌گفته هِکاتیوس، پارسیان خود را از خویشان آنان می‌دانستند. (۴۳۷) در همین رابطه می‌توان از پرسه‌فون دختر زئوس، پرسه‌ئید پسر پرسه‌ئوس، پَرسِه همسر هلیوس و مادر کیرکه جادوگر و نیز پاریس پسر پریمائوس که همسر هلن قهرمان ترویا بود، نام برد. بر همه این پیوندها به‌گمان می‌توان پالاس (آتنه) > پَرس (قس عبری پازس «پارس») = پارسه، پَرسِت (Pereset) ها < پِلِست (Peleset) های متن‌های مصری (۴۳۸) و پرسیت‌های تورات = فلیسترها (فلسطینیان) و نیز نام کشور فلسطین را افزود. با توجه به اینکه دودمان‌های آریایی، ۳۰۰ سال پیش از مهاجرت اسرائیلیان تقریباً تمامی فلسطین و سوریه را زیر نفوذ سیاسی خود داشتند (نک ۳-۶ § و نیز به تفصیل در کتاب «آریاییان»)، کاملاً طبیعی است که نام قوم آنان در تورات، به‌ویژه در بخش‌هایی که از برخوردهای اسرائیلیان و اقوام بومی فلسطین گزارش می‌دهد، به‌دفعات ذکر شده است. از سال‌ها پیش گمان رفته است که منظور از پَرسِت‌ها در تورات همین قوم بومی فلسطین، یعنی آریائی‌ان، می‌باشد. (۴۳۹) گذشته از آن واژه عبری بَرزِل (barzel) «آهن»، پُورزالا (b/pa/urz'la) در زبان آرامی، پَرزن در عربی کهن جنوبی، فِرزِل «قیچی آهن‌بری» در عربی، پَرزِلو (parzillu) در اَکَدی، تماماً به‌معنی «آهن» (۴۴۰) از همان ریشه پارسه است که از سوی دیگر در هندی باستان به‌شکل پارسه‌و (pārsava «آهنین» = پَرثَه‌و (parpava) در پارسی باستان به‌معنی «از پارت آمده» (۴۴۱) جلوه می‌کند. از سویی واژه پاراش در عبری، قَرسو در عربی، قَرس در زبان اتیوپی، فرس در زبان سبایی «اسب» نیز با پارس (۴۴۲) یا پارس‌های بومی فلسطین در ارتباط است. این حقیقت که اسب و ارابه به‌دست آریاییان به‌خاور نزدیک آورده شده (۱۴-۱-۴-۵ §) و نیز آهن به‌وسیله فلیسترها (فلسطینیان) به فلسطین رفته که این موضوع در تورات نیز تأیید شده، (۴۴۳) ارتباط تاریخی پارسیان و واژه‌های یاد شده را توجیه می‌کند. افزون بر اینها سومریان جایگاه مِه (me) «نیروی ایزدی، جشن‌های دینی» (۱-۲-۵ §) را در کشور اَرَتَه (خاور ایران) می‌پنداشتند. واژه «مه» در زبان سومر با واژه سومری بَرزَه (barza) و واژه اَکَدی پَرسو (م) (parsu(m)) (۴۴۴) برابر بوده و باید با واژه پارسه هم‌ریشه باشند. در همین رابطه می‌توان از واژه سومری توگ‌بَرسِی (túg barsi) «سربند، کلاه» که در آن «توگ» به‌معنی «پارچه» است، (۴۴۵) < واژه اَکَدی پَرسِی‌گو (م) «سربند، کلاه» (۴۴۶) (بسنجید با اِرینو (ایرانی؟) «گردنبند» (۴۴۷) و نیز واژه

۴۳۶- نک به نظریه مخالف König 1934, *Älteste Geschichte der Meder und Perser*: 9.

۴۳۷- هرودوت، کتاب ۶، بند ۵۴؛ کتاب ۷، بند ۶۱؛ هکاتیوس بنا بر گفته هلانیکوس، قطعه ۱۵۹، نک:

Marquart 1896, *Untersuchungen zur Geschichte von Eran I*: 233.

438- Gardiner 1947, *Ancient Egyptian Onomastica I*: 200.

439- Albright 1922, "Palestine in the Earliest Historical Period", *JPOS* 2: 128.

۴۴۰- AHW II: 837b؛ نیز نک Judaica XIII: 288b؛ برای واژه پَرزِلی parzilli «آهن» در متن‌نرام‌سین نک:

Gurney 1955, "The Sultantepe Tablets", *Anatolian Studies* 5: 102, Z. 83.

441- KEWA II: 257.

442- Jensen 1900, *ZA* 15: 230 n. 1 ; Salonen 1955: 21, n. 1; Gesenius 1907, *Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*: 828. 832.

هرتسفلد نیز واژه عربی قَرس را از ریشه نام سرزمین پارسه می‌داند:

Herzfeld 1968, *The Persian Empire*: 186.

۴۴۳- تورات، کتاب سموئیل نبی، بخش ۱۳، بندهای ۱۹-۲۲.

۴۴۴- AHW II: 835a-836a، در آنجا (ص 835b) همچنین نک واژه marza (بسنجید با مرهشی و پرشی)؛ SDG I: 126.

445- SDG II: 1044.

سومری برسی (barsi) «آرد جو» (۴۴۸)، گیش برسی (giš barsi) «قطعه چوبی کشتی» (۴۴۹)، اکدی پُروتو (parūtu) «نوعی سنگ مرمر سفید»، پُرسو (m) (parsu(m)) «کاروان» (۴۵۰) و نیز پُروتو (na⁴parutu) «نوعی سنگ جادویی» (۴۵۱)، پُروتو (m) (parutu(m)) «نوعی تیردان» (۴۵۲) و پرشه نه (paršana) حیوانی بزرگ و رقصنده (۴۵۳) (اسب؟) در متن‌های بغازکوی و غیره نام برد.

۳-۱-۲-۶ § با پذیرش ارتباط این واژه‌ها با منشأ آنها و نیز ورودشان از خاستگاه خود به میانرودان، می‌توان به حضور اقوامی در جهان باستان پی برد که خود را پُرسه، پُرسو و پُروتو می‌نامیدند و به گمان با پارسیان و پارتیان یکی بوده‌اند. این مطلب به وسیله شواهد مستقل تأیید می‌شود. حضور سنت پارسی در میان یونانیان از راه گزارش‌های باستانی درباره خشایارشا و ارتباط قومی پارسیان و یونانیان تأیید می‌شود. بنابر گزارشی، خشایارشا به مردم آرگوس، قوم میکنه، که در جنگ‌های ترویا نقش اصلی را در کنار سایر اقوام یونانی بر عهده داشت (۴۵۴)، پیامی فرستاده و پارسیان را از نوادگان پُرسه‌نوس دانسته و به نیای مشترک دو قوم و نیز خویشاوندی با قوم دانو (۶-۳-۲-۶ §) اشاره کرده است. (۴۵۵) براساس همین گزارش، هلنی‌ها پارسیان را در دوران پیشین، کِپنی (Kephener) می‌نامیدند درحالی‌که پارسیان به خود نام آرتایی (Artaioi) نهاده بودند. در پیش به ارتباط میان پارسیان و سرزمین آرتا (Aratta) اشاره شده است (۱۰-۱-۵ §). به این ترتیب قوم پارس را با سه نام گوناگون در تاریخ ثبت کرده‌اند: پارس، کِپن و آرتا. افزون بر آن جالب توجه است که اقامتگاه قوم آرتا (سیستان تا آراخوزی) با قوم آرتی (در همسایگی آراخوزی و قندهار) (۱۰-۱-۵ §) و کشور پُرشِی (کرمان و خاور آن) همپوشانی دارد.

۴-۱-۲-۶ § نام کشور پُرشِی می‌تواند از ریشه هندو آریایی کهن پُرشو (paraśú) «تبر، تبر رزمی» (۴۵۶) گرفته شده باشد. مترادف با این ریشه، واژه ایرانی *پارس‌وه (pār[a]śva-) «تبرداران» است و نام قوم پارس که در پارسی باستان پارسه گفته می‌شده، از آن برگرفته است. (۴۵۷) همچنانکه قوم ساکسون نیز در اصل به معنی «شمشیر داران» است. (۴۵۸) واژه هندوایرانی *پَرتو (paraθu-) از نظر قواعد آواشناسی برگرفته از شکل هندواروپایی *په‌له‌کو «کلنگ» است (۴۵۹) که در ارتباط با واژه اکدی پی‌له‌کو (pilaququ) «خنجر، قلم سنگتراشی» ~ گیش بِل (giš BAL) و نیز سومری به‌له (bala) «حفر کردن، وسیله‌ای

۴۴۶- AHW II: 836a; SDG I: 122-123 در آنجا نک به واژه‌های برسیگ، برسیکی «نوعی پوشاک»، (توگ) برسی (گ) «بند»، (توگ) برسی‌گل «پیشانی‌بند بزرگ»، برسیگ «شال»، برسیگ «بُرس برای زیر کردن پارچه» (بنابراین واژه «بُرس» هم ممکن است از ریشه «پُرسه = پارس» باشد)، برسیگ «بخشی از بدن»، (دوگ) برسی‌ایله «کاسه سفالی» (برای واژه و پسوند سومری دوگ «کاسه، پارچ» نک SDG I: 227)؛ برای واژه اکدی پُرشِی گم «کلاه» نک Meyer 1939, "Ein akkadisches Heilungsritual aus Boğazköy", Z445 N.F. 11: 200, 14. 22.

۴۴۷- AHW I: 241b؛ اِرینو به معنی «در بند کردن» و اِرن به معنی «افسار» نیز هست (AHW III: 1103a, SDG I: 277). SDG I: 123؛ (نان از آرد برسی) Sjöberg 1984, The Sumerian Dictionary II: 127b: 448-

449- AHW II: 836b s.v. parš/sigu(m); SDG I: 123. 450- AHW II: 835a.

۴۵۱- AHW II: 837b؛ برای واژه na⁴ «سنگ» نک SDG II: 708؛ پسجید با zagin^{na4} «سنگ لاجورد». 452- AHW II: 837b.

۴۵۳- Goetze 1962, JCS 16: 29؛ وی این واژه را «خرس» می‌پندارد. 454- Horneffer 1971, Herodot, Historien: 737, n. 196.

۴۵۵- هرودوت، کتاب ۷، بند ۱۵۰.

456- EWAia. II: 87; KEWA II: 213; Wörterbuch der Mythologie V: 106.

457- Eilers 1954, "Der Name Demawend", ArchOr 22: 357; → KEWA II: 213.

458- Eilers loc.cit.

459- EWAia. II: 87; KEWA II: 213.

از چوب و فلز» (۴۶۰) می‌باشد. به موازات آن و یا از ریشه مشترک، در زبان‌های هندواروپایی واژه‌های مشابهی تحول یافته است: فارسی بیل، آلمانی کهن *bīhal*، آلمانی میانی *bīl* و آلمانی امروزی *Beil* (۴۶۱). به این ترتیب واژه یاد شده از دیرباز به زبان‌های میانرودان راه یافته است. از سویی ممکن است واژه فارسی تیر، برگرفته از *تیر، *تیره (۴۶۲) (=ارمنی *tapar*) در اصل در پی جابه‌جایی آوایی «ت» و «پ» از *پرت باشد (قس پارسی باستان پرت، ختنی - سکایی *پرتَه، پرتَه، توخاری پرت، پرت). (۴۶۳) بدین‌سان پیوند قومی تیوران و سرزمین تیورستان = تیرستان (که به جنگل‌هایش شهرت داشته) با پارس‌ها آشکار می‌شود و ارتباط قومی آمرداها با پارسیان نیز که از گزارش استرابون برداشت می‌شود (۱-۱-۲-۶§)، یکبار دیگر تأیید می‌گردد. بنابراین نام «پارس» معنای «سوارکار»، «نجیب‌زاده»، پهلوان یا «جنگجو» (۴۶۴) نداشته، بلکه به معنی «جنگجویان تیردار» بوده است، همانگونه که تیوران این معنی را مستقیماً در نام خود حفظ کرده‌اند.

همچنین نام تراسپی‌ها (*Traspier*) که تیره‌ای از قوم سکایی بودند و نماد تیره خود را تیری جنگی می‌دانستند که آسمان به آنها اهدا کرده بود، (۴۶۵) می‌بایست در ارتباط با تیر باشد. در نام شاه هیتی تَبَرَنَش (*Tabarnaš*) ~ تَبَرَنَه (*Tabarna*) در زبان هاتی (۴۶۶) مجدداً تیر دیده می‌شود. همچنین نام دپورائپ (*Dapuraip*) در گل‌نشته‌های تخت جمشید برگرفته از *تپوره (*Tapura*) به معنی تیوری است. (۴۶۷) سرانجام سرزمین تفر (*Tefrer*) که رامسس سوم آن را منشأ سنگ لاجورد یاد کرده است، (۴۶۸) باید در ارتباط با دپره (*Dapara*) «کوه سنگ لاجورد» (۴۶۹) در اسناد بابلی باشد که هر دو نام برگرفته از همان ریشه ایرانی «تیر» است. همین ریشه نام اقوام و سرزمین‌های گوناگون را تشکیل داده و تنها معدن سنگ لاجورد در آنجا قرار داشته است (نک کتاب «آریاییان»). واژه هندوآریایی پَرشو در ارتباط با واژه پَرشو «دنده، کارد خمیده، داس» (۴۷۰) است که پس از تبدیل (س < ه) و (ر < ل) و نیز جابه‌جایی آنها واژه فارسی پهلُو «کنار، دنده» به وجود آمده است. این واژه بعدها برای عنوان «زبان پهلوی» به کار رفته است. همچنین نام قوم پارت از پَرسه و پرسوا برخاسته است. (۴۷۱)

۵-۲-۶ § در سرزمین‌های خاوری (هند) نیز به اقوام ایرانی برمی‌خوریم که نام قومشان در ریگ‌ودا آمده و از واژه هندوآریایی پَرشو «تیر» گرفته شده است. ماندالای ششم از جریان‌های تاریخی گزارش می‌دهد که در باختر هندوستان یعنی در آراخوزی، زرنگ و سرزمین‌های همسایه روی داده‌اند. در آنجا دیوداسه (*Divodāsa*) در برابر پانی (*pani*) ها، بری‌سه‌یه (*Br̥saya*) و جز آنها می‌جنگد. در سرودی که به سَرَس‌وتی (*Sarasvatī*) ویژه شده، در کنار اقوام ایران شرقی به نام قوم

460- *AHW* I: 135b unter *būdu(m)*; II: 863; Sjöberg, *The Sumerian Dictionary* II: 64ff.; *SDG* I: 105; *SumGl*: 63; Pisani 1954, "Und dennoch Rudra 'Der Rote'", *ZDMG* 104: 138 n. 1;

نیز بسنجید با واژه پیلاکوهولی «نخ‌ریس» در متن‌های آلاخ

(Dietrich & Loretz 1966, "Die soziale Struktur von Alalah und Ugarit", *WO* 2: 192).

461- Cf. Chauhan 1985, *Understanding Rigveda*: 256 mit Hinweis auf R. N. Dandekar, 1981, *Exercises in Indology*, Delhi: 15 n. 22.

۴۶۲- Gershevitch 1969, *Amber at Persepolis*: 236. در آنجا نک نام پارسی باستان با نگارش ایلامی دَبَرَه (OnP, 8.318).

۴۶۳- Gershevitch, *BSOAS* 14: 485, n. 1. برخلاف این نظریه نک Eilers *op.cit.*: 336؛ در همین ارتباط نک *KEWA* II: 213 «معنی مشکوک است».

464- König 1934: 10; Frye 1962: 122.

465- Herodot IV 5-7; s. Justi, *Grundriß* II: 442.

۴۶۶- Albright, *JPOS* 2: 126, n. 2; Güterbock 1938, *ZA* 44: 104. برای نام تَبَرَنَه = هاتوشیلی یکم نک:

id. 1964, "Sargon of Akkad mentioned by Hattusili I of Hatti", *JCS* 18: 1.

467- Hinz 1975, *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*: 235.

468- *ARE* IV, 30. 34.

469- Reiner 1956. "Lipsur Litanies", *JNES* 15: 132-33, Z. 26.

470- *EWAIa*. II: 100.

471- König 1934, *Älteste Geschichte der Meder und Perser*: 10.

پارت نیز برمی‌خوریم. (۴۷۲) در همان ماندالای ششم نام قوم پَرشو (Parsu) هم آمده است. این قوم شترهای ایران شرقی را به هدیه می‌آورد. (۴۷۳) افزون بر آن واژه‌های زیر نیز در ارتباط با همان ریشه «پارسه» یاد شده است مانند: پارَشَوَیه (Pāraśavya)، از نوادگان پَرشو. (۴۷۴) پَرشو (۴۷۵)، نام مرد و یا به گمان قوم پارس، معادل واژه مادی پارسه که از واژه پارشَو (شکل دیرین پَرشو) گرفته شده و در ارتباط با ریشه هندوایرانی *پارسوا (pārcua) است (۴۷۶) و دیگر نام پَرسومانَوی، ظاهراً نام یک زن و دختر مَنو. (۴۷۷)

پیوند واژه پَرشوش (Parsus) (۴۷۸) با واژه‌های پیرئوس و پَرشوس (Prthus, Parsus) یعنی پارت‌ها و پارس‌ها و نیز نام پارثَو (Pārthava-) (۴۷۹) با قوم پارت‌ها پژوهش شده است. (۴۸۰) همچنین نام قوم پاراوَتَه (Pārāvata)، «مردم سرزمین‌های دور دست»، (۴۸۱) می‌تواند پس از جابه‌جایی va و ta در اصل نمایاننده پَرثَو «پارت‌ها» و یا سرزمین پارت باشد، همانگونه که همین جابه‌جایی آواها در مورد تیر یا تیر و پَرَتو صورت گرفته است. جالب توجه است که واژه پَرَوَتَه به معنای «کوهستان» یا «خدای کوهستان»، گاهی در ارتباط با ایندَرَه، به سرزمین‌های باختری هندوستان، یعنی فلات ایران و پارت اشاره دارد که آریاییان از همان مناطق به هند مهاجرت کرده‌اند. در اوستا نیز این واژه به شکل پوروتَه (Pouruta=Parvata) آمده است. (۴۸۲) این نام‌ها به گمان با نام‌های مندرج در منابع باستانی اروپا، یعنی قوم پاروئِتای (Papuñtai) (۴۸۳)، که در مرزهای شمالی گردوزی اقامت داشتند و یا پاروئِتای از ایالت آریا (۴۸۴) و نیز Ἀπαρύται «آپاری»ها = *Ā-parvata (۴۸۵) در پارسی باستان مترادفند. (۴۸۶) اشاره به پارت‌ها و پارس‌ها در کهن‌ترین بخش‌های ریگ‌ودا که پیش از ۱۴۰۰ ق م (۴۸۷) سروده شده‌اند و در ماندالای ششم که به این گروه تعلق دارد، تأییدی بر این دیدگاه است که این اقوام در نیمه هزاره دوم ق م در سرزمین‌های پهناور باختر هند، یعنی در خاور ایران اقامت داشته‌اند.

۶-۲-۱-۶ § از ریشه هندوآریایی پَرشو «تیر جنگی» نام پارسیان برگرفته شده است. (۴۸۸) با توجه به انطباق جغرافیایی که

472- Hillebrandt 1929, *Vedische Mythologie* II: 244, *ibid.* I: 517; cf. Macdonell 1912, *Vedic Index* II: 70; für Brsaya s. RV VI, 61, 3; I, 93, 4.

۴۷۳- ریگ‌ودا، کتاب ۸، بخش ۶، بندهای ۴۸-۴۶ = Geldner 1951, *Der Rig-Veda* II: 298-299؛ برای خاستگاه شتر در خاور ایران نک کتاب «آریاییان».

474- Macdonell 1912, *Vedic Index of Names and Subjects* II: 518.

۴۷۵- ریگ‌ودا، کتاب ۸، بخش ۶، بند ۴۶.

۴۷۶- Weber zit. von Macdonell 1912 I: 504 n. 8؛ نیز نک (KEWA I: 503) زیر عنوان Tirindira در کنار پَرشو pārsu (= پارسه، پارس؟)؛ EWAia. II: 101.

477- Macdonell 1912, I: 504.

۴۷۸- ریگ‌ودا، کتاب ۱۰، بخش ۳۳، بند ۲ که گلدنر آن را «دنده» ترجمه کرده است و با ریشه هندوآریایی پَرشو «دنده» و نیز «کارد خمیده، داس» مطابقت دارد (۴-۱-۶-۶ §). KEWA II: 261؛ بند ۸، بخش ۲۷، بند ۴۷۹- ریگ‌ودا، کتاب ۶، بخش ۲۷، بند ۸.

480- Ludwig, *Translation of Rigveda* 3: 196, zit. von Macdonell 1912, II: 504; Hillebrandt 1927, *Vedische Mythologie* I: 517 n. 2.

481- Macdonell 1912, I: 518; KEWA II: 259; EWAia. II: 123.

۴۸۲- ریگ‌ودا، کتاب ۱، بخش ۱۲۲، بند ۳؛ بخش ۱۳۲، بند ۶؛ کتاب ۳، بخش ۵۳، بند ۱ و غیره؛

Macdonell 1898, *Vedic Mythologie*: 10. 60. 154. 159; KEWA II: 228.

483- Ptolemäus VI, 20, 2.

484- Ptolemäus VI, 17.

485- Herodot III, 91; cf. KEWA II: 228.

۴۸۶- Macdonell 1912, I: 518-519 + n. 6؛ بخشی از این نظریه بر اساس دیدگاه Hillebrandt.

487- Wüst 1927, "Über das Alter des Rigveda und die Hauptfragen der indoarischen Frühgeschichte", *WZKM* 34: 165-215; Kammenhuber 1968, *Die Arier im Vorderen Orient*: 81; s. auch Derakhshani 1995: 56.

۴۸۸- نام پَرهشی نیز می‌تواند مانند سوبارتو از ریشه مشترک هندوآریایی بُهر bhar «مراقبت کردن و شدن» و سو «خوب» تشکیل شده باشد که به صورت بُهرسو (آ) به معنی «خوش منظر» است.

براساس ریگ‌ودا در مورد اقامتگاه پارسیان و پارتیان در نیمه هزاره دوم در شرق ایران از یک سو و پَژشی یا پَژشوی متن‌های اگدی در خاور انشان (فارس) از سوی دیگر به چشم می‌خورد، به‌خوبی روشن می‌شود که باید این دو سرزمین و قوم را با قوم پَژهسی که استرابون آورده، یکی بدانیم. انطباق هم‌آوایی نام این اقوام با گزارش‌های باستانی مؤید این دیدگاه است. هنگامیکه پارسیان به سال ۸۳۵ ق م به شهر بیت هانان (تلفظ این نام روشن نیست) تاختند، آشوریان آنرا پَرسوا (parsua) نامیدند. پَرسوا همچنین نام سرزمین پارس‌ها بود. ایلامیان نیز که در پیکاری با آشوریان در کنار پارسیان می‌جنگیدند، همان نگارشی را برای نامیدن هم‌پیمانان خود به کار بردند که بر پایه واژگان آشوری برای نوشتن نام بابلی کهن مَرهشی = پَژشی به کار گرفته می‌شد و به همین شکل نیز در متن‌های هیتی بغازگوی آمده است. از این روی واژه اگدی پَژشو و آشوری پَرسوا و نیز پارسی باستان پَژسه یکی هستند (۴۸۹). اشاره به این قوم در اوستا بعید نیست، چرا که چه بسا واژه مرکب اوستایی وُهر پَرسَه (vohu.pərəsa) (۴۹۰) به معنی «پارسی خوب» باشد. (۴۹۱)

حال اگر بدون پیشداوری به این شواهد و مدارک تاریخی دیگر بنگریم، آنگاه نتیجه می‌گیریم که پارسیان، بومیان سرزمین پارسه بودند که نام قوم خود را بر آن سرزمین نهاده بوده‌اند، همانگونه که در جاهای دیگر نیز معمولاً نام اقوام بر سرزمین‌ها نهاده می‌شده است. شاهد مناسب در این مورد، نام سرزمین «ایران» است که به معنای «سرزمین آریاییان» است. در برابر این نتیجه‌گیری که رد آن نیاز به دلیل قاطع‌تری دارد، دیدگاه دیگری هست مبنی بر این که پارسیان نام قوم خود را از سرزمینی گرفته‌اند که بعدها به آن کوچ کرده‌اند. (۴۹۲) ولی این دیدگاه با بررسی دقیق‌تر اعتباری نمی‌یابد، زیرا از همان آغاز بر فرض‌های نادرست بنا شده است. استدلال بالا، فرض را بر مکان جغرافیایی پَژشی (سرزمین مذکور در متن‌های کهن اگدی) در خاور ایران نهاده، بلکه آن را در باختر ایران، یعنی حوالی آب شیروان، در شمال خوزستان تا دشت‌های آن می‌پندارد. پارسیان، براساس «فرضیه مهاجرت»، هنگام کوچ از خاستگاه شمالی خود به پارس، از این منطقه عبور کرده و برای نخستین بار نام آنان در متن‌های آشوری ذکر شده است. (۴۹۳) سایرین نیز جای پَژشی (مرهشی) را در همین حوالی می‌پنداشتند. (۴۹۴) لیکن نتیجه پژوهش‌های نو جای پَژشی را در خاور ایران اثبات کرده است (۱-۲-۶ §). از این روی پارسیان هنگام «مهاجرت» از شمال به پارس نمی‌توانسته‌اند از پَژشی در خاور ایران گذر کرده باشند. به همین جهت نیز نمی‌توانسته‌اند نام قوم خود را از آن سرزمین وام گرفته باشند. از سوی دیگر ریشه آریایی نام قوم پارسی، گواه منشأ آریایی آن است. امروزه اکثر آریایی نام‌های پارسه و پَژشو را پذیرفته‌اند، گرچه گاهی در این مورد تردید نیز ابراز می‌شود. (۴۹۵) (۴۸۹)

۲-۲-۶ § ماد

۱-۲-۲-۶ § ماد (Mada) در متن‌های کهن میانرودان، نامی جغرافیایی است. واژه سومری ماد بی‌شک یک وام‌واژه است که معمولاً به معنای «سرزمین» ترجمه می‌شود. شیوه کاربرد آن در متن‌های کهن آشکار می‌سازد که در آن باید معنی ویژه‌تری نهفته باشد. (۴۹۶) گوده‌آ فرمانروای لاگاش (۲۱۲۴-۲۱۴۳ ق م) ماد را سرزمینی یاد می‌کند که در آن حبوبات

489- Herzfeld 1968, *The Persian Empire*: 185-6.

۴۹۰- یشت ۱۳، بند ۱۲۴.

۴۹۱- Mayrhofer (1979, *Iranisches Personennamenbuch*, 388) و Bartholomae (*Air.Wb.*: 1432) این نام را «خوش‌پریش» از ریشه فُرس «پریش» - زمان حال پَرسَه می‌دانند (تک 997 *Air.Wb.*).

492- Herzfeld 1968: 186

493- Herzfeld 1968: 184. 185.

۴۹۴- Hinz 1964, *Das Reich Elam*: 59. در آنجا نک نقشه میانرودان و جای سرزمین وَرهشی = پَژشی.

495- Szemerényi 1996, "Iranica II", *Sprache* 12: 191.

496- Jacobsen 1953, "The Reign of Ibibi-Suen", *JCS* 7: 40, n. 47.

می‌رویند.^(۴۹۷) این سرزمین به گمان پهنه‌ای بس گسترده بوده است، زیرا ماد در شکل پیشوند همراه با نام چندین مکان آورده شده است که همگی در باختر فلات ایران قرار داشتند مانند مرتو، سوبارتو، انشان، کیماش، گوتیوم و غیره (نک پائین‌تر).

شولگی، فرمانروای سلسله اور سوم (۲۰۴۸-۲۰۹۵ ق.م)، در سال ۳۸ فرمانروایی خود اقدام به احداث بادمادکی (bádmada ki)، به معنی لغوی «دیوار یا دژ سرزمین ماد» نموده و سپس از غنایم جنگی که از سرزمین مرتو گرفته، گزارش کرده است.^(۴۹۸) در اینجا نیز، همچون جاهای دیگر، در مورد معنی واقعی ماد اتفاق نظر وجود ندارد.^(۴۹۹) در بیشتر ترجمه‌ها بادمادکی به صورت «دیوار سرزمین» ترجمه شده است.^(۵۰۰) نشان توصیفی «کی» (ki) که همواره همراه با نام سرزمین‌ها و به طور کلی با نام‌های جغرافیایی می‌آید،^(۵۰۱) با نگرشی بی‌پیشداوری مبین آنست که ماد نامی جغرافیایی است که برای نامیدن چشم‌انداز یا پهنه‌ای به کار می‌رفته و به صورت عام معنی «سرزمین» نمی‌داده است. چون محدوده‌هایی که در متن‌های سومری با پیشوند ماد آمده اغلب با سرزمینی که بعدها به نام ماد (Māda) «مادستان» شهرت یافت، منطبق است و از نظر قوم‌شناسی نیز تغییری در ساکنان آن منطقه دیده نمی‌شود (۶-۲-۲-۶§) و نیز هر دو نام یکسان‌اند («آ» در خط میخی با «ا» نمایش داده می‌شود)، لذا در وهله نخست هیچگونه تضادی برای پذیرش یکی بودن این دو نام وجود ندارد. از شواهد سومری برمی‌آید که ماد از نظر جغرافیایی پهنه‌ای بوده که «سرزمین ماد» بعدها جزئی از آن بوده است. این که آیا واژه مادکی، که با نشان توصیفی «کی» همراه است، بعدها معنی عام یافته و به معنی «سرزمین» نیز به کار گرفته می‌شده، کاملاً محتمل است. چنانکه نشان توصیفی «کور» (kur) نیز در آغاز به معنی «کوه، سرزمین کوهستانی=فلات» بوده و بعدها عموماً با معنی «کشور خارجی، کشور بیگانه» و حتی «مشرق» به کار رفته است.^(۵۰۲) در متن‌های سومری پسین به واژه ماد بیشتر برمی‌خوریم. در دوران شولگی این واژه را همراه با نام سرزمین‌های گوتیوم و زیمودار می‌بینیم.^(۵۰۳) در متنی که شوسین، شاه همان دودمان (۲۰۳۰-۲۰۳۸ ق.م)، از لشکرکشی خود به سرزمین‌ها و شهرهای منطقه زاگرس گزارش می‌دهد (نک کتاب «آریاییان»)، از طلاهایی سخن رفته که او در ماد به غنیمت گرفته بوده است.^(۵۰۴) آشکار است که برای تعیین منشأ طلاهایی که غنایم جنگی این فرمانروا را تشکیل می‌داده است، ذکر نام یک سرزمین، یعنی همان «ماد»، کاملاً عادی و قابل انتظار است اما نه به شکل عام و فقط به معنی یک «سرزمین»، که معنی هم نمی‌دهد. در سند دیگری از پورسین از همان دودمان (۲۰۳۹-۲۰۴۷ ق.م) ماد در ارتباط با نام‌های جغرافیایی دیگر در زاگرس آمده است: کیماش، اوربیلوم، شاش‌روم، بیتوم‌رابیوم، یابرو و خوخنوری که همگی در خاور سومر قرار دارند (نک به پائین). به این ترتیب ترجمه «دشت» برای ماد هم که پیشنهاد شده است،^(۵۰۶) اعتباری ندارد، زیرا بر خلاف میانرودان که در دشت قرار دارد، جملگی مکان‌های یاد شده در

497- *Gud Cyl A*, XIV, 7-9 in *SAK*: 104, 105; Jacobsen 1953, *JCS* 7: 40, n. 47.

498- *RLA* II: 141b-142a; *SAK*: 231 Jahr 35 u. 36; Lau 1996, *Old Babylonian Temple Records*: 3;

برای منشأ ایرانی غنایم نک کتاب «آریاییان».

499- Michalowski 1976, *The Royal Correspondence of Ur*: 96 n. 16; s. Edzard 1957, *Die zweite Zwischenzeit Babylonien*: 34 n. 139.

500- *RLA* II: 142a, (56).

501- *AHW* I: VII a.

502- Steiner 1987, "Der Gegensatz 'Eigenes Land': 'Ausland, Fremdland, Feinland' in den Vorstellungen des Alten Orients", H. J. Nissen und J. Renger (Hrsg.), *Mesopotamien und Seine Nachbarn*: 633-664.

۵۰۳- برای مده گوتیوم نک نامه آزدمو به شولگی (Michalowski 1976: 173, Rs., Z. 4)؛ برای مده زیمودار نک نامه شولگی به پوزورشولگی (Michalowski 1976: 187, Z. 20; 196, Z. 33. 38).

۵۰۴- در اینجا مده بدون لفظ توصیفی «کی» آمده است.

۵۰۵- در این جمله مترجم (Edzard) عبارت «مده مده» را «سرزمین‌ها» معنی کرده است: «شاه طلاهایی را که در سرزمین‌های مردم سو به غنیمت گرفته بود، ...» (Edzard 1960, *AfO* 19: 7, Z. 25).

506- Jaconsen 1953, *JCS* 7: 40 n. 47.

کوهستان و فلات واقع بوده‌اند. در متن اصلی می‌بینیم که ماد در ردیف نام سایر سرزمین‌ها جای دارد. (۵۰۷) در اینجا نیز ترجمهٔ همیشگی «سرزمین» برای ماد ارایه داده شده است: «شاه پورسین بیتوم‌رابیوم، یابرو، ماد (= سرزمین‌هایشان؟) و خوخنوری را ویران ساخت». روشن نیست که در این سند منظور از «سرزمین‌هایشان» چه می‌تواند باشد، زیرا نام آن سرزمین‌ها به‌صراحت آورده شده است. این حقیقت که نشان توصیفی «کی» در برخی از متن‌های یاد شده از ماد حذف شده است، دلیلی برای ردّ معنی آن برای نام خاص سرزمین نیست، همانطوری که در نام سرزمین لبنان (Labnanu) و چند سرزمین دیگر نیز این نشان از بین رفته است. (۵۰۸) در متن دیگری در ارتباط با سرزمین‌های خاوری (۵۰۹) به ماد برمی‌خوریم که باز به‌معنی «سرزمین» ترجمه شده است: («کیماش»، «خومورتا» و «سرزمین؟ = ماد» در یک روز ویران شدند). (۵۱۰) لیکن در اینجا نیز ترجمه «سرزمین» برای ماد بی‌معنی است. باز در سند دیگری از سال هفتم فرمانروایی شوسین نام ماد همراه با زاب شالی (در کوهستان لرستان) به‌چشم می‌خورد. (۵۱۱) همین شاه در نامه‌ای به معمار دژی در خاور، چنین نوشته است: «من به‌شما دو نفر فرمان دادم، که جوّ سیاسی ماد را دگرگون نکنید» (۵۱۲). در اینجا نیز ماد آشکارا به‌معنی نام سرزمین ویژه‌ای آمده است. در متن دیگری از دوران ایبی‌سین از همان دودمان، نام ماد همراه با ایتته‌لرین، آدم‌دون، خوخنوری، آوان و آ نشان آمده است، که نام دو کشور آخری نیز دارای پیشوند ماد می‌باشد. (۵۱۳) فهرستی سومری از اقلام مربوط به حدود ۲۰۰۰ ق م بسیار جالب توجه است. این فهرست نام‌های ترکیب شده با ماد را آورده است که از این قرارند: ماد کی، ماد مون‌گی‌پن کی، ماد سویر کی، ماد اوری کی، ماد نیم کی - ما کی، ماد کی‌پن‌گی‌پن کی، (۵۱۴) که برابرند با سرزمین ماد (۵۱۵)، سرزمین مون‌گین (= آمورو؟) (۵۱۶)، سرزمین سوبارتو، سرزمین اکد، سرزمین ایلام و سرزمین سومر. قابل توجه است که ماد همواره همراه با سرزمین‌های خاوری و بسیار به‌ندرت همراه با اکد و سومر به‌چشم می‌خورد و برای سرزمین‌های دیگر به‌کار نرفته است. (۵۱۷)

در شواهدی که تاکنون آورده شده است هیچ‌گونه نشانی که «ماد» را بتوان به‌معنی عام «سرزمین» آورد دیده نمی‌شود. این واژه آشکارا نوعی لفظ عام برای سرزمین‌های واقع در شرق دجله تا مشرق زاگرس بوده است؛ پهنه‌ای که در دوران‌های بعد میهن مادها و پارسیان گردید و اکنون زیستگاه کردان است. این برداشت و این حقیقت که سومریان میان سرزمین خود (کَلَم Kalam) و سرزمین‌های خاوری در منطقه زاگرس تفاوتی آشکار می‌نهادند، با سندی از دودمان سوم اور ثابت می‌شود. در

507- "... bi-tum-ra-bi-um^{ki} ja-ab-ru^{ki} ma-da ma-da-bi ú hu-úh-nu-ri^{ki} mu-hul" (RLA II: 144a, §74; برای خواندن درست ja-ab-ru^{ki} s. Edzard 1960, AfO 19: 2, n. 18).

۵۰۸- برای مثال متن سارگن (KAV 92, Z. 38 = Grayson 1977, AfO 25: 60)؛ نیز نک «نیم کی» = ایلام، بعدها «نیم»، «سویر کی»، «سویر» بعدها «سویر»، «مروتو کی»، «مروتو» و یا حتی فقط «مروتو» (Ungnad 1936, Subartu: 65 نک).

509- "ki-maš^{ki} (hu-mur-tum^{ki} ù ma-da u₄-I-še₁₀) ba-hul(-a)" (RLA II: 143a, dort § 65.).

510- RLA II: 143a, dort § 65.

511- RLA II: 145a; Edzard 1960, AfO 19: 3 n. 26.

512- ma-da dim-ma-bi nu-kúr-ru-dè nam-ba-sum-mu-[en]-zé-en; cf. Michalowski 1976, The Royal Correspondence of Ur. 236. 238, Z. 39-40; id. 1983, JAOS 103: 244 n. 51;

این نویسنده نیز مَدّه را «کشور، پهنه» ترجمه کرده است، همین‌طور:

Hayes 1990, A Manual of Sumerian Grammar and Texts: 213.

513- UET I, 210, 211. 289. 290.

۵۱۴- SLT, 216, Kol V, Z. 9ff. بر اساس ترجمه (Ungnad 1936, Subartu: 60)؛ برای شکل دیگری از «کی‌پن‌گی کی» (اوری) که به‌صورت «کین‌گی کی اوری» اصلاح شده است نک Wilcke 1969, WO 5: 21، در آنجا نک مَدّه کین (!) گی اوری و مَدّه کین (!) گی (!) سنگ (Weidner 1953, AfO 16: 24).

۵۱۵- در اینجا لفظ عام «کی» که همراه با «مَدّه» آمده است، آنرا صراحتاً به‌صورت نام یک سرزمین می‌آورد. ترجمه داده شده برای آن (کَلّا «سرزمین») (Ungnad 1936: 60) در اینجا و جاهای دیگر معنی نمی‌دهد.

۵۱۶- سرزمین «مون‌گی‌پن» ناشناخته است؛ یکی بودن آن با سرزمین آمورو یک گمان ممکن است ولی در جای دیگر آورده نشده است. 517- Ungnad 1936, Subartu: 60.

نامه‌ای از ایبی سین به ایش‌بی‌اِرا نخست از یورش آموریان به ماد و سپس به سومر،^(۵۱۸) یعنی از دو پهنه جغرافیایی گوناگون سخن رفته است. شکی نیست که منظور ایش‌بی‌اِرا از ماد در نامه‌اش چیزی جز سرزمینی بیرون از سومر و در خاور نمی‌تواند بوده باشد، چرا که یورش آموریان در همین راستا صورت گرفته بوده است.

۶-۲-۲-۲ یکی از موارد بارز برای معنی «ماد» و جای آن، «دیوار دفاعی» است که شولگی ساخته و به نام باد‌ماد کی ثبت شده است. در متن‌های گوناگون دیگر از این دیوار به نام «دیوارِ مقابل کوهستان» (bad-igi-hursagga) یا «دژ مقابل فلات» یاد شده که آشکارا دیواری در برابر فلات ایران بوده است.^(۵۱۹) این دیوار دفاعی با دیوار دفاعی ماد یکی است (نک کتاب «آریاییان»). به این ترتیب روشن می‌شود که از دیدگاه سومریان ماد به مناطق باختری فلات ایران اطلاق می‌شده است.

۶-۲-۲-۳ شیوه اخذ مالیات یا خراج از اقوام گوناگون در دوران پسین دودمان اور سوم، برای تعیین مکان ماد نقش تعیین کننده دارد. این مالیات‌ها برای مناطق شمال خاوری سومر، یعنی مناطق خاور دجله و منطقه دیاله، «گوناماد» (gúna-mada) نامیده می‌شد. لیکن برای ایلام و نیز مناطق باختری مانند ایلام، این مالیات فقط «گونا» نام داشت. همچنین مالیات‌هایی که در پهنه سیاسی سومر، یعنی در جنوب خط فرضی میان شهرهای مَرَد و کازالو (Marad-Kazallu)، اخذ می‌شد، «بَلَه» (bala) نام داشت.^(۵۲۰) هنگامیکه شولگی، سردار خود، آردمو را برای اخذ مالیات به سوویر (سویراتو) فرستاد، آنرا گوناماد نامید.^(۵۲۱) قابل توجه است که در این متن‌ها «گوناماد» همواره با «ارین» به معنی «سرباز، سرباز آریایی یا آریایی» (۵-۱-۵) آمده است.

۶-۲-۲-۴ ریشه ایرانی ماد با اصطلاح دیگر سومری که در سند گودآ آمده، تأیید می‌شود که به گمان ریشه آریایی دارد: در این متن واژه «پاته‌سی» به معنی «فرمانروا»^(۵۲۲) و یا «سرکاهن شهر»^(۵۲۳) که لقب گودآ است^(۵۲۴)، ظاهری آریایی دارد. این واژه می‌تواند از ریشه ایرانی کهن *پتی (pati)، هندوایرانی پتی تی (paiti) «سرور» ~ هندوآریایی کهن پتی (pāti) «سرور، صاحب» > هندواروپایی *پتی (póti) «سرور»^(۵۲۵) برگرفته باشد. به این ترتیب واژه مرکب سومری «پاته‌سی» به معنی «سرور سی» به گمان ریشه آریایی دارد که در آن «پاته» به «سرور، سرکرده» معنی شده است.^(۵۲۶) واژه‌های وابسته به این ریشه با شکل و معنای مشابه را می‌توان در واژه‌های ایلامی-پارسی باتیش (batiš) > پارسی باستان *پتی (pati) «سرور»^(۵۲۷) و نیز در دسه باتیش > پارسی باستان *دته پتی (daθapati) «سردسته ده نفری»^(۵۲۸) و همچنین در واژه

۵۱۸- Jacobsen 1953, JCS 7: 39-40; Wilcke 1969, WO 5: 12-13; Michalowski 1976: 244-245. دشت گذارده، در حالیکه وِلکه آنرا «سرزمین تو» و میکالووسکی «در میان سرزمین تو» ترجمه می‌کند. یاکوبسن و میکالووسکی برای واژه «کَلَم» معنی «کشور» را می‌گزینند، وِلکه آن را «سرزمین سومر» می‌داند.

519- Michalowski 1976: 112-113.

۵۲۰- Hallo 1960, "A Sumerian Amphictionony", JCS 14: 88-114. برای گون‌مَدَه نک همان، ص 6 + n. 89a. همچنین نک Michalowski 1976: 79-80. 129 n. 67; Maeda 1992, "The Defense Zone during the Rule of the Ur III Dynasty, Acta Sumerologica 14: 139ff. bes. 141-143.

۵۲۱- برای نامه آردمو به شولگی نک: Ali 1970, "Three Sumerian Letters", Sumer 26: 146ff.; Michalowski 1976: 136, Z. 4; Kramer 1963, The Sumerian: 331ff.

۵۲۲- برای مبحث پاته‌سی = انسی (PATESI = ensi) «فرمانروا» نک: Falkenstein 1934, "Lexikalisches Archiv", ZA 42: 1521-54. 523- Deimel 1924, Die Inschriften von Fara III: Wirtschaftstexte aus Fara: 8.

524- Gud Cyl A XV, 17; Gud Cyl B XIII, 15; XIV, 9; SAK: 143. 144. 147 etc..

525- EWAia. II: 73-74; Pokorny 1959: 842; Mayrhofer 1989 "Vorgeschichte der iranischen Sprachen; Uriranisch", CLI: 5.

526- Falkenstein 1934, ZA 42: 154.

527- Gershevitch 1969, Amber at Persepolis: 224.

۵-۲-۲-۶ § در یکی از اسناد دوران پسین آشور که شامل فهرست سرزمین‌های گوناگون است، سرزمین گوتیوم با مات ماذنی؟ (māt[m]a(?)dani) یکی شده که باید منظور همان سرزمین ماد یعنی مادستان باشد. (۵۳۰) این شاهد در کنار شواهد دیگر ما را بر آن می‌دارد تا بپذیریم که ماد از نخست نام سرزمین‌های واقع در خاور میانرودان بوده است که در اسناد میانرودان از هزاره دوم و یکم ق م با شکل مشابه آورده شده و با شکل ایرانی آن، یعنی ماد، یکی بوده است. هنگامیکه آمیدی تنه (۱۶۴۷-۱۶۸۳ ق م)، نهمین شاه دودمان نخست بابل، شهر «دورو» را در بخش جنوبی مادستان گشود، بر شخصی به نام آراهب/ارابخ چیره شد که وی را در آن متن «فرمانروای ماد» (lú-mada) نامید. (۵۳۱) به این ترتیب و با دیگر شواهد بالا به یکی دیگر از کهن‌ترین اشاره‌ها به سرزمین ماد برمی‌خوریم. (۵۳۲)

۶-۲-۲-۶ § گزارش دیگری در مورد اسیران سپیدپوستی (namruti) که پس از پیروزی (نک بالا) بر مادها به اسارت گرفته شده بودند و در بازارهای بردگان مناطق خاور دجله فروخته می‌شدند، دارای اهمیت است. (۵۳۳) سومریان، گوتیان و سوباریان را نیز سپیدپوست می‌نامیدند (۵۳۴) که الزاماً به معنی «بور» نیست. چهره سپید آریاییان در ادبیات ودایی آمده است. (۵۳۵) با توجه به اینکه بردگان این دوره همواره به نام وردی (wardi) شهرت داشته‌اند (۵۳۶) که از ریشه ایرانی مَرته (marta) «مرد» برگرفته و به گمان واژه فارسی «برده» نیز از آن برخاسته (۴-۱-۴-۵ §)، درمی‌یابیم که بردگان یاد شده به گمان از تیره‌های ایرانی بوده‌اند. اشاره بی‌وقفه به ماد از دوران دودمان کهن اکد (۵۳۷) تا دودمان کهن بابل که در آن صراحتاً به نام یکی از فرمانروایان ماد برخورد می‌کنیم (۵-۲-۲-۶ §)، بی آنکه ظاهر این نام در این دوران دراز تغییر کند، همه شرایط ممکن را فراهم می‌کند تا بپذیریم که با این نام، همواره سرزمین ماد در مد نظر بوده است.

اشاره به سرزمین ماد در اسناد میانرودان در دوران‌های پسین نیز ادامه می‌یابد. هنگامیکه سلمانصر سوم به سال ۸۳۵ ق م از بورش خود به سرزمین ماد گزارش می‌دهد، آن را کشوری نوپا یاد نمی‌کند. این حقیقت ایجاب می‌کند که سرزمین ماد برای آشوریان کشوری شناخته بوده است (۵۳۸) و نیز تأیید می‌کند که واژه سومری ماذ کی (Mada^{ki})، آشوری کوماد

528- Cameron 1948, *Persepolis Treasury Tablets*: 111; Hinz 1975, *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*: 87. 529- MoP: 157.

530- Ungnad (1936, *Subartu*: 61), نامطمئن در همسانی با مادستان.

531- RLA I: 97b; id. II: 188a, Nr. 228 = Jahr 17. 532- Cornelius 1973, *Geschichte der Hethiter*: 95.

۵۳۳- Eissler 1924, "Die 'Seevölker' Namen in den Altorientalischen Quellen", *Caucasica Fasc. I*: 81 + n. 95-96, در آنجا ارجاع به A. H. Sayce 1909, *JRAS*: 111 برای واژه اکدی نم‌روم namrum «روشن» نک 43 n. 138 Gelb 1944: 104-105 معانی «زیبا»، «خوب»، «بی‌عیب» و «هوشمند» را پیشنهاد کرده است، در حالیکه (1930: 106ff.) Speiser برای آن معنی «درخشان» را گزیده است.

534- Meyer 1952-58, *Geschichte des Altertums II*, §423; Speiser 1930, *Mesopotamian Origins*: 102-104.

۵۳۵- ریگ‌ودا، کتاب ۱، بخش ۱۰۰، بند ۱۸: «او (این‌دره) بر دسیوها و شیم‌یوها چیره می‌شود. با همدستی یاران سپیدپوست خود زمین، خورشید و آب را می‌ستاند...». همچنین نک ریگ‌ودا، کتاب ۳، بخش ۳۴، بند ۹: «او (این‌دره) اسبان تازنده، خورشید، گاو و طلاها را به‌چنگ آورد. با پیروزی بر دسیوها به نژاد (در متن رنگ آمده) آریایی یاری می‌بخشد». در اینجا و جاهای دیگر ریگ‌ودا به رنگ روشن پوست آریاییان اشاره می‌شود (ریگ‌ودا، کتاب ۹، بخش ۴۱، بند ۲-۱؛ نیز نک:

(Parpola 1988, "The Coming of the Aryans to Iran and India", *Studia Orientalia* 64: 209).

۵۳۶- وردی شوباریم «برده شوباری» (Gelb 1944: 44)؛ وردی گوتی (کی) «برده سرزمین گوتی» (Ungnad 1936: 104)؛ همچنین نک (۴-۱-۴-۵؛ ۶-۱-۴-۵؛ ۸-۱-۴-۵ §).

537- *AssDic.* X/1: 414a.

538- RLA VII: 620b.

(kurMada-a) (۵۳۹) و ایرانی مادَ (Māda) همگی به یکدیگر مربوط بوده‌اند. همین واژه در معنی مجازی خود در زبان‌های میانرودان به معنی عام خود، یعنی «کشور»، نخست برای سرزمین‌های خاصی که به‌ویژه در شرق دجله قرار داشتند و نیز به‌ندرت برای سومر و اکّد، راه می‌یابد (۱-۲-۲-۶ §). به‌هر حال این نام برای دیگر سرزمین‌های بیگانه به‌کار نمی‌رفته و به‌جای آن از پیشوند «کور» (kur) استفاده می‌شده است. (۵۴۰) و سرانجام سومریان برای نامیدن سرزمین خود، واژه کَلَم (kalam) را مصرف می‌کردند (۱-۲-۲-۶ §).

در ارتباط با مادَ، واژه اکّدی ماتو (mātu(m))، آرامی ماطا (māṭa)، آشوری ماتو (mātu) با توجه به معنی سیاسی و جغرافیایی آن (در مقابل دریا) ساخته شده است. (۵۴۱)

۶-۲-۲-۷ § ریشه‌شناسی: کوشش برای یافتن ریشه نام سرزمین ماد می‌تواند با نگاه به موقعیت جغرافیایی آن و نقش منابع قدیمی در بازشناخت آن انجام یابد. این حقیقت که سرزمین ماد در خط میخی به‌شکل ماتای (Matai) ثبت شده و می‌تواند شکل اصلی مایتانی < میتانی را دربر داشته باشد که در آن «نی» پسوند زبان هوری است (نک کتاب «آریاییان») و نیز نتیجه‌گیری بالا که مادها تیره‌ای آریایی بودند که از دیرباز در کوه‌های زاگرس اقامت داشته‌اند، ما را بر آن می‌دارد تا ریشه‌ای آریایی برای نام این قوم کهن بیابیم. باید در نظر داشت که در منابع میانرودان واژه مادَ به‌شکل پیشوند سرزمین‌های دیگر نیز به‌کار گرفته می‌شده است که بخشی از آنها به‌منطقه ماد بستگی نداشت، لیکن کلاً دارای یک ویژگی بود: همه سرزمین‌هایی که پیشوند مادَ داشتند، یعنی آمورو (؟)، سوبارتو، اکّد، ایلام و سومر (۱-۲-۲-۶ §) جملگی و نیز از نظر جغرافیایی در مرکز سرزمین‌های خاوری و باختری شناخته شده جهان باستان واقع بودند. در خاور، سرزمین‌های پَژشی (مَهرَشی)، ملوها، ماگان و دیلمون و در باختر، سوریه، فلسطین و مصر شناخته شده بودند. در حالیکه میان کشورهای میانی پیوند اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تنگاتنگی حکمفرما بود، ارتباط با کشورهای خاوری و باختری بسیار اندک بوده و اغلب تنها جنبه بازرگانی داشت. با عدم شناخت از سرزمین‌های آسیای دور و آفریقای غربی، سرزمین‌های مادَ، در واقع میانه جهان را دربرداشتند که هسته مرکزی آنرا کشورهای اکّد، آمورو، سوبارتو و ایلام، یعنی چهار بخش جهان تشکیل می‌دادند (دربارۀ چهار بخش جهان نک کتاب «آریاییان»).

ایرانیان کهن نیز سرزمین خود را در مرکز جهان آن دوران می‌پنداشتند. مسیر نیمروزان (پارسی میانه nēm-rōč) از سیستان می‌گذشت. هرگاه در آنجا خورشید به حداکثر بلندی خود می‌رسید، از تمامی سرزمین‌های شناخته شده جهان آن دوران دیده می‌شد، از خاور دور تا باختر آفریقا و اروپا. در اوستا آمده است که مرزهای جهان از رود سند در خاور تا دجله در باختر و ارنگ (سیر دریا) در شمال است. در همین محدوده مرکز جهان «وی مَئیدَه» (vi'maiδya) نام دارد. (۵۴۲) در این میانه (وی مَئیدَه) (۵۴۳) زمین، سرزمین «آئیریوشَه‌یه‌نِم» (āiryō.šayanəm) «میهن آریاییان» = ایرانشهر قرار دارد. (۵۴۴) بدین سان ارتباط میان مادَ (میانرودانی)، «مادَ»ی ایرانی و «میانه جهان» پدیدار می‌شود که همانند خونیرث (χ^vaniratha)

۵۳۹- شکل‌های دیگر از این قرارداد: (کور) مَتَه، (کور) اَمَدَه، (کور) مَنَدَه و (کور) مَدَه (Brown 1990, "Medien", RLA VII: 619b).
540- Ungnad 1936: 60 u. Anm. 5. 541- AHW II: 633b; AssDic. X/1: 414a.

۵۴۲- یشت ۱۰، بند ۱۰۴ با توجه به ترجمه مارکوارت (Markwart 1938, *Wehrot und Arang*: 132; Wolff, *Avesta*: 214; Herzfeld 1947, *Zoroaster and His World* II: 479; Gershevitch 1959, *The Avestan Hymn to Mithra*: 125; s. auch Übers. von Hertel (1927, *Die Sonne und Mithra im Avesta*: 161). برای پیشنهاد یکی بودن این رود با سند، دجله و سیردریا نک (Hertel loc.cit., n. 3). (Gershevitch 1959: 254; Herzfeld 1947: 479; id. 1968: 343).
موقعیت باختری این رود با مدارک کهن که آن را در سرزمین سلم (اوستایی سَئیریمَه) دانسته‌اند، تأیید می‌شود (Markwart 1938: 137).
برای سرزمین‌های سَئیریمَه نک یشت ۱۳، بند ۱۴۳ و نیز ۲-۴-۵ §.

543- *Air.Wb.*: 1449.

۵۴۴- یشت ۱۰، بند ۱۳؛ نیز نک. Gershevitch 1957: 79; Herzfeld 1968: 188.

هسته میانی شکلی چرخ مانند است که سرزمین های آریایی را در میان دیگر کشورها در بر می گیرد (۸-۱-۵۵). بنابراین موقعیت جغرافیایی «میانه زمین» بنابر گزارش اوستا در میان رودهای سند و دجله است که در شمال به سیر دریا و در جنوب به اقیانوس هند و خلیج پارس محدود می شود.

بدین سان ریشه ماد باید در پیوند با «میان» و «هسته میانی» باشد، همانگونه که «وی می ذیه» نیز همان معنی را می دهد. در زبان هندوآریایی کهن مَدیه (mādhyā) به معنی «میان، در میان» است که هم ریشه با هندوایرانی و اوستایی کهن مَتی دِیه (maidīia) و اوستایی نو متی ذیه (maiḍīia) «میانی، میان» و نیز پارسی میانه «میان» و فارسی «میان» می باشد. (۵۴۵) واژه سومری ماد mada و نیز بازتاب آن در شکل خط میخی «ماتای» تقریباً بدون دگرگونی از همان ریشه برگرفته شده است. بازگفت این ریشه در گزارش های باستانی اروپایی، ماتیپنی (۵۴۶) و ماتیاننی (۵۴۷) (Matiener, Matianer) نگارش های گوناگون همان ریشه اصلی اند. (۵۴۸) در اینجا لازم است به ارتباط ماد با قوم مَنده (Manda) اشاره شود (نک کتاب «آریاییان»). نام اشخاص آمیخته با ماد کمیاب نیست. برای مثال می توان از ماد کینه، شاه آمورو (۵۴۹) و شان ماد در متن های چغاربازار (۵۵۰) نام برد.

۸-۲-۲-۶ § همجو پرسه ثوس که در منابع باستانی نیای پارسیان است (۳-۱-۲-۶ §)، «میدیا» و یا «میدآ»، (نام زنی جادوگر که دختر آیت (Aiet) فرزند هلیوس، شاه گلخید) بوده و پریس راکشته) و همچنین «مِدُس Medos» (نام پسرش)، می توانند جملگی با مادها در پیوند بوده باشند. (۵۵۱)

۳-۲-۶ § قوم دانو

۱-۳-۲-۶ § قوم دانو یا دانوته همان داناییان (Δαναοί) ایلاد (۵۵۲) هستند که قومی یونانی از جزیره آرگوس بوده و هرودوت یونانیان را به طور کلی به این نام خوانده است. (۵۵۳) در منابع باختری به این قوم نخستین بار در نامه های العمارنه اشاره شده است، (۵۵۴) بنابراین در سده ۱۴ ق م مصریان با آنان آشنایی داشتند. داناییان، ساکنان جزیره آرگوس بودند که بر اساس اسطوره های یونانی، شاه ایشان داناوس از مصر کوچ کرده بوده است. (۵۵۵) منشأ شرقی این قوم با اسطوره های یونانی تأیید می شود. (۵۵۶) همچنین پیوند میان داناییان و شاه ایشان داناوس با آریاییان از منابع کهن مستقل و گوناگون آشکار می شود.

۵۴۵- EWAia. II: 303؛ در همان جا بسنجید با واژه های لاتین medius و آلمانی کهن mitti.

۵۴۶- هرودوت کتاب ۱، بندهای ۷۲، ۱۸۹، ۲۰۲؛ ۳، بند ۹۴؛ ۵، بند ۴۹، ۵۲؛ ۷، بند ۷۲.

547- Strabo, Ptolemaeus; *Grundriß der Iranischen Philologie* II: 389.

۵۴۸- به این که آیا واژه اوستایی کهن مَدَه «خلسه (به وسیله هئومه؟)» (Air.Wb.: 1113) و یا واژه های هندوآریایی و هندی کهن مَد، مَدَا، مَدَه «در هیجان دایمی (به وسیله سومه؟)» (EWAia. II: 299) پیوندی با قوم ماد داشته است، نمی توان پاسخ قطعی داد.

549- Gütterbock 1938: 68-73.

550- Gadd 1940, "Tablets from Chagar Bazar and Tall Brak, 1937-38", *IRAQ* 7: 41a.

551- Herodot I, 2; VII, 62; cf. *Lexikon der Altern Welt* II (Zürich/München): 1882-1883.

552- Gardiner 1962, *Geschichte des Alten Ägyptens*: 314.

553- Frisk I: 347; *Ilias*, übertragen von H. Rupé: 931.

554- EA, 151, 52: "Der König von *Danuna* ist tot"; Gardiner 1962, *Geschichte des Alten Ägyptens*: 314.

555- Diodoros I, 28, 1; Frisk *loc.cit.*

556- Barnett, *CAH* II, part 2: 365 mit Hinweis auf Astour 1965, *Hellenosemitica*, Kap. 1.

۲-۳-۲ § در زبان هندوآریایی کهن «دانو» (dānu) به معنی «باران» و نیز «موهبت» (باران ~ موهبت آسمان) آمده است. در هندی کهن «دانو» معنی «مایع، قطره» به خود می‌گیرد. (۵۵۷) در ادبیات ودایی دَانَو و دانو نام هفت دیو اهریمنی است که به دست ایندَره هلاک می‌شوند. دانو همچنین نام مادر ازدهایی به نام ورتیرَه (Vrtra) ~ بهرام است که جریان آب‌ها را می‌بندد. این دیوان از رسیدن آب به آریاییان جلوگیری می‌کنند. (۵۵۸) ذکر دانو در کهن‌ترین بخش‌های ریگ‌ودا، یعنی در ماندالای ۲، ۴ و ۵، (۵۵۹) دلیل قدمت ورود این قوم به ادبیات آریایی است که پیش از جدایی هندیان از ایرانیان، یعنی در میهن غیرهندی آنان (۵۶۰) و پیش از ۱۸۰۰ ق م، به تاریخ دیرین آریاییان پیوسته است.

۳-۲-۳ § در حالیکه ریگ‌ودا به دَانَو و دانو جنبه‌ای افسانه‌ای می‌دهد، این نام در اوستا به یک تیره ویژه شده است. در اوستا دانو نام تیره تورانی و دشمن ایرانیان است. (۵۶۱) تورانیان قومی سکایی بودند که در خاور دریای خزر می‌زیستند. برخاستن ایرانیان و تورانیان از یک نیای مشترک، هم مورد تأکید روایات ایرانی (۱-۵-۵، ۲-۵-۵) § و هم مورد تأیید پژوهشگران است.

اشاره به قوم دانو در اوستا در رابطه با نیایش برای جلب یاری آردوی است تا در نبرد با پهلوانان تورانی دانو، یعنی گَوه و وَرَه از خاندان آسَه‌بَنَه (۵۶۲)، پشتیبان جنگجویان آریایی، یعنی آسَه‌وَزَدَه، فرزند پوروذاخشی و نیز آسَه‌وَزَدَه و ثریته، فرزندان سائیوژدَری (۵۶۳) باشد. (۵۶۴) این روایت به گمان رویدادهای دوران زرتشت یا کمی دیرتر را گزارش می‌کند، زیرا دیگر بخش‌های همان یشت به ترتیب زمانی از شاهان و پهلوانان پیشین آریایی تا جاماسپه یاد می‌کند که با زرتشت (سده ۱۸ ق م) همزمان بود. (۵۶۵) در بخش دیگری از اوستا رزمندگان خُشتاوی ستایش می‌شوند که پیکارهای دلاورانه‌ای با دانوهای تورانی کرده‌اند. (۵۶۶) خُشتاوی نیای پوروذاخشی است (۵۶۷) که همان پدر آسَه‌وَزَدَه می‌باشد. (۵۶۸) وی (خُشتاوی) در منابع ایرانی دیگر، یکی از هفت جاودانگان و شاه خونیرث است که همان سرزمین اصلی ایران است. (۵۶۹) این موضوع نیز از اهمیت برخوردار است که در منابع ایرانی دانو نام یک رود بوده (۵۷۰) و یک جزء از نام دریای فَرزدانو در ایران (۵۷۱)

557- EWAia. I: 719ff., KEWA II: 33; Frisk I: 381.

۵۵۸- ریگ‌ودا، کتاب ۱، بخش ۳۲، بند ۹؛ کتاب ۲، بخش ۱۱، بند ۱۰؛ بخش ۱۲، بند ۱۱؛ کتاب ۴، بخش ۳۰، بند ۷؛ کتاب ۵، بخش ۲۹، بند ۴؛ بخش ۳۲، بند ۴؛ کتاب ۱۰، بخش ۱۲، بند ۶. Macdonell 1898, *Vedic Mythology*: 158; Kretschmer 1936, *Glotta* 24: 16. 21; KEWA II: 33

۵۵۹- ماندالای ۲-۷ و ۹ به کهن‌ترین سروده‌های ریگ‌ودا تعلق دارند.

Wüst 1927, "Über das Alter des Rigveda und die Hauptfragen der indoarischen Frühgeschichte", *WZKM* 34: 165-215.
560- Kretschmer 1936, *Glotta* 24: 16-17.

۵۶۱- یشت ۵، بند ۷۳؛ ۱۳، بندهای ۸-۳۷؛

EWAia. I: 719ff; HbZ loc.cit.; Boyce 1975, *A History of Zoroastrianism* I: 107

۵۶۲- آسَه‌بَنَه > *آسَه‌پَاَنَه «پشتیان اسبان»، بخش نخست این نام معادل واژه پارسی باستان آسَه و ختنی آسَه «اسب» بوده و از هندوآریایی آسَه گرفته شده است. ریشه آن می‌تواند مستقیماً در پیوند با واژه هندوآریایی آسَو یا اوستایی آسَو «تند» باشد. برخلاف این دیدگاه نک به اشتقاق از ریشه آسن «سنگ» (Air.Wb.: 207)؛ همچنین بنگرید به تعبیر پوستی (Justi 1895: 42b) برای نام آسَبَنی، همسر پوروذاخشی (یشت ۱۳، بند ۱۴۰) «با چرخ‌پره‌های درخشان» و نیز به نقل از Fick «کُشَنده با جنگ‌ابزار سنگی»؛ مایرهورر ریشه این نام را مجهول می‌داند (Mayrhofer 1979: 29).

۵۶۳- دو نام آسَوَرَه در یشت ۱۳، بندهای ۱۱۲ و ۱۱۳ نیز پیش می‌آیند؛ همچنین در بندهش نام مردی جاودانه است (بندهش بزرگ، بخش ۲۹، بند ۷؛ بندهش (بهار)، ص ۱۲۸).

۵۶۴- یشت ۵، ۷۳-۷۲.

۵۶۵- برای زمان زرتشت نک Derakhshani 1995.

۵۶۶- یشت ۱۳، بند ۳۸-۳۷.

۵۶۷- یشت ۱۳، بند ۱۱۱.

568- Justi 1895: 254b; Mayrhofer 1979, 264.

۵۶۹- دادستان دینیک ۹۰، بند ۳ = West, *Pahlavi Texts*, part 2: 256.

۵۷۰- انوگم‌نیچا، ۷۷.

می‌باشد. همچنین تیره دانو نام خود را بر بسیاری رودهای اروپا نهاد (§۶-۲-۳-۵) و نیز خشایارشا از نیای مشترک پارسیان و دانوها آگاه بود (§۶-۲-۳-۶).

۶-۲-۳-۴ § تیره دانو در تاریخ خاور باستان برای نخستین بار در سده ۱۴ ق م پدیدار می‌شود. در ادبیات یونان نیز از این قوم در سده ۸ ق م سخن رفته است که رویدادهای حدود ۱۲۰۰ ق م را توصیف می‌کند (§۶-۲-۳-۱). جالب توجه است که هم در منابع خاوری و هم در منابع باختری از دانوها همواره قومی در پیوند با آب‌ها و رودها یاد شده است، پس می‌توان آنرا قومی «رودنشین» دانست و میهن ایشان را در کنار رودخانه‌ای جستجو کرد. (۵۷۲)

۶-۲-۳-۵ § گسترش نام‌های ایرانی رودها در اروپا را می‌توان تنها در ارتباط با تیره دانو توجیه کرد. نام اوستایی دانو = پارسی باستان دَنو «رود» برگرفته از واژه دَن «جاری شدن» - دُن «آب، رود» در زبان آسی (اُستی) (۵۷۳) = دانوش «رود» در زبان اوستایی، جزیی از نام مهمترین رودهای اروپاست مانند دُن، دنیپر > *دَنوآپَرَه «رود دور، پشت»، سکایی دنیستر > *دَنوژَدیه «رود نزدیک»، تانائیس و نیز دانوویوس در زبان سلتی = دانوب. (۵۷۴) بنا بر روایات یونانی، قوم داناییان از مصر به جزیره آرگوس آمده بوده‌اند. بنابراین نام شهر تانیس در بخش خاوری دلتای نیل نیز می‌تواند از این قوم باشد. این موضوع نیز اهمیت دارد که تانیس همان آواریس، پایتخت هیکسوس‌هاست. (۵۷۵) پس هیکسوس‌ها که عناصر فرهنگی آریایی در میان آنان قابل پی‌گیری است (۱۴-۱-۴-۵، ۶-۱-۶-۵)، به گمان این شهر را نام گذارده‌اند.

شواهد بالا جملگی بر منشأ آریایی یا ایرانی قوم دانو دلالت می‌کنند. نتیجه‌گیری‌های پژوهشگران در مورد این قوم که زیستگاه آنان کنار رود دُن (۵۷۶) و یا میهن‌شان در کیلیکیه بوده است (۵۷۷)، تنها در مورد دوران‌های پسین می‌تواند صدق کند، زیرا اوستا دانوها را از قوم تورانی می‌داند که خاستگاهشان در خاور دریای خزر و در آسیای میانه بوده است.

۶-۲-۳-۶ § در ارتباط با دانوها یا داناییان می‌توان از شاه سکایی به نام تانائوس یاد کرد که در منابع گوناگون باختری آمده است. او هم‌اورد فرعون مصر سسوتریس بود. از آنجا که نام کشور دانوئه در نامه‌های العمارنه مربوط به سده ۱۴ ق م ثبت شده است، پس سکاهای تانائیس باید نهایتاً در سال ۱۴۰۰ یا سده ۱۵ ق م از شمال به مصر آمده و پیش از آن در سوریه و فلسطین اقامت گزیده باشند. (۵۷۸) لیکن چنانچه جنگ میان تانائیس و سسوتریس را در نظر بگیریم که الزاماً همزمانی دو شاه را ایجاب می‌کند، آنگاه باید پذیرفت که دانوها یا داناییان سکایی در سده ۲۰-۱۹ ق م به مصر یورش برده بوده‌اند. وانگهی روایت یونانی، منشأ دانائوس، شاه داناییان را که به جزیره آرگوس آمده است، در مصر می‌داند. از حقیقت تاریخی مهاجرت داناییان (حدوداً در سده ۲۰-۱۹ ق م) به این جزیره، زمان یورش سکاها به مصر معین می‌شود که قاعدتاً باید پیش از مهاجرت به آرگوس بوده باشد. این ملاحظات مجدداً ما را به همان دوران آغاز هزاره دوم ق م می‌رساند. یکی دیگر از حلقه‌های زنجیر اقوام کهن که با ایرانیان مرتبط بوده‌اند، قوم هخاییان (Achäer) یعنی تیره اصلی یونانیان

572- Kretschmer 1936, "Zum Balkan-Skythischen", *Glotta* 24: 20.

573- HbZ: 154b; *Air. Wb.*: 683, *pirāva^h nāmaⁿ rauta^h tyd^h mudrāyayī danuvatiy* «رود نیل که در مصر روان است» *Frisk* I: 381

574- Kretschmer 1936, *Glotta* 26: 1ff.; Pokorny 1959: 175; *KEWA* II: 33; *Frisk* I: 347. 381; Mallory 1989, *In the Search of the Indo-Europeans*: 78.

۵۷۵- آواریس به یونانی تانیس، به مصری دیانت و در تورات Zoan است (Gardiner 1962: 285) نیز نک Helck-Otto: 370
۵۷۶- Helck-Otto 1987, *Kleines Wörterbuch der Ägyptologie*, 3. Aufl.: 334 «منشأ یورش منطقه دانوب بوده است».

577- Max Müller 1900, *MVAG* 5: 10; Kretschmer 1949, *AnzAkWien* 86: 199; Wainwright 1961, *JEA* 47: 81.

578- Kretschmer 1936: 29.

است. این قوم از سویی با دانیان و از سوی دیگر با پارسیان خویشاوند بود (نک به تفصیل در کتاب «آریاییان»). از این روی کورش فرزند خود بردیا را تانائوخسرس «شاه دئو» نامید. (۵۷۹) اعطای این لقب یا عنوان جنبی برای بردیا دلیل بر این است که پارسیان، برخلاف قوم اوستایی، قوم دئو را در چهره پهلوانان دوران کهن می‌ستوده‌اند. (۵۸۰) همچنین خشایارشا پارسیان را از نوادگان قوم دئو می‌دانست. (۵۸۱) این پیوندهای قومی با گزارش‌های دیگر اروپای باستان نیز هم‌آهنگی دارد. (۵۸۲)

۳-۶ § جزءهای نام‌های آریایی خاوری در دوران‌های پسین

اجزاء نام‌های آریایی شاخه خاوری در نام‌های کهن خاور نزدیک، به آن دسته واژه‌ها اطلاق می‌شود که در ادبیات آریاییان خاوری ثبت شده‌اند. این اجزاء از آغاز هزاره دوم ق م به صورت پراکنده، از سده ۱۷ ق م فراوان‌تر و از سده ۱۶ ق م به گونه‌ای انبوه، در خاور نزدیک پیش می‌آیند. فرهنگ آریایی شاخه خاوری به تدریج و با نیروی فزاینده به سرزمین‌های باختری نفوذ می‌کند. در کنار آسوره، خدای آریاییان خاوری که به نام آسور یا آشور به میانرودان راه می‌یابد (۴-۳-۵ §)، دیگر خدایان وابسته به همان فرهنگ خاوری در میتانی، سوریه و فلسطین گسترش می‌یابند. (۵۸۳) جملگی شاهان میتانی (سده ۱۶ تا ۱۳ ق م) نام‌های آریایی به خود می‌گیرند. بخش بزرگی از اسامی شاهک‌های سوریه و فلسطین در دوران العمارنه (سده ۱۵ تا ۱۴ ق م) آریایی است. مجموعه نام‌های این دوران موضوع بسیاری از پژوهش‌ها و مجادله‌های سده گذشته بوده است. در اسناد تاریخی این دوران به نام‌هایی برمی‌خوریم که یا عیناً در ادبیات آریایی خاوری ثبت شده‌اند و یا به شکل آمیخته‌ای از اجزاء نام‌ها و یا واژه‌های آریایی ساخته شده‌اند. برخی از جزءهای اینگونه نام‌ها در اسامی کهن‌تر آریایی باختری نیز قابل پی‌گیری است، به‌ویژه در مواردی که نام مورد نظر غیرمذهبی باشد. در مجموعه نام‌های آریایی این دوران به نام شاهان میتانی، شاهک‌های سوریه و فلسطین و نیز درباریان، کارمندان و بازرگانان خاور نزدیک برمی‌خوریم که از میانرودان تا آسیای صغیر، سوریه، فلسطین و مصر پراکنده‌اند. رایج‌ترین اجزاء نام‌های آریایی خاوری مربوط به این دوران در زیر آورده و سپس چند نمونه ذکر می‌شود: (۵۸۴)

579- Xenophon, *Kyrupädie* VIII, 7, 11.

580- Kretschmer 1936: 21.

۵۸۱- هرودوت، کتاب ۷، بند ۱۵۰.

۵۸۲- هرودوت، کتاب ۷، بند ۶۱؛ برای دیگر گزارش‌ها نک کتاب «آریاییان».

۵۸۳- خدایان آریایی خاوری در میتانی (میتره، ورونه، ایندره و ناستیاها) شاهد‌های پیمان میان میتانی و دولت هیتی هستند (نک کتاب «آریاییان»); برای حضور میتره (ایزد مهر) در فلسطین نک 325-6 ZATW 76, "El Berit - Mithra", Schmitt 1964, و نیز به تفصیل در کتاب «آریاییان».

۵۸۴- برای مجموعه نام‌های آریاییان در این دوران در خاور نزدیک نک کتاب «آریاییان»؛ همچنین بنگرید به:

Clark 1917, "The Alleged Indo-Iranian Names in Cuneiform Inscriptions", *AJSL* 33: 261-282; Mironov 1932. "Aryan Vestiges in the Near East of the Second Millenary B.C.", *AO* 11: 140-217; Schmökel 1938, *Die ersten Arier im Alten Orient*; Hauschild 1961, "Die frühesten Arier im Alten Orient", *FuF* 35: 243a-46b; id. 1962. *Über die frühesten Arier im Alten Orient*; Mayrhofer 1959, "Zu den arischen Sprachresten in Vorderasien", *Die Sprache* 5: 77-95; id. 1960, "Indo-Iranisches Sprachgut aus Alalah", *III* 4: 136-149; id. 1961. "Der heutige Forschungsstand zu den indoiranischen Sprachresten in Vorderasien", *ZDMG* 111: 451-57; id. 1965. "Indogermanische Völker im Umkreis Babels und der Pharaonen", *Wissenschaftliche Beilage zum Jahresbericht 1965/66 des Kronberg-Gymnasiums zu Aschaffenburg* (1966): 3-12; id. 1966. *Die Indo-Arier im Alten Vorderasien*; id. 1968. "Indo-Arier im Alten Orient", *Bustan* 9: 39-42; id. 1969, "Die vorderasiatischen Arier", *Asiatische Studien* 23: 139-154; id. 1972, "Die arischen Sprachreste in Vorderasien - eine Abwehr der Hyperkritik", *AAH* 20: 271-282; id. 1972, "Eine neue Ta'anach-Tafel und ein indo-arischer Name", *AÖAW* 109: 119-121; id. 1974. *Die Arier im Vorderen Orient - Ein Mythos?*; Kammenhuber 1968, *Die Arier im Vorderen Orient*; Diakonoff 1972, "Die Arier im Vorderen Orient: Ende eines Mythos", *OR* 41: 91-120.

آری (هندوآریایی) «بیگانه» < آریه «آریایی» = هندی باستان آری، پارسی باستان آئیره < آری (همچنین نک ۱-۱-۶) مانند نام‌های خاور نزدیک: آریه، آری‌کیا، آری‌کویا، آریپ‌آرشید (آری پَرشی) «آریایی از پَرشی = پارسی؟»، آریپ‌پَرنی یا آری‌پَرته «فرآریایی»، آری‌وَنته ~ اوستایی وَن «پیروز شدن» یا وَن، وَنو «دوست داشتن» = «آرزوی آریایی» یا «عشق آریایی»، آریپ تشوپ، آری تنی و بسیاری نام‌های دیگر.

آرتِه، آیرته (پارسی باستان، هندوآریایی کهن) «نظام راستین» < آرتِه (همچنین نک ۳-۳-۵، ۴-۱-۶): آرتِه‌مَه > ایرته‌دامَه «همنشین ارته»، آرتِه شومَرَه > ارته + *شَمَرَه «به یاد» = ایرانی (پس از تبدیل س < ه) *آرتِه (ه) مَرَه «به یاد ارته»؛ آرتِه مَنی‌یَه > آرتِه + مَنی‌یَت «اندیشیدن» ~ ایرته‌مَنویش (الواح تخت جمشید) = *ایرته مَنی‌یو «با منش آرتِه»؛ ارته شِنی؛ آرتِه آیه؛ آرتَمَه ~ ایرانی *آرتِه مَنه «منش نظام راستین» < پارسی-ایلامی ایرده‌مَنه، یونانی Ἀρτάμνης، لاتین Artamenes، مقایسه کنید با ودایی ایرته سرِیَه ... مَنس.

آسوزَه (هندوآریایی) «سرور» < آشوزَه: آشورتی (همچنین نک ۴-۳-۵).

آسَوَه «اسب» < آشوَوَه: بیری‌دَشوَه > *پرتیه‌آسَوَه و *پریه‌آسَوَه ~ ودایی آسوان پری‌واجین و اوستایی فریناسپَه «با اسب‌های مهربان» < پارسی-ایلامی پری‌آسبه؛ آشوزَه ~ پارسی باستان آسپَه چَنه یا آسپَه چناه «شیفته اسب». *آتهی (هندوایرانی) < اوستایی آستی «میهمان» < آتی: آشورتی = «میهمان اسوره»؛ ایواتی > یوَو «جوان»؛ مَری‌آتی > مَریَه «مرد جوان نجیب‌زاده»؛ پری‌آتی > *پَرآتی؛ سوری‌آتی > سوریَه «خورشید، خدای خورشید»؛ سووتی > *سوآتی «میهمان خوب»؛ بیری‌آتی > پریَه «مهربان»؛ آئیدراتی > ایندَرَه «خدای جنگ»؛ میتَره‌آتی > میتَرَه «خدای پیمان».

داته (اوستایی) = پارسی باستان داذه «دادن، آفریدن» < داتَه: سوورداته «خورشید داد»؛ یَش‌داته > یَزَه‌داته «قربانی داد» یا یَزَه‌داته «ایزد داد».

بَندو (هندوآریایی) «وابسته، خویشاوند» < بَندو، بندی، بَنده: شوَبَندو یا شوَبَندی > سو «خوب» + بندو = ودایی سوَبَندو «با خویشاوند نیک» با وامی‌بندو؛ یمِ‌بندو > یمی «خواهر همزاد جمشید» + بندو = «از خویشان یمی».

هَخی، هَخی (اوستایی) «یار، دوست» < آکیه، آگیه (همچنین نک ۲-۱-۶): آکیه، آکی، اکیاش.

ایندَرَه (هندوآریایی) «خدای جنگ» < ایندَر: ایندروته > ودایی ایندُرته؛ ایندَرآتی.

خُشَتَرَه (اوستایی) = «فرمانروایی» < شَتَر، آشوری سَتَر: سَتوَشَتَر > (پس از تبدیل سو < هو) ایرانی *هوخشَتَره «فرمانروایی خوب» < آشوری اوک‌سَتَر؛ سَتَرپانو > *خشَتَر پانه «نگهبان سلطنت»؛ سَتَراشو > *خشَتَره ايسَه «خواستار سلطنت»؛ پَرسه شَتَر «شاه پارسی؟».

مَنی‌یَت «اندیشیدن» < مَنی‌یَه: آرتِه‌مَنی‌یَه (نک بالا).

مَریَه (هندوآریایی) «مرد جوان، نجیب‌زاده، ارباب ران» < مَریَه: مَری‌آتی (نک بالا).

میتَرَه (اوستایی)، هندی باستان میتَرَه «خدای پیمان» < میتَرَه، میتَر: میتَر شَمی؛ میتَره آتی (نک بالا)؛ میتَر تَشی.

می‌یَزَه «غذای مراسم قربانی» < می‌یش‌زَه

پری‌یَه (هندوآریایی) «مهربان» < پیریَه، پیریَه: پیریَه مَدَه > هندوآریایی *پیریَه فردَه ~ ودایی پیریَه‌مِدَه، *پیریَه‌مادَه «مادی مهربان»؛ پیریَه‌وَرَه؛ بیری‌اشوَرَه.

رَته (هندوآریایی) «ارابه» < رَته، رَتش، رَدَه: توش‌رَته > تویسه‌رَته «دارندهٔ ارابهٔ نیرومند»؛ زورَدَه > ودایی سورَته «دارندهٔ ارابهٔ نیک»؛ آبی‌رَتش.

سومَه (هندوآریایی) «گیاه زندگی، خداوند جاودانگی» < شَومَه: پیریَه‌شَومَه، شَومَه‌مَتر (ی) > سومَه‌دَر و سومه‌داری «نگهدارندهٔ سومَه».

سو (هندوآریایی) = اوستایی هو «خوب» < سو، زو: زورده (نک بالا)، شوثرته > *سوثرته یا سوثرنی «پشتیبان خوب»، شوئندو یا شوئندی > «سو» + «بندو» = «دارنده خویشتان خوب».

شوره (هندوآریایی) = اوستایی سورَه، پارسی باستانِ ثوَرَه «نیرومند، شجاع، پهلوان»، مثلاً در نام پارسی باستانِ ایرته‌سوره، ثوَرَه که، پارسی میانه سورن < شوره، تور: شوره؛ تور بازو «با بازوی نیرومند».

سور (هندوآریایی) = هور «خورشید» < سوور، شوور: سوورده (نک بالا)؛ شوورهه؛ شوورنیو؛ شوورزیه.

اووگه و اوور ~ هندوآریایی اوچس، هندی باستانِ اوچه «نیرو، توانایی» = اوستایی کهنِ ائوگو + ژنه «قوم، نژاد» = *اووگه - ژنه «از نژاد نیرومند»

واجه «نبرد» < وژه، وژی: بیریه وژه (نک بالا).

وسو (هندوآریایی) = ایرانی وهو «خوب» < وئوش، وئو: وئوژنه > *وسو - جنه «دارنده جنگجویان خوب» و یا ~ پارسی‌ایلامی متوژنه > *وئوژنه > ایرانی باستانِ *وهوژنه «نیک نژاد».

ویریه (هندوآریایی) «دلوری» < بیریه:

یزه «قربانی» < یش: یش‌داته (نک بالا).

ژنه (اوستایی در ترکیب واژه‌ها) «قوم، نژاد» ~ هندی باستانِ جنه «نسل» < ژنه: اووگه‌ژنیه (نک بالا)، وئوژنه (نک بالا)، بیریه‌ژنه: آشورژنه (۱-۱-۶).

۷ § آریاییان و سامیان

رسوخ فرهنگ کهن آریایی از دیر باز به فرهنگ سامی و تبدیل یاهو (خدای آموری = آریایی) به خدای قوم اسرائیل و نیز اصالت آموری شهر اورشلیم و همچنین فراوانی نام‌های جغرافیایی آریایی در سوریه و فلسطین و حتی آریایی بودن نام این سرزمین‌ها (۳-۲-۴-۵؛ ۲-۱-۲-۶ §§) همراه با این حقیقت که واژگان گسترده‌ای از زبان آریایی در زبان‌های سامی قابل پیگیریست (۱-۳ §)، سبب آمیختگی دیرین این دو فرهنگ شده است. افزون بر اینها، نام قوم عبرانیان نیز منشأ خاوری و به گمان آریایی دارد. نامه‌های العمارنه شاید یکی از کهن‌ترین اسناد مصر باستان باشد که از قوم هابیرو (خابیرو) یاد کرده است. در اسناد دیگر، هابیرو با نام‌های آپیرو، آپر، آپریو و آپرو و در زبان عبری به شکل جبر آمده است. (۵۸۵) در نوشته‌های دوران کهن‌تر (یعنی در دودمان ۱۲ مصر تاریخ)، همین جزء در آپروهک که نام شخصی بوده است (۵۸۶) دیده می‌شود که به گمان به قوم یاد شده اشاره دارد. پژوهش‌های امروزی بر عواملی تکیه دارند که در میان قوم هابیرو وجود داشته و بعدها نام قوم عبرانی از آن برخاسته است. گسترش برخوردهای فرهنگی قوم هابیرو با قوم هوریان تا خاور آرپخه (Arapha)، زیستگاه هوریان، قابل پیگیری است. شباهت‌های فرهنگی میان اقوام هابیرو و هوری برخاسته از همین برخوردهاست و حتی بخشی از رسوم مندرج در الواح کرکوک در سنت تورات نیز یافت می‌شود. (۵۸۷) در سده ۱۹ ق م قوم هابیرو با دودمان لارسا (جنوب شرقی میانرودان) مناسبات بازرگانی داشت. سال‌ها بعد در سندی که در شهر ماری پیدا شده، از فرار یک

585- Speiser 1933, *AASOR* 13: 38-39 + n. 93; Bottéro 1972-75, *RLA* IV: 21.

586- Sethe, 1926, *Die Ächtung feindlicher Fürsten, Völker und Dinge auf altägyptischen Tongefäßscherben des Mittleren Reiches*, *AbhAk*(Berlin) 5: 49 (e 11).

587- Speiser 1930, *Mesopotamian Origins*: 162 + n. 127; id. 1933: 32ff.; نک «عبرانیان» و «هابیرو» و «هابیرو» یکی بودن برای یکی Jirku 1925, *ZA* 36 NF 2: 75.

هابیرو از خاور دجله گزارش شده است. همچنین این قوم در خاور آسیای صغیر ظاهر شده است. (۵۸۸) افزون بر آن منشأ خاوری قوم هابیرو از آنجا تأیید می‌شود که آنان در سراسر خاور نزدیک «بیگانه» نامیده می‌شدند و نیز در میان آنان نام‌های هوری مانند نان‌تِشوپ (۵۸۹) (بسنجید با «ننه» و «ننیه»، ایزد بانوی ایرانی + تشوپ (۶-۴-۵)) وجود داشته است. به‌ویژه این قوم در دوران پیش دودمانی میانرودان به‌شکل SA.GAZ که اندیشه نگار هابیرو است و نیز در دوران دودمان اکد به‌نام هابیرو «بیگانه» ثبت شده است. (۵۹۰) در مدارک مصری از این قوم به‌نام آپر یاد شده (۵۹۱) و در زبان عبری بنا بر گویش عامیانه عیبر «اهل آن سو» نامیده شده است. قابل توجه است که قوم هابیرو همواره همراه با قوم لولاهو که از ساکنان کوه‌های زاگرس بود، آورده شده است (۵۹۲) و بدین‌سان یکبار دیگر نیز خاستگاه قوم هابیرو در خاور تأیید می‌شود. همچنین شهر هابیری در منطقه مرزی میان ایلام و بابل (۵۹۳) و شهر هابیرم در گل‌نشته‌های تل‌برک (۵۹۴) (بسنجید با نام شهر ابهر) دلیلی دیگر برای پذیرش منشأ خاوری قوم هابیرو است. پیوند این قوم با آریاییان با شواهد دیگر هم قابل پیگیری است. نخست این‌که در پیمانی از دولت هیتی، از سربازان هابیرو به‌نام «ارین» یاد شده است (۵۹۵) که می‌تواند اشاره به سربازان آریایی باشد (۵-۱-۵ تا ۵-۱-۵ §§). در بخش دیگر همین سند به جمله‌ای برمی‌خوریم که از «مردم آری» (lū-ari) در کنار «مردم کوش» (lū-ku-ū-šeš) (۵۹۶) نام برده شده است که در آن، جزء «آری» باید به‌معنای همان آریایی باشد (۱-۱-۶ §). نام قوم هابیرو می‌تواند در پیوند با ریشه هندواروپایی آبهر (abhro) «نیرومند، سخت» ~ پارسی میانه آپر «بالا» باشد.

۸ نتیجه‌گیری

شواهد زبانشناختی که در بالا بررسی شد از قبیل: نام‌های ایزدان، تیره‌ها، نام‌های جغرافیایی، فردی و نیز واژه‌های وابسته به بخش‌های گوناگون فرهنگ اقوام، دلایل مهم و بسنده بر حضور آریاییان در خاور نزدیک و میانه به‌شمار می‌روند. برای داوری در مورد شواهد زبانی به‌طور کلی باید این اصل در نظر گرفته شود که اگر واژه‌ای، هم در زبان آریایی و هم در زبان بیگانه با شکل و معنای مشابه وجود داشته باشد، در این‌صورت احتمال تشابه اتفاقی دو واژه، به‌نسبت افزایش تعداد حروف صدادار و بی‌صدا در واژه‌های مورد بحث کاهش می‌یابد. برای مثال هرگاه در ریشه واژه‌ای با دو حرف بی‌صدا، نخست از صداها چشم‌پوشیم، در این صورت و با در نظر گرفتن مثلاً ۳۰ حرف بی‌صدا در الفبا، تعداد ۹۰۰ = ۳۰ × ۳۰ واژه‌گوناگون به‌دست می‌آوریم. این بدان معنی است که احتمال تشابه آوایی دو واژه بیگانه به‌صورت اتفاقی که تنها از دو حرف بی‌صدا تشکیل شده باشد، یک در ۹۰۰ است. با در نظر گرفتن این حقیقت که در زبان‌های کهن نسبت به امروز تعداد ریشه‌ها و واژه‌ها بسیار کمتر بوده است و با پذیرش عدم مطلق ارتباط دو زبان، حتی نمی‌بایست به سه واژه مشابه در آن دو زبان برخورد کنیم. (۵۹۷) از این روی چنانچه تعداد واژه‌های آریایی در زبان‌های خاور نزدیک و نیز نام‌های قابل تعبیر با زبان آریایی را در

588- Borger 1977, "Das Problem der 'apiru ("Habiru")", ZDPV 74: 123.

589- Speiser 1933, AASOR 13: 36 + n. 84.

590- Edzard & Farber et al. 1977, Die Orts- und Gewässernamen der prä-sargonischen und sargonischen Zeit, RGTC 1: 68; Bottéro 1972-75, "Habiru", RL4 IV: 15; Speiser 1932: 36 n. 85; Borger 1977, ZDPV 74: 121; für Hapiru(m) = lūsa.gaz cf. Jirku 1925, ZA 36 NF 2: 75; AHW I: 322a; ibid.: 304b s.v. habbātu(m) I "راهن", II "کارگر مهاجر".

591- Speiser 1933, AASOR 13: 39 n. 93.

592- Borger 1977, ZDPV 74: 124.

593- Borger 1977: 126.

594- Edzard & Farber 1977, Die Orts- und Gewässernamen der prä-sargonischen und sargonischen Zeit, RGTC 1: 68.

۵۹۵- برای ارین «سرباز آریایی» نک ۵-۱-۵ §.

596- Otten 1957, "Zwei althethitische Belege zu den Hapiru (SA.GAZ)", ZA 52 NF 18: 217. 218, RS., Z. 8.

597- Cf. Brunner 1969, Die gemeinsamen Wurzeln des semitischen und indogermanischen Wortschatzes: 7.

همان منطقه در نظر گیریم، که شماری معادل ۱۰۰۰ واژه آریایی و یا هندواروپایی و صدها نام آریایی را تشکیل می‌دهند، آنگاه دیگر نمی‌توان از تشابه اتفاقی آنها سخن گفت. بر پایه حساب احتمالات چنین تصویری حتی از حد فرض محال نیز می‌گذرد. در اینجا به نکته دیگری نیز باید توجه نمود. اگر همسایگی دو قوم از دیدگاه تاریخی ممکن باشد، که در مورد آریاییان و اقوام خاور نزدیک کاملاً قابل پذیرش است، آنگاه احتمال تبادل فرهنگی میان آنان و حضور و اموازه‌ها در واژگان آن اقوام امری طبیعی است.

شواهد زبان‌شناختی آورده شده در این جزوه تنها چکیده‌ای از مجموعه بزرگتری از کتاب «آریاییان در خاور نزدیک و میانه» (زیر چاپ) است که در این اثر یک رشته شواهد باستان‌شناختی دیگر در تایید آن پژوهش آورده شده است. همه اینها کلاً زنجیری از شواهد و مدارک مثبت را تشکیل می‌دهند که در مجموع مکمل یکدیگر بوده و حضور آریاییان را در دوران و پهنه یاد شده اثبات می‌کنند. پس از مرور این شواهد، این پرسش مطرح می‌شود که آیا استدلال‌های گذشته در مورد «مهاجرت آریاییان» به فلات ایران می‌توانند در برابر انبوهی از شواهد مستقل که دال بر حضور دیرین آنان در این پهنه است، ایستایی کنند؟ شواهدی که در این جزوه و به تفصیل در کتاب «آریاییان» آمده است، هنوز سخن آخر را در این زمینه نگفته و در آینده مدارک دیگری به شواهد موجود افزوده خواهد شد. لیکن با توجه به پژوهش‌های بالا می‌توان در «فرضیه مهاجرت» آریاییان تردید کرده و یا آنرا بکلی رها ساخت. در مقابل باید هنگام برگرداندن و آوانگاری مجموعه نام‌های کهن خاور باستان، همواره احتمال آریایی بودن نام‌ها را در نظر گرفت، چیزی که تا به امروز هرگز رعایت نشده است. (۵۹۸) برای این منظور و برای بازسازی تاریخ واقعی خاور نزدیک و میانه باید از منابع ملی ایرانی و دیگر اقوام خاور زمین بهره بیشتری گرفت. نگارنده این وظیفه را به عهده گرفته است و در اثرهای بعدی به معرض بحث و گفتگو خواهد نهاد.

تهران، دیماه ۱۳۷۶ خورشیدی

*** برای اختصارات و علائم بنگرید به آخر همین مقاله به زبان آلمانی

۵۹۸- برای مثال نام یکی از نخستین شاهان سرزمین آمورو در سوریه همواره «عبدی آشیرته» خوانده شده است، در حالیکه نگارش اصلی در واقع IR-aširta «ایر آشیرته» است (Hess 1993, *Amarna Personal Names*: 7-8). واژه نگار «ایر» (آریایی؟) نشان آواهای گوناگونی است، از جمله می‌تواند «آرده» و «اوردو» = «وردوم» «برده» خوانده شود
Deimel 1928, *Šumerisches Lexikon*, Teil II, Vollständige Ideogramm-Sammlung I: 94, Nr. 50; *SumGL*: 201-202; *ABZ*: 66, Nr. 50-51
بدین سان نام یادشده می‌تواند در اصل آرته آشیرته بوده باشد که کاملاً آریایی بوده و بخش نخست آن واژه ایرانی «آرته» = نظام راستین است.